

An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES



چشم انداز ®

CHASHM ANDAAZ ®

No. 119 April 2005 ۵۷۶۵ ایار ۱۳۸۴ اردیبهشت ۱۱۹ شماره

IRANIAN JEWISH CHRONICLE

"Do not press me to leave you or to turn back from following you! Where you go, I will go; where you lodge, I will lodge; your people shall be my people and your God my God."

Ruth and Naomi, by Evelyn de Morgan

بهاء ۳ دلار

کیترینگ گلت کاشر شادی

SASON CATERING

WWW.SASONCATERING.COM

(310) 659-5982 TEL.

کیترینگ گلت کاشر **شادی** زیر نظر ربانوت ایرانی و امریکایی یا زیر نظر هر
مقام مذهبی که شما معرفی نمایید از مهمانان شما پذیرائی می نماید.

کیترینگ گلت کاشر **شادی** مورد تأیید همگان



8626

West Pico

Boulevard

Los Angeles,

California

90035

Fax

(310) 360-0138



در این شماره می‌خوانید

Published by: IRANIAN-AMERICAN JEWISH ASSOCIATION
P.O. BOX 3074
BEVERLY HILLS CA 90212-9879

سردبیر: داریوش فاخری

با همکاری: پروفسور امنون نتصر - شهره حکمتی نوفر - آلبرت دانش‌راد - امیر شوشانی - دکتر موسی میکائیل - مهندس مسعود ترمه‌چی - ایرج فرنوش - دکتر منوچهر کاهن - ایرج کاهن زاده.

مدیر داخلی: لیلی کاهن — روابط عمومی: عاشر آرام‌نیا — تایپ و صفحه‌آرائی: مینو حمودوت ۵۱۷۳-۲۷۴(۳۱۰)

با همیاری: اختر برلوا، سعید بنایان، فریدون فولادی و شهرام سیمان

چشم‌انداز نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا، هدف ما روشنگری واقعیت یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژادپرستی و همراهی با هدف‌های بشر دوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.

نظرهای نویسندگان، متعلق به آنان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم انداز نیست. چشم‌انداز، در انتخاب مقاله‌های رسیده آزاد است و درستی و نادرستی مندرجات آگهی‌ها، به عهده‌ی صاحبانشان است. نوشته‌ها و عکس‌های رسیده، بازپس فرستاده نمی‌شوند. نامه‌های بدون نام و نشانی، قابل استفاده نخواهد بود. در صورت تمایل، از مقالات شما، با امضاء محفوظ، تحت حمایت قوانین آمریکا استفاده می‌شود.

شماره تلفن و فکس سازمان سیامک:

تلفن: ۹۸۴۶-۸۴۳(۳۱۰)　　فکس: ۹۲۶۶-۸۴۳(۳۱۰)

P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212



سیامک

چشم انداز «صدای یهودیان ایرانی در جهان»

تخفیف ویژه برای ارسال مستقیم مجله به شما (بهای تک شماره ۳ دلار)

می کوشیم از بودجه کمکهای مادی به افراد نیازمندی که به سازمان سیامک مراجعه میکنند برای هزینهٔ چاپ مجله استفاده نکنیم

به همین خاطر، چشم انداز را فقط برای کسانی پست خواهیم کرد که آبونمان خود را فرستاده باشند.
چشم انداز را برای خود و یا کسی که دوست دارید، آبونه شوید

☐ آبونمان یکساله ۲۴ دلار ☐ آبونمان دو ساله ۳۶ دلار

☐ دانشجویان (با ارائه کپی کارت تحصیلی) یکساله ۱۸ دلار دو ساله ۲۴ دلار

☐ به دلیل عدم استطاعت مالی قادر به پرداخت آبونمان نیستم ولی مایل به دریافت چشم انداز میباشم.

نام و نام خانوادگی: ____________ آدرس: ____________

Tel., Home: ( ) ____________ Bus: ( ) ____________

☐ Cash ☐ Check No. ____________

☐ Credit Card Type ____________ No. ____________

Expiration Date ____________ Signature ____________

Tel: (310) 843-9846

لطفاً فرم را پر کرده و همراه با چک به این آدرس بفرستید

آدرس سازمان: I.J.F., P.O. Box 3074, Beverly Hills, California 90212



سیامک

چشم انداز «صدای یهودیان ایرانی در جهان»

تخفیف ویژه برای ارسال مستقیم مجله به شما (بهای تک شماره ۳ دلار)

می کوشیم از بودجه کمکهای مادی به افراد نیازمندی که به سازمان سیامک مراجعه میکنند برای هزینهٔ چاپ مجله استفاده نکنیم

به همین خاطر، چشم انداز را فقط برای کسانی پست خواهیم کرد که آبونمان خود را فرستاده باشند.
چشم انداز را برای خود و یا کسی که دوست دارید، آبونه شوید

☐ آبونمان یکساله ۲۴ دلار ☐ آبونمان دو ساله ۳۶ دلار

☐ دانشجویان (با ارائه کپی کارت تحصیلی) یکساله ۱۸ دلار دو ساله ۲۴ دلار

☐ به دلیل عدم استطاعت مالی قادر به پرداخت آبونمان نیستم ولی مایل به دریافت چشم انداز میباشم.

نام و نام خانوادگی: ____________ آدرس: ____________

Tel., Home: ( ) ____________ Bus: ( ) ____________

☐ Cash ☐ Check No. ____________

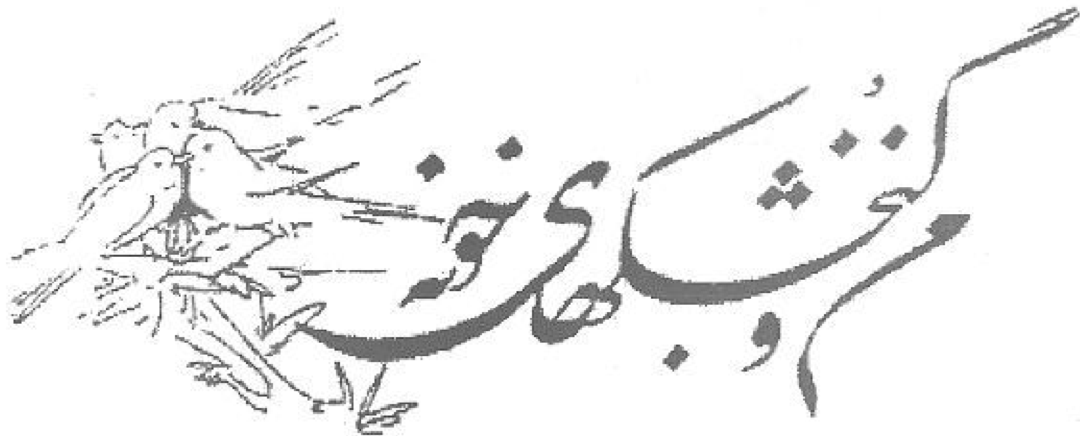
☐ Credit Card Type ____________ No. ____________

Expiration Date ____________ Signature ____________

Tel: (310) 843-9846

لطفاً فرم را پر کرده و همراه با چک به این آدرس بفرستید

آدرس سازمان: I.J.F., P.O. Box 3074, Beverly Hills, California 90212



نوشته: داریوش فاخری

در جستجوی چه بودیم که به اینجا رسیده ایم

لحظه دیدار

حافظ گفته بود:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
ز آنچه رنگ تعلق پذیرد، آزاد است

قرار بود روز اول پسح در کنیسا سخنرانی کنم. سه کلمه در این شعر، به خاطر این دوران، برایم با معنی شد. کلمه آزاد، کلمه تعلق و غلام.

آزادی زیر بستر داستان پسح است. جشن آزادی نامی است که به این هفته میدهیم. بعنوان پسران غلامان و برده گانی که از یوغ اسارت و شقاوت فرعون مصر بیرون آمدند، این کلام برای ما بسیار شیرین، با معنی و با ارزش است. تاریخ ما را به عنوان اولین برده گانی که در برابر ظلم و ستم و زور ایستادیم و نقش انسان آزاد را رقم زدیم، میشناسد. از این راه سرمشق انسانهای بسیاری شدیم، انقلابات بزرگی را در جهان نقش زدیم و نور امید این کلام را در دل هر مظلوم و اسیری تاباندیم.

تعلق من به یهودیت نشانه کمال آزادی من است

نیچه، فیلسوف مشهور آلمانی میگوید: "این یهودیان بودند که شورش و طغیان بر علیه بردگی و اخلاقیات را شکل دادند. شورشی که دو هزار سال از وقوع آن میگذرد و ما امروز از آن سرسری رد میشویم. چرا که این شورش به حد کمال پیروزی رسید".

پس برای من و مای یهودی، علاوه بر آنکه آزاد و آزاد بودن، کلامی ناآشنا نیست. نشانه پیوندی هم است و همکاری ای مقدس. در این راه یار و همراه ما، خداوندی



است که به جهان و جهانیان شناساندیمش و راه و روش شناخت و وصال این معشوق را نیز یاد عاشقان بسیاری دادیم.

حافظ اما، انسان وارسته و آزاده را در این شعر، کسی می نامد که از هر چه در آن رنگ و بوی تعلق باشد، آزاد است. آزادی در شعر او، رهایی از تعلق و وابستگی است. وابستگی به هر چیز و هر کس و هر جا. و جالب اینکه خود را تا سرحد غلامی همت این انسان ایده‌آل پائین می‌آورد.

مراسم شبهای سدر برای من، من غلام زاده ولَی آزاد، نشانه ای از تعلق من است. این مراسم مرا به هزاران سال پیش میبرد. مرا از همه چیز و همه چای این زمان و مکان رها میکند تا به جایی بپیوندم. شاید هم به گفته حافظ، چون "ذره ای رقص کنان به خلوتگه خورشید" میرساند. جایی که بوی آشنای اجدادمان در نفس هواست. و موج تن، مادر مادر مادر مادر بزرگمان برای برگزاری این مراسم در ورق ورق تاریخ میرقصد. مرا به جایی میبرد که آهنگ قهقهه شادی بچه ها و حُرم مقدسی که بر اطاق مستولی میشود و خانواده را یک دست و یک پارچه به استغنایی شیرین فرو میبرد، در آن پر است. **ایسرائل Zangwill** گفته بود که یهودیان در ایام پسح، تاریخ میخورند و ربای **شول وایتز** گفته بود و همچنین، دیانت مینوشند.

وقتی سر میز با افراد خانواده و

انسان یهودی، انسانیت را

گدای سرنوشت قلمداد نمیکند

دوست و آشنا (و گاه اگر رضایت باشد میهمانی غریبه) نشسته ایم، من خود را وابسته می بینم - رنگ تعلق میگیرم. تعلقی که به من رضایت خاطر میدهد. وصل میشوم به تمامی افرادی که با من این لحظات دلچسب و دل نواز را با یکدیگر و هم دیگر قسمت میکنند. با تمامی قوم یهود و در سرتاسر دنیا، در امروز و هر روزی چون امروز،در طی قرون و اعصار قسمت میکنند. با هم با خدا پیوند میخورند. با مُشه و با تمامی کسانی که به وعده خداوند و به رهبری مُشه اولین جشن آزادی را برای بشریت رقم زدند. من امشب و در عرض این هفته به قومم و خدایم و تاریخم متعلق هستم و این تعلق، کمال تجلّی آزادی من است.

در طول این مراسم همچنین از ما خواسته شده که باعث ترغیب سئوال توسط بچه ها از بزرگترها شویم. در معنی این سنت به فکر فرو میروم. به تاریخ قوم یهود نگاه میکنم. قومی که از سئوال نمی ترسد و دینی که سئوال و سئوال کردن را تشویق میکند.

> **سئوال، انسان را به خدا میرساند**

پسح، یهودی برده را آزاد میکند. چرا که شخص وقتی برده بود با بد و خوب میسازد. سئوال نمیکند، اطاعت میکند. برده ای که یوغی بر گردن و زنجیری بر پا دارد، هوشمند و فرزانه نمیشود. برای رهایی از شرایط جسمی باید زنجیر را پاره کرد و برای آزاد شدن روحانی و فکری باید سئوال نمود.

میدانم که، "**سئوال، انسان را به خدا میرساند**" و بزرگان یهود و علمای عاشق آن، این موضوع را درک کرده بوده اند. مُشه رهبر روحانی و معلم ما از خدا سئوال میکرد و جواب میخواست و ما از او یاد گرفتیم که چیزی و حرفی را بدون درک کامل آن انجام ندهیم. در یهودیت، انسان راستین یهودی، به انسانیت و فضیلت آن اعتقاد کامل دارد. جایی که پای قضاوت در میان می‌آید. جایی که پای منطق باز میشود. جایی که قانونی وضع میشود، جنبشی است و بحثی، درسی است و فحصی، انسانیت، و وزنه آن برتری دارند. انسان یهودی هرگز سرنوشت را مشیت غیر قابل تغییر نمیداند. فقر را مجازات خدا تلقی نمیکند، درد را کیفر الهی نمیداند و گرسنگی و وبا و طاعون و سیل و زلزله را نشانه بیدادگری آسمان و

مشیت پروردگار نمیخواند.

انسان یهودی انسانیت را گدای سرنوشت قلمداد نمیکند. یهودی راستین با سرنوشت می جنگد هر جا فقر است میبخشد و هر جا درد است، درمان میکند. گرسنه را غذا و برهنه را رخت میبخشد و در کنار مظلوم و به شهادت تاریخ، در هر کجای دنیا که بوده، ایستاده است. اصولاً، شخص برده، احساس مسئولیت برای دیگران نمیکند. حتی برای خودش هم مسئول نیست. این شخص آزاد شده یهودی است که با درک موقعیت خودش، از لحظه و خودش فراتر میرود و برای انسانهای دیگر مسئول میشود.

سئوال نشانه کمبود داشتن هم است. سئوال کردن، انسان را فروتن میکند. در کمال تعلق و وابسته بودن و بی نیازی، محتاج دانستن میکند و تشنه کمال. گر چه بر هر سئوالی، لزوماً جوابی نیست.

ربای سارا یوخود ریگلر نوشته بود: وقتی که بچه عاقل (یکی از چهار بچه ای که شب برگزاری مراسم پسح "سدر") سئوال میکند: "دلیل اجرای این مراسم چیست؟ جواب میدهیم: چون خداوند از ما خواسته است". درست مثل اینکه وقتی که سرتاسر شهر را زیر پا میگذاریم و دنبال گل رُز بنفش میگردیم، صرفاً بخاطر اینکه کسی که عاشقش هستیم این گل را دوست دارد".

امشب نیز ما با معشوق وعده ای داریم. وعده شامی که هر سال و سر ساعتی معین به انتظار دیدنش هستیم و برایش لحظه شماری میکنیم.

امشب چقدر با احساس شعر مهدی اخوان ثالث نزدیکیم.

لحظه دیدار نزدیک است

باز من دیوانه ام، مستم

باز میلرزد دلم، دستم

باز گویی در جهان دیگری هستم.

های نخراشی به غفلت، گونه ام را تیغ،

های نپراشی صفای زلفکم را باد

آبرویم را نریزی ای دل

لحظهٔ دیدار نزدیک است".

هیلل یکی از بزرگترین معلمهای انسانیت در جهان به انسانهای دوران خودش این پیام را فرستاده بود، او از زبان شلمو هملخ (سلیمان پادشاه) گفته بود:

برگشتم و زیر آفتاب دیدم که پیروزی از آن دونده سریع نیست و جنگ را قوی برنده نمیشود نه غذایی برای عاقل و نه ثروتی برای فرد فهمیده تضمین شده است. چرا که زمان و ایمان بر تمامی اینها غالب خواهد شد.

تعلق یهودیت به این هر دو، رمز آزادی و پایداری اوست.

شالم

تنظیم: لیلی کاهن

گزارش سازمان ارتص سیامک

بدون کمک این فرشتگان کارهای خیریه ما برای اجتماع انجام نمیشد



ژرژ هارونی - بنیامین کهن - منصور حکاکها - ایران کهن اف - شیرین فریدمن - ملیحه یاشار - شکرالله کامروا - کامران ناسی - رونیت سعدیان - فرزاد سعدیان - ژوزف وثوقی - منیژه و حبیب پورنظریان - منوچهر و مهین حکمتی - نازیلا فریدونی - تهران رنتال - شمسی و احسان اله آشریان - خانواده یاشارپور - شهین پورات - الیاهو و پولین شوشانی - کندیس ملمد - سارا دوستار - مریم و یعقوب شادی - هارون عمرانیان - سیروس و گیتی کهنیم - دلکش و بیژن جواهریان - لقمان تهرانی - مژگان طلاسازان - بتی و رامین یواییان - شارلوت کاهن - ژیلا و موسی فرشچی - مینا و جاوید الیست - کامران حکیمیان - پریوش سیم و زر - راشل کشفیان - کامبیز و ادنا دونل - روحی حوری زاده - ویولت ساسونی - مهین و منصور و فرامرز فرامرزی پور - دبورا سعدیان.

کنسرت جوانان

در تاریخ دهم آپریل کنسرتی با شکوه در Univercity of Judaism با هنرنمایی Mati Syahv برگزار گردید. جوانان سازمان ارتص سیامک با شرکت در این کنسرت این برنامه را پشتیبانی و حمایت کردند.



برنامه پسح در مدرسه ارتص آلیانس

در روز هیجدهم آپریل در مدرسه ارتص آلیانس برای بچه ها و پدر و مادران آنها تمام مراسم شب اول موعد را در این روز با هنرنمایی خانمی که آکاردئون مینواختند و با موزیک و رقص و شادی انجام شد. از خانم رویا فاخری به مناسبت برپایی این جشن باشکوه تشکر فراوان داریم. و همچنین از خانم تامارا صداقتی سپاسگزاریم که مواد خوراکی اهداء فرمودند.



جشن پسح در مدرسه ارتص آلیانس







گردهم‌آئی نویسندگان و مترجمین

روز یکشنبه ۱۷ آپریل جلسه ای با حضور کلیه نویسندگان و مترجمینی که با مجله چشم انداز همکاری دارند تشکیل گردید. در این جلسه ضمن آشنایی بیشتر و صرف صبحانه راههای همکاری بیشتر و انتخاب مطالب مفیدتر و آموزنده تر بررسی گردید.

بحث و گفتگو

تفسیر پاراشای هفته برای جوانان کماکان هر سه شنبه صبح از ساعت ۱۲ تا ۲ بعدازظهر ادامه دارد. این جلسات که در محل مجتمع فرهنگی ارتص سیامک برگزار میگردد توسط خانم گیلا نیسان اداره میگردد. برای شرکت در این برنامه با تلفنهای: ۹۳۶۰-۳۴۲ (۸۱۸) و ۹۸۴۶-۸۴۳ (۳۱۰) تماس حاصل فرمائید.

استقلال اسرائیل

روز یکشنبه ۱۵ ماه می در پارک Woodly مراسمی به مناسبت روز استقلال اسرائیل طبق برنامه هر ساله انجام میشود و سازمان ارتص سیامک و مدرسه ارتص آلیانس در این پارک غرفه دارد که در این غرفه فعالیت مدرسه ارتص آلیانس را نشان داده خواهد شد.

بحث آزاد جوانان با خانواده

در تاریخ یکشنبه ۵ جون از ساعت ۱۱ تا ۳ بعدازظهر در مجتمع فرهنگی ارتص سیامک برنامه بحث آزاد جوانان با خانواده همراه با صرف صبحانه انجام خواهد شد. برنامه گذار این برنامه آقای داریوش فاخری هستند که با بحثهایی راجع به ازدواج در جامعه امروز و مشکلات آن صحبت خواهد شد.

شب کازینو

در تاریخ شنبه ۲۳ جولای دومین برنامه با شکوه Casino Night در سالن با شکوه و زیبای ارتص سیامک برگزار میشود. این برنامه از ساعت ۸ شب تا نیمی از شب ادامه خواهد داشت. ورودیه برای شرکت در این برنامه ۶۰ دلار و در شب برنامه ۷۵ دلار میباشد. با توجه به استقبالی که دفعه قبل از این برنامه جالب و بی نظیر شده بود برای تهیه کارت ورودی هر چه زودتر اقدام بفرمایید تا مواجه با Sold out نشوید.

برای شرکت در این برنامه با تلفنهای ۹۳۶۰-۳۴۲ (۸۱۸) و ۹۸۴۶-۸۴۳ (۳۱۰) تماس حاصل فرمائید.

پخش مواد خوراکی

طبق برنامه هر ساله سازمان سیامک مواد خوراکی مورد لزوم بخصوص ایام پسح را در اختیار هفتاد خانواده نیازمند قرار داد.

تشکری داریم از آقای منصور بنیامین به مناسبت اهداء ۲۰۰۰ پاوند برنج به سازمان و همچنین از آقای منصور حکاکها که دلیوری این برنج ها را انجام دادند متشکریم.

برمیتصوا

آقای رایان خلیلی در تاریخ ۹ آپریل در کنیسا ارتص سیامک مراسم برمیتصوا را با تسلط کامل توأم با شادی و سرور انجام دادند.





سازمان ارتص سیامک به رایان عزیز و خانواده محترم خلیلی برای انجام این میتصوا تبریک میگوید.

اهداء گل به سازمان ارتص سیامک

آقای دکتر عزت اله شیبانی مقدار زیادی گل و گیاه برای زیبا سازی مجتمع به سازمان ارتص سیامک اهداء کردند که از ایشان تشکر فراوان داریم.

متن سخنرانی شهره حکمتی نوفر در کنیسای ارتص سیامک در روز اول پسح

مجسمه عظیم تازه

دیشب و امشب ما آزادی از بردگی از مصر را جشن میگیریم و بر سر سفره سدر قرنهاست که تکرار کرده ایم که هر فرد یهودیِ موظف است مراسم پسح را آنچنان برگذار کند مثل اینکه خود و خانواده اش از بردگی در مصر آزاد شده اند.

اکثر یهودیانی که به آمریکا پناه آورده اند از پوگرامها و قتل و غارتهای قرون ۱۸ و ۱۹اروپا گریخته اند و یا از زندانها و کوره های آدم سوزی جان سالم بدر برده اند و یا از کشورهای عربی و یا روسیه اخراج شده اند. اگر نه تمام بلکه اکثراً با جیبهای خالی آمده اند و از صفر شروع کرده اند و به جایی که هستند رسیده اند. از بسیاری لحاظ ها ما ایرانیهایی که در آمریکا هستیم از بسیاری دیگر از مهاجران یهودی خوشبخت تریم.

مجسمهٔ آزادی که در بندر نیویورک قرار دارد یکی از شناخته شده ترین سمبلهای آزادی در دنیاست. در لوحه حک شده ای در پای این مجسمه شعری به چشم میخورد که یکی از معروف ترین اشعار آمریکایی است. شاعره این شعر زنی یهودی به نام خانم Emma Lazarus بوده و این شعر را یک سال بعد از نصب مجسمه در سال ۱۹۰۲ سروده. فکر کردم که امروز که ما آزادی را جشن میگیریم بد نباشد که من ترجمه این شعر را برایتان بخوانم. The New Colossus نام این شعر مجسمه عظیم تازه است

نه چون مجسمه های عظیم و عریان یونانی
که دستهای فاتحشان از دیاری به دیاری دیگر گشوده شده
اینجا در کرانه دریای ما در جایی که دروازه غروب خورشید است
زنی نیرومند با مشعلی در دست ایستاده
مشعلی که نورش را از رعد و برق را به امانت گرفته است
زنی پر قدرت و مادر تمام تبعید شدگان
که با شعله مشعلش به تمام رنج دیدگان خیر مقدم میگوید.
نگاه آرامش همچون پلی است که آسمان دو شهر را به هم پیوند میدهد
و با لبان بسته اش فغان بر می‌آورد:
که سرزمین کهنسالتان را و گنجها و تجملات تاریخی تان را نگاه دارید
و برای من توده های بینوایتان را و خستگان و گرسنه گانتان را که در آرزوی هوای آزادی هستند بفرستید تا من مشعلم را بالا نگاه دارم و دروازه های طلائیم را به رویشان بگشایم.

من از طرف تمام دوستانم در این کنیسا و خودم سال نیکویی را برای یکایک شما آرزو میکنم. امیدوارم که درهای قلب محبت گرتان همیشه به روی بینوایان باز باشد و همیشه صحبتهایتان و حتی حرفهای روزمره تان همچون دعای خیر به گوش همه برسد و همیشه چهره هایتان از تقدس تابناک باشد.

Los Angeles - Passover ۲۰۰۵

پاپ ژان پل دوّم



توضیح نویسنده:

بنا بر گزارش سایت اینترنتی روزنامه معاریو چاپ تل آویو، آقای موشه کتساو رئیس جمهور اسرائیل در جریان مراسم تدفین "پاپ ژان پل دوم" در رم با آقای محمد خاتمی رئیس جمهور ایران دست داده و با وی به زبان فارسی سلام و احوالپرسی کرده است. بنابراین گزارش، رئیسان جمهور ایران و اسرائیل درباره یزد که زادگاه هر دوی آنان است گفتگو کردند. سخنگوی رئیس جمهور اسرائیل دست دادنهای آقایان موشه کتساو و آقای محمد خاتمی را واقعه تاریخی و فرصتی منحصر بفرد دانسته، اما در عین حال خاطر نشان ساخت که دست دادن دو رئیس جمهور کاملاً تصادفی بوده است.

آقای محمد خاتمی، پس از بازگشت به ایران خبر دست دادن خود را با رئیس جمهور اسرائیل تکذیب کرد و به خبرنگاران گفت که هیچ دیدار و ملاقاتی با هیچ شخصیت صیونیستی نداشته است.

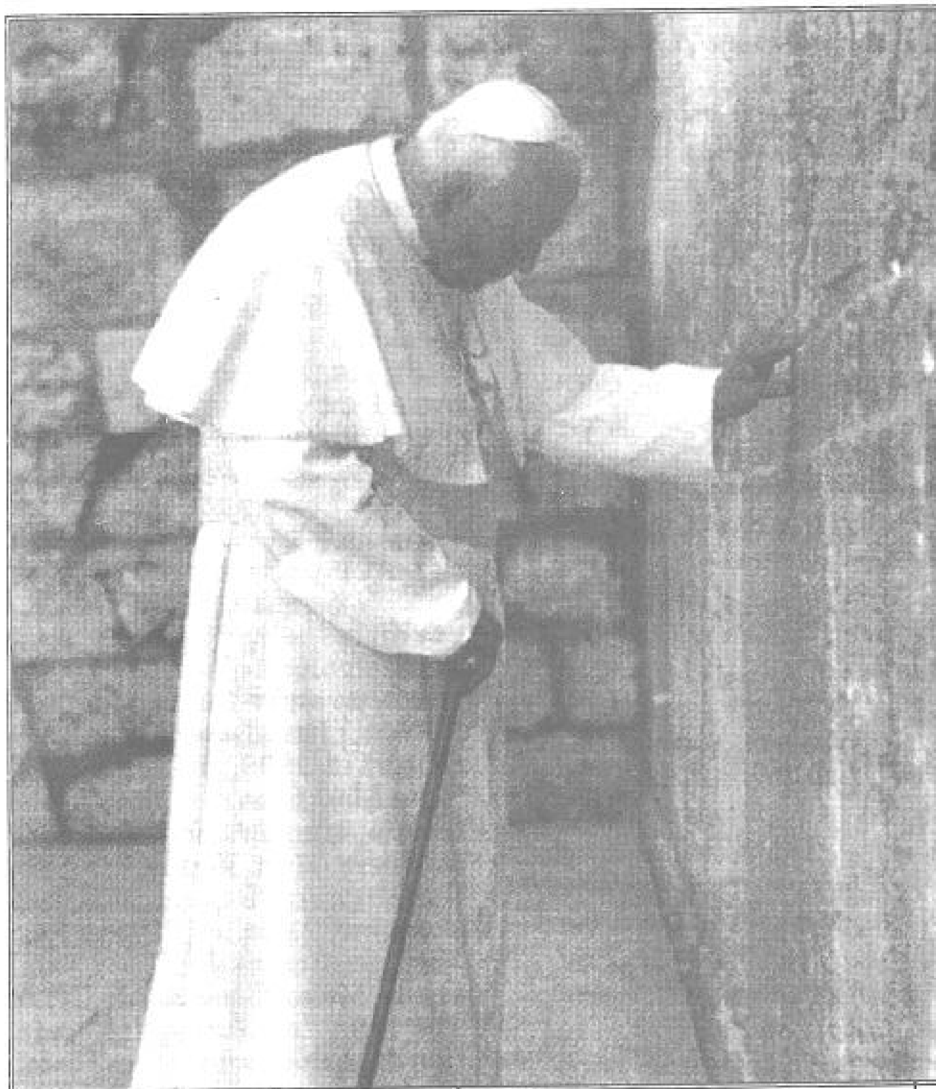
■ نوشته: ایرج فرنوش

جهان مسیحیت یکی از بزرگترین و محبوب ترین رهبر مذهبی خود را از دست داد. "پاپ ژان پل دوّم" رهبر کاتولیکهای جهان در روز شنبه دوم آوریل ۲۰۰۵ پس از ۲۶ سال صدارت بر کلیسای کاتولیک در سن ۸۴ سالگی پس از یک دوره طولانی بیماری در اقامتگاه خود در واتیکان و در میان یارانش دیده از جهان فرو بست. ۶ روز پس از درگذشت وی، در روز جمعه ۸ آوریل پس از مراسم تدفینی که با حضور صدها هزار نفر از

جمله رهبران ۲۰۰ کشور جهان برگزار شد به خاک سپرده شد. در طول این ۶ روز جنازه او در تابوتی در باز که در روی یک قالی دست باف ایرانی گذاشته شده به معرض بازدید عموم قرار گرفت. دو میلیون نفر از مقابل جنازه او عبور و نسبت به آن ادای احترام بجا آوردند.

پاپ ژان پل دوم یکی از طولانی ترین دوره رهبری کلیسای کاتولیک را پشت سر گذاشت و از این لحاظ مقام سوم را در میان اسلاف خود اختصاص داد. تعداد کثیر افرادی که برای مراسم تدفین به رم آمده بودند این مراسم را به پر جمعیت ترین تدفین در تاریخ در آورد. بنا بر اظهارات تحلیل گران خبری تا کنون در هیچ مراسم تدفینی چنین تعدادی از مقامات و شخصیت های خارجی حضور نداشته اند.

آقایان ژرژ دبلیو بوش، "موشه کتساو" و "محمد خاتمی" روسای جمهور آمریکا، اسرائیل و ایران از جمله دهها رئیس کشوری بودند که در کنار مقامات ارشد و نمایندگان سایر کشورها و نهادهای بین المللی از جمله کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل متحد در این مراسم شرکت کرده بودند.



پاپ ژان پل دوم که نام اصلی او "کارول ویتیلا" بود جوان ترین فردی بود که در قرن بیستم به مقام پاپ رسید. وی در شهر کوچکی در جنوب لهستان به دنیا آمد و پرورش یافت. ۲۰ درصد جمعیت این شهر را یهودیان تشکیل میدادند. وی در جوانی به فعالیتهای ورزشی و تئاتر علاقه وافری داشت. او از ورزشهای اسکی و فوتبال لذت میبرد. تعداد زیادی از همکلاسی های او در مدرسه و همبازیهای ورزشی او یهودی بودند. بدین جهت با یهودیان زیادی آشنایی و دوستی داشت و از کودکی با یهودیت آشنا شده بود. کارول ویتیلا در سال ۱۹۳۹ وقتی جوانی ۱۸-۱۹ ساله بود شاهد یورش تانکهای آلمانی به لهستان بود. وی در خلال اشغال لهستان توسط نازیها در جنگ جهانی دوم کارگر بود ولی مخفیانه الهیات میخواند و در زمان سرکوب طلاب مذهبی پنهان شد. او در آن زمان با چشمانی اشکبار شاهد دستگیری دوستان یهودیش و خانواده آنان توسط نازیها و فرستادن آنان به اردوگاههای مرگ بود. او به شدت با عملیات نازیها و آنچه بر سر یهودیان می‌آوردند مخالف بود و هر فرصتی میافت آنرا محکوم میکرد. بعد از جنگ در سال ۱۹۴۶ به مقام کشیشی نائل و در سال ۱۹۶۴ "کارول ویتیلا" اسقف شهر "کراکو" در لهستان شد. سه سال بعد به مقام کاردینالی نائل آمد و در سال ۱۹۷۸ در ۵۸ سالگی به عنوان "پاپ" انتخاب گردید. و لقب "ژان پل دوم" را برای خود انتخاب کرد. وی نخستین پاپ غیر ایتالیائی در طی ۴۵۰ سال اخیر بوده است.

همزمان با ورود پاپ پل دوم به دربار واتیکان در سال ۱۹۷۸، جنگ سرد بین دو بلوک غرب و شرق به اوج خود رسیده بود. با انتخاب پاپ جدید دین و معنویت در مقابل بلوک شرق بی دین صف آرایی کرد. یکی از اولین اقدامات او پس از برگزیدن به مقام پاپ سفر تاریخی اش به وطنش لهستان بود که در آن زمان تحت حکومت کمونیستی

اداره میشد، در مملکتی که جایی برای مذهب وجود نداشت. مسافرت پاپ به مردم و سندیکاهای کارگری در لهستان قوت قلب داد و با حمایت معنوی خود از مبارزات اتحادیه های کارگری علیه رژیم کمونیستی این کشور موج انقلابهای ضد کمونیستی را پایه گذاشت. پاره ای از تحلیل گران سیاسی و کارشناسان در امور کشورهای بلوک شرق بر این باورند که وی با سفر خود در لهستان در سال ۱۹۷۸ دانه انقلاب را کاشت و ۱۰ سال بعد انقلاب به ثمر رسید.

این گروه فروپاشی رژیم کمونیستی کشورهای پیمان ورشو از جمله رژیم سابق شوروی را مدیون تلاشهای پاپ پل دوم میدانند. انتخاب رونالد ریگان به ریاست جمهوری آمریکا در سال ۱۹۸۰ و احساسات ضد کمونیستی وی و مبارزه پیگیر او با کمونیست بدون تردید بر روی اهرمهای اثربخشی واتیکان در تحولات جهانی بسیار مهم بوده و نباید آنرا نادیده گرفت.

یکی دیگر از اقدامات مهم وی، خواستار اجرای مانیفست نوینی بود که واتیکان در دهه ۱۹۶۰ در مورد رابطه کلیسای کاتولیک با ادیان دیگر منتشر کرده بود. به موجب این مانیفست که به "Nostra Aetate" معروف است، مسیحیت هر آنچه را که در دیگر ادیان حقیقت و مقدس شمرده میشود محترم میداند و خواهان گفت و گو و همکاری با دیگر اظهار نظرها خصوصاً با آئین یهود بود که در سراسر تاریخ با بد فهمی ها، پیش داوریها، مناقشات و حتی شکنجه همراه بوده. این مانیفست تمامی اشکال و نمادهای یهودی ستیزی را محکوم و بر میراث یهودی مسیحیت تأکید میکند. پاپ ژان پل دوم با این اقدام توانست جایگاه و مشارکت و میزان همگرائی مسیحیت به طور اعم و کلیسای کاتولیک بطور اخص تقویت و تفاهم دو جانبه را سر لوحه برنامه های خود قرار دهد. او نه تنها در بهبود روابط یهودیت و کلیسای کاتولیک کوشید بلکه با سایر ادیان و سایر شاخه های مسیحیت نیز تفاهم بوجود آورد. در این راستا او اولین پاپ در تاریخ بود که از یک مسجد مسلمان بازدید و در ضمن این بازدید قرآن را بوسید. او به گرمی از **دالائی لاما** رهبر مذهبی بودائی ها استقبال و او را به آغوش باز پذیرفته بود. اولین نشانه دوستی و تفاهم او با یهودیت در سال ۱۹۸۰ نشان داده شد. وی در آن زمان از مرکز یهودیان شهر "ماینز" در آلمان دیدن کرد و در طی این دیدار وی از پیمان مخصوص "Old Covenant" بین خداوند و یهودیان سخن گفت و خاطر نشان ساخت که این پیمان هنوز بر قوت خود باقی است و هیچگاه به دلیل عدم قبول عیسی مسیح به عنوان ماشیح توسط یهودیان لغو نشده است.

بازدید تاریخی او از کنیسای بزرگ رم در سال ۱۹۸۶ نقطه عطفی در تاریخ روابط یهودیت و مسیحیت به شمار می‌آید. صحنهٔ در آغوش "کشیدن" **الیو تواف" حاخام کنیسای بزرگ** رم توسط پاپ که توسط میلیونها نفر در سراسر جهان مشاهده شد صفحه ای تازه در تاریخ روابط یهودیت و کلیسای کاتولیک گشود. پاپ یهودیان را برادر بزرگ خطاب میکرد. وی در مراسم بازدید کنیسای رم به این آیت تورات که میگوید: "پس خداوندت را دوست بدار و از فرمانش اطاعت کن و به او بپیوند - زیرا او مایه زندگی و طول عمر است" اشاره کرد. پاپ در کتاب یادبود کنیسا رم نوشت که: "بازدید او از کنیسای بزرگ رم یکی از خاطره انگیزترین حادثه سال برای او به شمار می‌آید

یکی دیگر از اقدامات مهم او تأسیس مناسبات کامل سیاسی با اسرائیل در سال ۱۹۹۳ بود. با این عمل واتیکان بر وجود اسرائیل به عنوان یک کشور یهودی صحه گذاشت. سفر او در سال ۲۰۰۰ به اسرائیل نیز یکی دیگر از اقدامات قابل توجه او بود. پاپ در این سفر از موزه "یاد واشم" دیدن و طی نطقی از اندوه کلیسای کاتولیک برای سر کوب یهودیان به دست مسیحیان سخن گفت.

و از خداوند برای این فرصت تشکر کرد.
یکی دیگر از اقدامات مهم او تأسیس مناسبات کامل سیاسی با اسرائیل در سال ۱۹۹۳ بود. با این عمل واتیکان بر وجود اسرائیل به عنوان یک کشور یهودی صحه گذاشت. سفر او در سال ۲۰۰۰ به اسرائیل نیز یکی دیگر از اقدامات قابل توجه او بود. پاپ در این سفر از موزه "یاد واشم" دیدن و طی نطقی از اندوه کلیسای کاتولیک برای سرکوب یهودیان به دست مسیحیان سخن گفت و از طرف مسیحیان از یهودیان پوزش طلبید و از سایر مسیحیان خواست که از اعمال بد خود نسبت به یهودیان "تشوا" نمایند. وی در یاد واشم آیت دیگری از تورات که میگوید: "چون تو ای خدا،چراغ من باش و خدا تاریکی را روشن خواهد ساخت" قرائت کرد. در این سفر پاپ در پای دیوار ندبه به دعا برخاست و شاهدان عینی چشمان او را اشک‌آلود دیدند.
در زمان ریاست او، دربار واتیکان همیشه بر روی یهودیان باز بود و آنان را با گرمی می پذیرفت و هر فرصتی می یافت اتهاماتی که در طول تاریخ نسبت به یهودیان زده میشده بی اساس میخواند و همیشه بر ریشه یهود مسیحیت اشاره میکرد. منورائی که از طرف موزه سیمون ویزنتال به عنوان قدردانی از اقداماتش به او هدیه داده شد که مزین دفتر کارش کرده بود.
انتقاداتی که توسط بعضی از یهودی ها به او میشود یکی اینکه چرا او در زمان ریاستش از بی تفاوتی "پاپ پایس دوازدهم" نسبت به هولوکاست انتقاد نکرد - زیرا که واتیکان تحت ریاست "پاپ پایس دوازدهم" هیچ اقدامتی برای نجات یهودیان از دست نازیها نکرده بود. انتقاد دیگر از او تقدس دادن "ادیت استین" یک زن یهودی که بعد از گرویدن به مذهب کاتولیک بدست آلمانها به قتل رسید. این عمل کلیسای کاتولیک نوعی دهن کجی نسبت به یهودیت و مسیحی کردن هولوکاست میدانند.
گفتنی است که واژه "پاپ" ریشهٔ لاتین دارد و به لاتین معنی "پل" میدهد و این واژه در مورد "پاپ ژان پل دوم" بسیار صادق است. او پلی رابط بین کلیسای کاتولیک و یهودیت بود. پاپ جدید "ژوزف راتزینگر" ۷۸ ساله می باشد که آلمانی است و به محافظه کاری شهرت دارد و نام "پاپ بندیکت شانزدهم" برای خود برگزید. وی از محاوران و مشاوران نزدیک پاپ ژان پل دوم بوده ودو روز بعد از انتخاب خود طی نامه ای برای "ریکاردو دی سگنی" حاخام بزرگ شهر رم فرستاد به وی اطمینان داد که همچنان سیاست پاپ ژان پل دوم را نسبت به یهودیان دنبال خواهد کرد. □

"عزر وایزمن"

نوشته: ایرج فرنوش

عزر وایزمن رئیس جمهور پیشین اسرائیل در روز یکشنبه ۲۴ آوریل ۲۰۰۵ که مصادف با روز اول پسح بود در سن ۸۱ سالگی به علت بیماری ذات الریه درگذشت. وی که برادر زادهٔ "حئیم وایزمن" اولین رئیس جمهور اسرائیل بود از سال ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۰ به عنوان هفتمین رئیس جمهور خدمت کرد.
مرحوم عزر وایزمن در زمان جنگ جهانی دوم در نیروی هوایی سلطنتی انگلستان به عنوان خلبان جنگی خدمت و پس از تشکیل نیروی هوایی اسرائیل به این نیرو پیوست و مدارج ترقی را طی و به فرماندهی آن نائل گردید. در سال ۱۹۶۷ عملیات حملات پیشگیرانه را برنامه ریزی کرد و در طی آن توانست که نیروهای هوایی مصر و اردن را در اولین جنگ شش روزه منهدم سازد.
آقای "عزر وایزمن" در سال ۱۹۶۹ پا به صحنه سیاست اسرائیل گذاشت و به گروه راستگراها که به بازها معروف بودند پیوست. وی در ابتدا مخالف مصالحه با اعراب بودند. وی بعداً تغییر موضع داد و به صورت یکی از چهره های برجسته در مذاکرات صلح بین اسرائیل و مصر در سال ۱۹۷۹ شرکت و به عنوان وزیر دفاع نقش مؤثری در عقد پیمان صلح مصر و اسرائیل بازی کرد.
زمانی رویکردهای عزر وایزمن او را محبوب ترین چهره سیاسی در اسرائیل با ۷۰ درصد حمایت مردمی تبدیل کرده بود.



تکنولوژی اسرائیل صدمات آمریکا در عراق را کاهش میدهد



■ نویسنده: آلبرت دانش راد

Amy Klein سردبیر Los Angeles Jewish Journal، در تاریخ ۱۸ مارچ مقاله ای تحت عنوان "Brane Israel" نوشته بود که من آن را "اسرائیل را رنگ بزنید" ترجمه میکنم.

در این مقاله وی نوشته است:
"وقتی کلمهٔ اسرائیل به گوش شما میرسد به چه چیز فکر میکنید؟ اگر شما هم مانند اکثر آمریکائی باشید، به احتمال زیاد با شنیدن نام اسرائیل فکر شما به جنگ معطوف میشود. و اگر از آمریکاییان بپرسید کلمه ای را که با کلمهٔ اسرائیل ارتباط دارد بیان کنند، خوشبینانه ترین پاسخ احتمالاً **تروریستها، فلسطینی ها، خطر و درگیری** میباشند و بدبینانه ترین آنها، کلمهٔ اسرائیل را با کلمات ظلم و **پاکسازی** قومی مرتبط میسازند".

وی در ادامهٔ نوشته اش مینویسد:
"ولی هستند کسانی که میکوشند اینگونه،نگرش مردم به کلمهٔ اسرائیل، را تغییر دهند". او بخصوص از گروه اینترنتی Israel ۲۱C نام میبرد که تحت عنوان Conflict A Focus Beyond The مسئولیت کوشش در این زمینه را بر عهده گرفته است.

مطالب عنوان شده در این مقاله به اندازه ای در من اثر کرد که بر آن شدم با مراجعه به سامانهٔ اینترنتی Israel ۲۱C سیمای خوب کشور اسرائیل و خدمات ارزنده اش را به جهان امروزه بشناسم و دور از جار و جنجالها و خشونتهای سیاسی و ناراحتیها و نگرانیهای کشت و کشتار بیش از پیش به سرزمین مقدسم و مردمانش به مقامی برسد که در زمینه های



مسکن، بهداشت، تکنولوژی، دموکراسی جهانی، فرهنگ، مطبوعات و رشته های پیوند در مقام بسیار مناسب قرار بگیرد و به اصطلاح یک شبه ره صد ساله را بپیماید.

اجازه بدهید بخش اول برداشتم را در اینجا در زمینه نقش تکنولوژی اسرائیل در نجات جان سربازان آمریکایی به روی کاغذ بیاورم.

پس از جنگ یوم کیپور سال ۱۹۷۳ نظامیان اسرائیلی دریافتند که تانکهای مدل قدیمی تر آنها در مقابل موشک و راکت آسیب پذیر بودند. از همان موقع موفق به تهیه و تولید صفحه های زرهی شدند که آنها را Reactive Armor نامیدند و آنها را بر روی وسائل زرهی خود نصب کردند. بدین ترتیب اسرائیل اولین کشوری بود که این Reactive Armor (زره واکنشی) را مخفیانه در نیروی زمینی خود به کار گرفت تا اینکه سرانجام نیروهای سوری موفق شدند یک تانک اسرائیلی را در لبنان به غنیمت بگیرند.

از آن پس سازندهٔ این زره ها، شرکت اسرائیلی Rafael، تکنولوژی مخصوص خود را بهبود بخشیده و در برنامه های بی شماری در داخل و خارج اسرائیل به کار برده است.

بنا به توضیح یک مقام از Rafael که در نشریهٔ Defense News منعکس گردیده،این زره که در جهان پیشرفته

ترین نوع شناخته شده، ترکیب شده از یک حفاظ انفعالی و یک حفاظ واکنشی میباشد. حفاظ انفعالی از مواد محکمی ساخته شده بطوریکه راکتی که به آن اصابت میکند منحرف میشود. حفاظ واکنشی ترکیبی است از صفحات فلزی ای که دارای مواد منفجره مخصوصی میباشند. هدف از کار بردن اینها مقابلهٔ انرژی شیمیائی این مواد منفجره شده با انرژی جریان گازی که در اثر اصابت کلاهک جنگی سر موشک و یا راکت ساطع میشود میباشد بطوری که انژری ذره واکنشی انرژی موشک و راکت را از بین میبرد و بدین وسیله از رخنهٔ راکت یا موشک به داخل بدنه نفربرهای زرهی (Arnored Personel Carriers)، یا به اختصار APC جلوگیری میکند. مواد منفجرهٔ موجود در این صفحات از نوع بسیار مخصوصی و در عین حال غیر حساس میباشد که تنها در برخورد موشک یا راکت منفجر میشود و به دلا یل ایمنی، منابع حرارتی دیگری مانند آنچه از اصابت گلولهٔ اسلحه های کوچک و خرده پاره های متفرقه ایجاد میشود، در آن بی تأثیر است.

نفر برهای Bradley مورداستفادهٔ ارتش زمینی و نفربرهای TAV که در خدمت تفنگداران دریایی آمریکا میباشند، نقش مهمی را در عملیات مسلحانهٔ آمریکا در عراق به عهده دارند. در خلال سال گذشته، این نفربرها در کنار همکاری نسبی شرکت آمریکایی سازندهٔ آنها (General Dynamics)، این وسائل با زره های مخصوص تولیدی Rafael مجهز شدند.

ارتش آمریکا طی نامه ای که برای اولیاء امور سازمان سازندهٔ تسلیحات اسرائیل، Rafael فرستاد تصدیق کرد که زره های ساخت اسرائیل که بر روی نفر برهای APC نصب شده اند، جان بسیاری از سربازان آمریکائی را نجات داده اند. در ادامهٔ نامه آمده است: "هنگامی که جنگ در عراق طاقت فرسا بود و محصول شما به فوریت مورد نیاز ما بود، شما با تمام توانایی خود کوشیدید تا نیاز ما را با شتاب تأمین نمایید و تولید خود را تحویل دهید". از طرف دیگر، یک مقام عالی رتبه در تأسیسات دفاعی آمریکا، در گفتاری که در روزنامهٔ اسرائیلی Ma'Arive منعکس شده به صراحت اذعان کرده که نفربرهای Bradley مستقر در عراق اکنون بهترین وسیلهٔ مستحکم شدهٔ نقلیه میباشد.

در این راستا، یکی از مقامات Rafael اظهار میدارد: "آنها تلاش میکردند که زره های ساخت آمریکا تولید کنند. ولی پس از پژوهشهای زیاد دریافتند که زره های Rafael کارآمدترین نوع میباشند".

بدین ترتیب Rafael سال گذشته یک سفارش ۱۹/۴ میلیون دلا ری از ارتش زمینی آمریکا دریافت کرد تا ۵۶ مجموعهٔ کامل زره های واکنشی (Reactive) و ۱۷۰ نیمه مجموعه برای مجهز کردن نفربرهای جنگی Bradley، "تهیه و تحویل دهد.

در ارتش زمینی ایالات متحده آمریکا به گفته سرگرد John Conway معاون مدیر اجرایی تولید سیستمهای Bradley عملکرد زره واکنشی بسیار عالی بوده است و سربازان سرنشین این واحدهای Bradley از وجود این محصوّل به شور و هیجان در آمده اند. زیرا این وسائل به آنها امکان میدهد از خطر بگریزند - چیزی که قبلاً در دسترس آنها نبوده است". □



فرصت سوزی خاتمی

نوشته: علی رضا نوری زاده
نقل از: کیهان چاپ لندن
چهاردهم آوریل ۲۰۰۵

و سرانجام میرسیم به سیدنا حضرت سید محمد خاتمی. مردی که سرنوشت و تاریخ بزرگترین دروازه خود را به رویش گشود تا در صف بزرگمردانی از تیره امیر کبیر و قوام السلطنه و مصدق و مدرس و رضاشاه قرار گیرد اما او ترجیح داد با بالی شکسته و چشمی اشکبار از کوچکترین روزن د رعقبی تاریخ بیرون رود. سال ۱۹۹۹ در نیویورک فرشی از امید و احترام زیر پایش گستردند. مادلین اولبرایت روبرویش در سالن کوچک مجمع عمومی سازمان ملل د رکنار رهبران نیجریه و الجزایر و چند کشور دیگر نشست و سخنان او را درباره طرح گفتگوی تمدنها با سه دقیقه دست زدن تأیید کرد. در مجمع عمومی روز بعد رئیس جمهوری یگانه ابر قدرت جهان بیل کلینتون د رگوشی از کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل خواست زمان سخنرانی خاتمی را جلو اندازد تا او که گرفتار برنامه دیگری است بتواند به سخنان رئیس جمهوری منتخب ۳۴ میلیون ایرانی گوش دهد. عنان چنین کرد و من از چند متری کلینتون را می دیدم که با چه شوقی به سخنان خاتمی گوش میداد. بعد هم قرار بود بر سر یک میز با خاتمی غذا بخورد و تصویری نیز به یادگار با او و ۱۴۰ رهبر و مقام بلند پایه از دیگر کشورها بیندازد. فردا صبح روزنامه ها با چاپ این تصویر می پرسیدند خاتمی کجاست؟

سید از وحشت غضب ولی فقیه که خرازی را مأمور جاسوسی و تذکر دادن به او کرده بود مهمترین فرصت زندگی سیاسی و ملتش را از دست داد تا شش سال بعد زیر لبی به ژاک پیراک بگوید اگر فرصتی فراهم شد که ما با کلینتون و احتمالاً جناب جورج بوش دست بدهیم. ما از این امر استقبال خواهیم کرد. البته طرف آمریکایی امروز دیگر شوقی برای دیدن مردی که تا دو ماه دیگر به خانه و یا حداکثر کتابخانه ای منتقل خواهد شد و یاران و همسفرانش یا زخمدار و در محبس و صندلی چرخدارند و یا دل

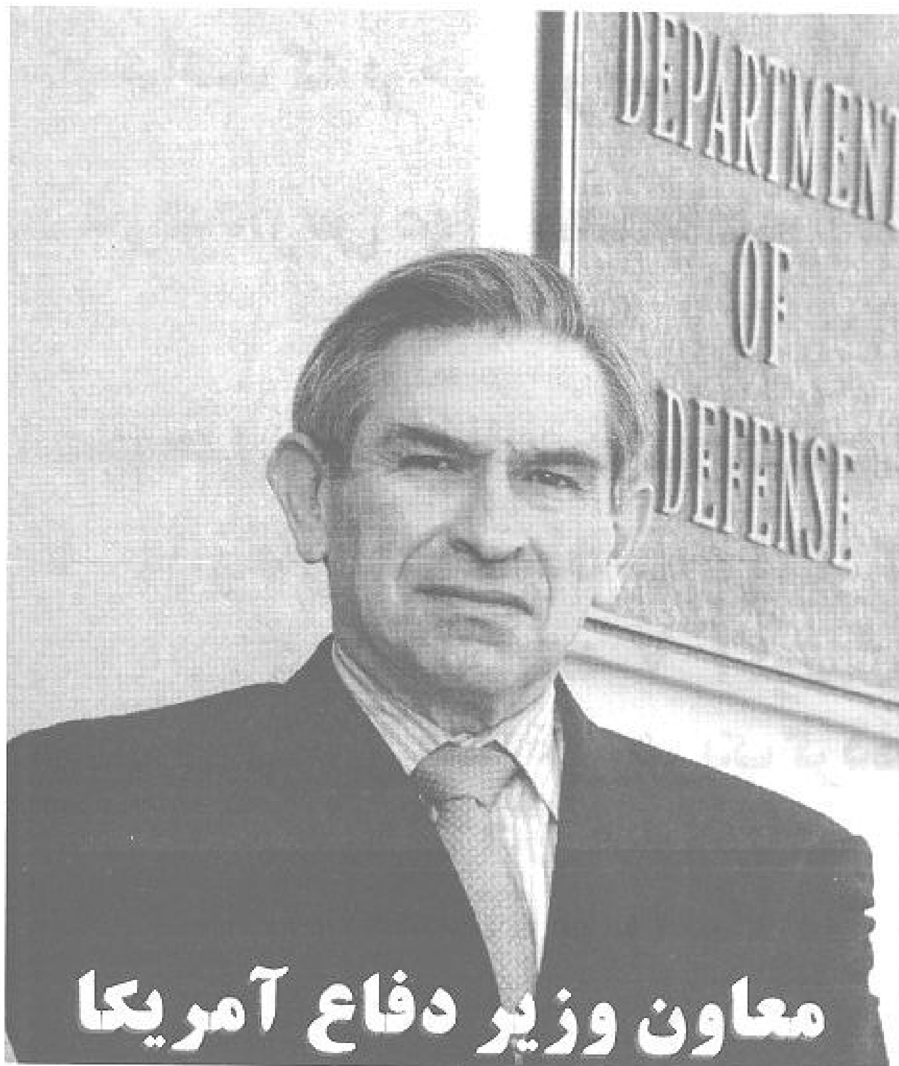


از نظام کنده و به صف معارضان پیوسته اند، ندارد. زمانی نیز که با هوشمندی و موقع شناسی موشه قصاب (کتساب) همشهری او که حضورش بر کرسی ریاست جمهوری اسرائیل باید برای هر ایرانی اسباب مسرت و افتخار باشد، در جریان تشیع جنازه پاپ اعظم این فرصت پیدا میشود که او با یک اقدام تاریخی دیوار دشمنی و بی اعتمادی بین ایران و اسرائیل را حداقل نیم کلنگی بزنند. آنچه را که جهانی شاهد آن بوده انکار میکند تا مبادا حسین شریعتمداری و مسیح مهاجری و حاج حبیب تازه مسلمان موتلفه پاچه اش را بگیرند.

من اما عین ماجرا را از آنگونه که در الشرق الاوسط روز شنبه نوشته ام و عین آن در سایت من موجود است، به نقل از یکی از همراهان خاتمی اینجا می آورم. وقتی رهبران و مسئولان بلند پایه جهان در پی خاتمه یافتن مراسم در صفی طولانی به سوی پلی که جایگاه آنها را به محوطه استقرار اتومبیلها وصل میکرد حرکت کردند. ملک عبدالله دم پادشاه اردن به سوی خاتمی آمد و با او روبوسی کرد. سید محمد بجنوردی روحانی روش اندیش و دوست و ملازم خاتمی که زبان عربی را به خوبی صحبت میکند کار ترجمه را عهده دار شد. بعد بشارالا سد آمد و با خاتمی روبوسی و مصافحه کرد. دقایقی بعد کسی از پشت سر خاتمی به فارسی ملیحی گفت سلام جناب همشهری عزیز، خاتمی به سرعت بازگشت و به گوینده این عبارت سلام گفت و دستش را فشرد. شاید در ابتدا گمان داشت یکی از مسئولین کشورهای آسیای میانه که فارسی میداند با او سخن میگوید اما سفیر ایران به سرعت او را خبر کرد که طرف رئیس جمهوری اسرائیل است. خاتمی اما به گفتگوی خود ادامه داد. حالا صحبت بر سر شهر یزد بود و اشاره به مدرسه ای که دو رئیس جمهوری در آن درس خوانده بودند و یاد بعضی از معلمها و سرشناسان یزد. اینجا بود که آقای بجنوردی نیز به گفتگو اضافه شد و دقایقی این محاوره دوستانه ادامه یافت.

خبرنگار روزنامه "یدیعوت آهارونوت" که همراه قصاب (کتساب) بود، نخست گزارش را به علت تعطیل روزنامه در پایگاه اینترنتی روزنامه منتشر کرد و روز بعد همه رسانه های اسرائیل و ایتالیا از معجزه آخرین پاپ سخن گفتند.

خاتمی اما چه کرد! تکذیب و مشتی حرفهای توخالی و شعار را حواله اسرائیل دادن. حال آنکه میتوانست پرده ریا و نفاق بدرد و جریان را عیناً بازگو کند و اعتبار و جایگاه خود را در این هفته های آخرین ریاستش بالا ببرد. □



معاون وزیر دفاع آمریکا رئیس بانک جهانی شد

رویدادهای مهم:

پل ولفوویتز میگوید برخی از بستگانش را در جریان کشتار یهودیان در جنگ جهانی دوم از دست داده و همین امر سبب شده است تا ترحم بر دشمن را از دایره احساساتش کنار بگذارد.

۱۹۸۹-۱۹۸۶: سفیر آمریکا در اندونزی

۱۹۹۳-۱۹۸۹: معاون وزیر دفاع در دولت جورج بوش پدر، میخواست صدام حسین را بعد از جنگ اول خلیج فارس سرنگون کند.

۲۰۰۱-۱۹۹۴: معاون دانشکده و استاد روابط بین الملل در دانشکدهٔ مطالعات پیشرفت بین المللی پل نیتس، متعلق به دانشگاه جانز هاپکینز بیش از ۷۵ میلیون دلار برای این دانشکده کمک مالی جمع کرد.

مارس ۲۰۰۱: معاون وزیر دفاع در دولت جورج بوش پسر، هوادار دفاع موشکی، حامی اصلی جنگ عراق.

مارس ۲۰۰۵: هیأت رئیسه بانک جهانی به اتفاق آرا وی را به عنوان دهمین رئیس این سازمان تأیید کرد. آنها همچنین ادعا میکنند آقای ولفوویتز از اوج گیری کشورهای تازه توسعه یافته یا در حال توسعه به خاطر تهدید بالقوه نشان برای منافع سیاسی و اقتصادی ایالات متحده انزجار دارد. این منقدان به حادثه ای در ماه مه ۲۰۰۱ در بحبوحه کشمکش واشینگتن با پکن پس از تصادم یک هواپیمای جاسوسی آمریکا با جنگنده ای چینی، اشاره میکنند که وی دستور داد ۶۰۰ هزار کلاه نظامی ساخت چین که یک مناقشه شدید داخلی در ارتش آمریکا به راه انداخته بود، منهدم شود. ولفوویتز در یادداشتی رسمی نوشت: "رئیس ستاد مشترک ارتش تعیین کرده است که نیروهای آمریکایی نباید کلاه های ساخت چین یا تولید شده از مواد چینی را به سر بگذارند". در میان این همه ابهام درباره شخصیت و ایدئولوژی این تحلیلگر نظامی، این سئوال مطرح میشود: پل ولفوویتز واقعی کیست و پل ولفوویتز بودن چه مفهومی دارد؟

وداع با ترحم:

دیوید پلاتز تحلیلگر آمریکایی، برای فلسفه آقای ولفوویتز چهار رکن را متصور است:

"۱ - کنجکاوی روشنفکرانه، ۲ - اصرار بر آمادگی برای اتفاقات غیر منتظره، ۳ - باور به قدرت آمریکا (و بدبینی نسبت به تعاملات و معاهدات بین المللی)، ۴ - ایمان به پیشگیری". شاید عجیب باشد که با وجود

بیش از ۳۰ سال خدمت در دولت آمریکا، بخش زیادی از فلسفه سیاسی آقای ولفوویتز در جوانی اش نضج گرفته است. پدرش، یاکوب، از ریاضیدانان و نظریه پردازان برجسته یهود لهستان بود که در سال ۱۹۳۰ پیش از تجاوز نازیها به وطنش، از ورشو به نیویورک مهاجرت کرد. پل ولفوویتز که در ۲۲ دسامبر ۱۹۴۳ در نیویورک متولد شده است تا ترحم بر دشمن، حتی دشمن بالقوه، را از

دایره احساساتش کنار بگذارد. او همچنین میگوید که در کودکی کتابهایی درباره کشتار یهودیان و بمباران اتمی هیروشیما خوانده و بر این نکته ایمان آورده است که مسئولیت آمریکا این است که "دیده بان اخلاقی" جهان باشد. این مهاجرزاده خردسال در مدرسه آرزو داشت حرفه پدر را در پیش بگیرد،اما بعد از گرفتن لیسانس ریاضیات از دانشگاه کورنل در ۱۹۶۵ وی به این نتیجه رسید که مناسبات بین الملل را به روابط اعداد و مناقشات سیاسی را به بازیهای ریاضی ترجیح میدهد. همین علاقه وی به اخذ درجه دکتری علوم سیاسی از دانشگاه شیکاگو در ۱۹۷۲ انجامید. ولفوویتز در دانشگاه کورنل با کلر سلگین طرح آشنایی ریخت که بعدها به یک محقق برجسته در حوزه مردم شناسی اندونزی تبدیل شد. آنها در سال ۱۹۶۸ ازدواج کردند و در ۲۰۰۲ از همدیگر طلاق گرفتند.

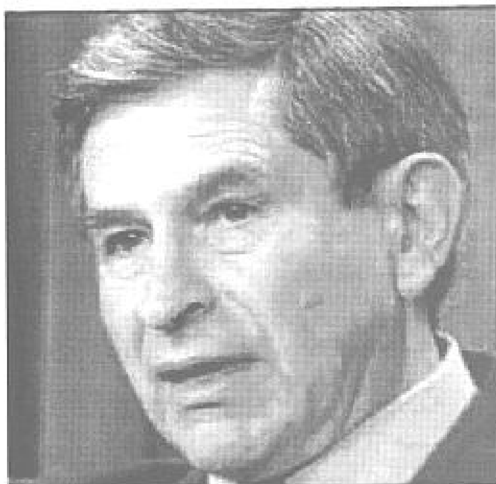
حوزه فکری:

تصمیم پل ولفوویتز برای مطالعه علوم سیاسی دست کم تا حدودی نمایانگر تأثیر آلن بلوم، استاد دانشگاه کورنل و از پیروان لئواستراویس است. آقای استراویس که یک فیلسوف سیاسی و از مهاجران یهودی آلمان بوده، شخصیتی متنفذ در تفکر نو محافظه کاری است، هر چند که وی در سال ۱۹۷۳ مرد و آثار علمی اش به ندرت به مسائل روز میپرداخت چرا که تأکید آقای استراونس بر فلسفه کلاسیک و قرون وسطی بود.

ولفوویتز در عوض به نفوذ فکری یک ریاضیدان، استاد علوم سیاست و استراتژیست اتمی به نام آلبرت ولستتر اشاره دارد که این باور را به وی تلقین کرد که فناوری پیشرفته تسلیحاتی، رمز بزرگ برتری آمریکا خواهد بود. آقای ولستتر معتقد بود مطالعه منطقی جنگ اتمی نه تنها ممکن بلکه ضروری است. ولستتر و ایده های اتمی اش الگویی برای فیلم "دکتر استرنج لاو" ساخته استنلی گوبریک شد.

حذف رقیبان:

گمان میرود ولفوویتز در همان سالها به جنبش نو محافظه کاری آمریکا پیوست،ولی نرمخویی و لحن آرام وی با سایر نو محافظه کارانی که غالباً تندخو و پرخاشگرند، تضاد آشکار دارد. یک روزنامه نگار پس از شرکت در یکی از جلسات مطبوعاتی این مشاور نظامی گفته است: "او



شخصیتی جذاب دارد که صداقت روشنفکرانه ای از آن میتراود".

ولفوویتز در قاب:

سه روز بعد از حملات ۱۱ سپتامبر، پل ولفوویتز خواستار پایان دادن به حیات کشورهای حامی تروریسم شد، ولی کالین پاول وزیر خارجه وقت آمریکا، گفت که آقای ولفوویتز میتواند برای خودش حرف بزند. جورج بوش، پدر فکری "دکترین بوش" را "ولفی" مینامد. برای شش رئیس جمهور آمریکا کار کرده است. نامش به عنوان یک دموکرات ثبت شده ولی بیشتر برای دولتهای جمهوریخواه کار کرده است. بیست و هشتیمن معاون وزیر دفاع آمریکاست. عضو شورای مشاوران نشریات فارن افرز و نشنال اینترست بوده است. در بیست و ششم اکتبر ۲۰۰۳ هنگامی که آقای ولفوویتز در هتل الرشید بغداد بود، ظاهراً محل اقامتش هدف چند خمپاره قرار گرفت، اما وی آسیبی ندید.

در توجیه مهربانی خود میگوید که بازدیدش از اندونزی بعد از دریا لرزه سونامی در دسامبر ۲۰۰۴ که به مرگ بیش از دویست هزار نفر انجامید، او را به تصدی ریاست بانک جهانی و کمک به کشورهای توسعه نیافته علاقه مندتر کرد. در سال ۱۹۹۲ وی چشم انداز "مسیر آمریکا برای قرن بعد" را ترسیم کرد که آنقدر جنجال آفرین بود که دیگ چینی به عنوان وزیر دفاع وقت ایالات متحده دستور یافت آن سند را بازنویسی کند. ولفوویتز توصیه کرده بود حتی "در مناقشاتی که منافع آمریکا مستقیماً به خطر نیفتاده است"، از جنگ افزارهای اتمی،میکروبی و شیمیایی به صورت حملات پیشگیرانه استفاده شود تا رقبای احتمالی آمریکا، از جمله آلمان و ژاپن، "حتی به فکر تبدیل شدن به قدرتی منطقه ای و جهانی نیفتند". در سال ۱۹۹۷ ولفوویتز و همکارانش از جمله چنی و ریچارد پرل که در مقام معاون وزیر دفاع دولت رونالد ریگان به "شاهزاده تاریک" ملقب شده بود، در خلال ریاست جمهوری بیل کلینتون یک گروه فکری به نام "پروژه برای قرن نوین آمریکا" را تشکیل دادند.

آنها میگفتند که "مهار" عراق و سایر "کشورهای بالقوه تجاوز طلب" ناکارآمد بوده و باید از "پیش دستی" استفاده کرد. کلینتون به همراه جورج بوش پدر و کالین پاول، وزیر سابق امور خارجه آمریکا، این ایده را رد کردند. حتی جورج بوش پسر نیز تا پیش از حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به نیویورک و واشینگتن همین سیاست را دنبال کرد (اما پل اونیل وزیر سابق خزانه داری آمریکا در کتاب "تاوان وفاداری" نوشته ران ساسکیند ادعا میکند که بوش از ابتدا موافق حملات

پیشگیرانه علیه اهداف متخاصم بود). پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ آقای ولفوویتز خواستار هدف قرار دادن رژیم صدام حسین به عنوان اولین گام در جنگ جهانی با تروریسم شد. اما بوش تصمیم گرفت که نخست به سراغ القاعده و طالبان برود.

حمایت مردم سالاری:

ولفوویتز نخستین بار در سال ۱۹۶۶ وارد دولت آمریکا شد و یک سال را به عنوان کارآموز مدیریت در دفتر بودجه گذراند. وی از ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۳ در دانشگاه ییل به تدریس پرداخت و سپس در سال ۱۹۸۱ در دانشگاه جان هاپکینز به این حرفه ادامه داد. در ۱۹۹۳ نیز او در دانشکده ملی جنگ ایالات متحده استاد استراتژی امنیت ملی بود. در اوایل دهه ۱۹۷۰ ولفوویتز برای آژانس خلع سلاح و کنترل تسلیحات کار میکرد و فعالیت اصلی وی مذاکرات محدود سازی تسلیحات استراتژیک و سایر مسایل مربوط به منع گسترش جنگ افزارهای اتمی بود.

زندگینامه رسمی وی خاطر نشان میکند: "ولفوویتز به بهبود قابل توجه روابط ایالات متحده با چین و تقویت ائتلاف آمریکا با ژاپن و کره جنوبی کمک کرد. وی همچنین در حمایت از گذار مسالمت آمیز فیلیپین از دیکتاتوری فردینالد مارکوس به مردم سالاری و هموار کردن راه گذار کره جنوبی به مردم سالاری نقش مهمی ایفا کرد".

سه سال بعد وی به عنوان سفیر آمریکا به اندونزی رفت. در زندگینامه رسمی ولفوویتز در وب سایت پنتاگون آمده است که وی در اندونزی به دفاع از اصلاحات سیاسی پرداخت و دولت جاکارتا را به رعایت حقوق مالکیت معنوی آمریکا ملزم کرد.

از ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۳ این دیپلمات سابق در خلال ریاست جمهوری جورج بوش پدر معاون سیاستگزاری وزارت دفاع آمریکا شد.

شب های عربی و رابطه عبری:

ولفوویتز یکی از معدود نومحافظه کارانی است که از تشکیل دولت فلسطین حمایت کرده و به رنج فلسطینیان در مبارزه شان با اسرائیل اذعان کرده است. از همین رو در سال ۲۰۰۲ یهودیان در تظاهراتی در پشتیبانی از اسرائیل آقای ولفوویتز را به تمسخر گرفتند. دوست دختر ولفوویتز از حامیان سرسخت اشاعه مردم سالاری در جهان عرب است. جالب این است که دوست دختر ولفوویتز، شاها علی رضا، در تونس به دنیا آمده و در عربستان سعودی پرورش یافته و از حامیان سرسخت اشاعه مردم سالاری در جهان عرب است. این فمنیست عرب که در اداره ارتباطات بانک جهانی به عنوان هماهنگ کننده ارشد امور خاورمیانه و شمال آفریقا کار میکند، تحصیلکرده دانشگاه آکسفورد و شهروند بریتانیا است. هر دو آنها از همسران سابقشان جدا شده اند. آقای ولفوویتز دو دختر و یک پسر دارد و خانم رضا، پسرک ۱۸ ساله، حضور این زن عرب در زندگی آقای ولفوویتز مایه شگفتی منتقدانی شده است که میگویند آقای ولفوویتز برای منافع صیونیستها گام بر میدارد. اما کارشناسان میگویند که خانم رضا نقش وزنه تعادل را با خواهر آقای ولفوویتز بازی میکند که با یک اسرائیلی ازدواج کرده و در اسرائیل زندگی میکند. منابع خبری خواهر آقای ولفوویتز را یک زیست شناس میانه رو توصیف کرده اند که قدری به سیاستهای تندروانه اسرائیل علاقه دارد. همین مسئله و اصرار آقای ولفوویتز به سرنگونی رژیم صدام حسین سبب شده است که منتقدان اصرار بورزند که وی با حکومتهای عربی خصومت دارد. اگر چه آقای ولفوویتز به جانبداری از اسرائیل متهم شده است، اما تز دکتری وی نشانگر نگرانی یکسان وی در مورد تکثیر تسلیحات اتمی در این کشور نیز است.

تأیید ولفوویتز بر ارتباط توسعه اقتصادی و سیاسی:

پل ولفوویتز گفته است که میخواهد توانش را روی اموری متمرکز کند که به کاهش فقر و تقویت توسعه اقتصادی انجامد. معاون کنونی وزارت دفاع آمریکا اعلام کرد که کرسی ریاست بانک جهانی را منبری برای خواندن موعظه درباره مردم سالاری قرار نخواهد داد، ولی با کمک به گسترش توسعه اقتصادی راه توسعه سیاسی را هموار خواهد کرد. ولفوویتز که سه سال سفیر آمریکا در اندونزی بوده و همین دوره را گواه آشنایی با مشکلات کشورهای توسعه نیافته میداند، در مصاحبه با روزنامه جاکارتاپست، چاپ پایتخت اندونزی، بر ماهیت بین المللی بانک جهانی تأکید کرد و گفت: "من رئیس سازمانی چند ملیتی خواهم شد که ۱۸۴ کشور عضو آن هستند". وی افزود: "من خوب میدانم که نسبت به شغل کنونی ام به افراد دیگری باید پاسخگو باشم...وظیفه رئیس بانک جهانی این است که مؤثرترین اجماع نظر ممکن را گرد آورد". ولفوویتز در مصاحبه با جاکارتاپست تأکید کرد که اگر چه اکثر مردم با دیدگاه وی در مورد استقرار مردم سالاری در جهان آشنا هستند، اما وی فکر میکند اگر توانش را روی اموری متمرکز کند که به کاهش فقر و تقویت توسعه اقتصادی انجامد، کارآمدتر خواهد بود. در همین حال، ولفوویتز در مصاحبه ای جداگانه با واشینگتن پست تأکید کرده است که بین توسعه اقتصادی و سیاسی یک هماهنگی هست. وی گفته است: "فکر میکنم هدف دولت (جورج بوش) و هدف همه ما که همانا گستراندن قلمرو آزادی در جهان است، یک بعد سیاسی و یک بعد اقتصادی دارد که ارتباط محکمی

ندارند، ولی حامی همدیگر هستند". وی در این گفت و گو خاطر نشان کرده است که در بانک جهانی فلسفه دولت جورج بوش برای پیشبرد مردم سالاری در سراسر جهان را پیگیری نخواهد کرد،ولی به موازات کاهش فقر و ارتقاء توسعه اقتصادی، دستیابی مردم جهان به آزادی و مردم سالاری میسر خواهد شد. اگر گشایش بیشتر کلید موفقیت اقتصادی است، من معتقدم لزوم فزاینده ای به گشایش بیشتر در عرصه سیاسی نیز وجود دارد.

روزنامه واشینگتن پست همچنین در گزارشی تحقیقی به بررسی سه سال حضور آقای ولفوویتز به عنوان سفیر آمریکا در اندونزی پرداخته است که نشان میدهد وی همواره بر اشاعه همزمان مردم سالاری و بازار آزاد اصرار دارد. این گزارش به توصیه آقای ولفوویتز در سال ۱۹۸۹ به دولت سوهارتو اشاره میکند که صراحتاً به دیکتاتور اندونزی گفته بود رشد سریع اقتصادی کافی نیست.

ولفوویتز هدفش را کاهش فقر اعلام کرد:

ولفوویتز بلافاصله پس از تأیید پیروزی خود اعلام کرد که تأکیدش بر مسایل مهم مانند تجارت بین المللی، یارانه ها و سرمایه گذاری بخش خصوصی خواهد بود. پل ولفوویتز رئیس جدید بانک جهانی اعلام کرده است که هدف اصلی وی دستیابی به "موفقیت واقعی" در کاهش فقر بخصوص در آفریقا خواهد بود. وی به بی بی سی گفته است که کاهش فقر "رسالت اصلی" این سازمان در دوره رهبری وی خواهد بود. معاون وزیر دفاع آمریکا افزود که میخواهد میراث وی در بانک جهانی دستیابی به "موفقیت واقعی در کاهش فقر مخصوصاً در آفریقا" باشد، قاره ای که مردمش از این معضل رنج فراوان میکشند.

به رغم مخالفت اولیه با نامزدی آقای ولفوویتز، مدیران بانک جهانی که نمایندگان ۱۸۴ کشور عضو آن هستند، وی را در روز پنجشنبه ۳۱ مارس به عنوان دهمین رئیس بانک انتخاب کردند. وی بلافاصله پس از تأیید نامزدی خود اعلام کرد که تأکیدش بر مسایل مهم مانند تجارت بین المللی، یارانه ها و سرمایه گذاری بخش خصوصی خواهد بود. ولفوویتز افزود: "کمک به تهیدستان برای بیرون کشاندن خود از ورطه فقر، رسالتی شریف یا به قول جورج شولتز، وزیر سابق امور خارجه آمریکا، رسالتی زیبا است". □

نامه های رسیده



یهودیت و تبلیغ دین

نوشته: مهندس امیر شوشانی - نیویورک

گفته اند در تورا ذکر شده که برای یهودیت تبلیغ نکنید! تورا در هیچ قسمتی ذکری در این باب ننموده، بلکه بیشتر در راه یهودی شدن و خداپرست نمودن دیگران کوشیده است. نمونه آن در چندین آیه خداوند به (ابراهام، اسحق، یعقوب و موشه) میفرماید: "نسل شما را آنقدر زیاد میکنم که مانند ستارگان اسمان و ریگهای کنار دریا قابل شمارش نباشید و به شمال و جنوب و مشرق و مغرب پراکنده شوید) و ما از خود نپرسیدیم که این پراکنده شدن در جهان برای چه منظوری است، جز آنکه بت پرستان را خداپرست و یهودی نمودن، منظور دیگری را میتواند داشته باشد.

یا اینکه خداوند در چندین جا میفرماید: "تو بنده اول زاد و برگزیده منی" معنی بنده اول زاد چه میباشد جز آنکه اولاد اول زاد وظیفه و رسالت حفظ و حراست و راهنمائی افراد خانواده را دارد، بنابراین چنانچه خدا میفرماید اولاد اول زاد و بنده برگزیده، جز آنکه انتظار دارد که ما همان وظیفه و رسالت اولاد اول زاد را در اجتماع کور و بی سواد بُت پرستی آنزمان ایفا کنیم و دیگران را به راه خداشناسی رهنما باشیم، وگرنه اولاد اول زاد و بنده برگزیده چه سود و حاصلی برای خدا دارد، خداوندی که همه مخلوقات از مورچه تا انسانها که اشرف مخلوقات اند، نظرش برابرند.

در تفیلای صبحگاهی میخوانیم که: "به دیگران بگوئید که خداوند شاه است" این جمله چه معنی میدهد، جز آنکه خداوند را به دیگران (بت پرستان) بشناسانیم.

از طرفی در چشم انداز شماره ۱۱۴ سال چهاردهم صفحه ۵۱ نوشتار استادانه دانشمند گرامی آقای امنون نتصر، به گواهی تاریخ، گرایش دادن یهودیان در زمانهای بسیار دور تبلیغ بوده است. اینگونه میخوانیم (تبلیغ به گرایش دادن ملتها به دین یهود وجود داشته و تلمود تأکید میکند که درهای یهودیت را نباید به روی بیگانگان ببندیم. در گذشته میسیونرهای یهودی در دنیای شناخته شده روزگار قدیم در این راستا سخت کوشش و فعالیت میکرده اند. در قرن دوم قبل از میلاد، یوحنان هورکانوس، پسر شمعون بن متتیاهو، شاه دوره ی چشمونایی ها (۱۳۴-۱۰۴ ق. م) دستور داد که اتباع ادومی مملکت را به دین یهود بیاورند. از میان ادومیان یهودی شده قهرمانانی پیدا شدند که تاریخ یهود به وجود آنان افتخار میکند. در دوران امپراطوری یونان و سده های نخستین

امپراطوری روم، دهها هزار (طبق پاره ای منابع، صدها هزار) بر اثر تبلیغات و فعالیتهای میسیونرهای یهودیان، به دین یهود گرویدند. در غرب ایران، در نواحی کرمانشاهان و اطراف آن، در سالهای قبل از میلاد مسیح، هزاران نفر به دین یهود روی آوردند. چند تن از بزرگان یهود دوره ی میشنا و قبل از آن، مانند ربی شمعیا و ربی ابطالیون و نیز مترجم تورا به زبان آرامی، انقلوس، بیگاگانی بوده اند که به دین یهود مشرف شدند. ربی عقیبای معروف از اولا د خانواده های یهودی شده ی بیگانگان آن ناحیه بود. در تلمود مطلبی آمده که فعالیت در یهودی نمودن جوامع غیر یهودی را تشویق میکند و حتی به آنها جنبه تقدس میدهد. در تفیلاها (نیایشها) نام آنها در کنار اولیا و انبیاء و صدیقها به نیکی و برکت یاد میشود. در یمن، حبشه و شمال آفریقا شمار قابل توجهی به یهودیت گرویدند. آخرین رویداد تاریخی، روی آوردن دستجمعی بزرگان و سپس تعداد کثیری از یک ملت بیگانه به یهودیت بود که در اطراف دریای خزر در مملکت خزری ها در دوره ی پادشاهی بولان (۷۸۶-۸۰۹ میلادی) رخ داد.

تبلیغ میسیونرهای یهودیان همچنان ادامه داشت، تا اینکه در قرن چهارم میلادی، به علت نیرو گرفتن مسیحیت در دنیای روم، از آن جلوگیری بعمل آمد و سپس، به خاطر مواجهه با خطرات جانی، از سوی ربانهای اروپا ممنوع اعلام گردید،ولی تبلیغ در سرزمینهایی که مسیحیت در آنها نیرو نگرفته بود، مانند خاورمیانه، ادامه داشت. با قدرت یافتن اسلام در خاورمیانه و شمال آفریقا، بار دیگر از سوی ربانها تبلیغات میسیونری یهود قدغن گردید. در این صورت باید گفت که ممنوعیت در تبلیغ نه از اوامر تورا و تلمود و نه از فرمان پیامبران است بلکه با شرایط محیطی دوره های مختلف ارتباط داشته است، و ربانهای ارتودوکس این شرایط را از نظر دور نداشتند و اعمال خود را با شرایط روزگار خود وفق میداده اند).

با توجه به آیه های ذکر شده در تورا و نوشتارهای امنون نتصر محقق گرامی ما بایستی دین و خداشناسی را در دنیا تبلیغ میکردیم.

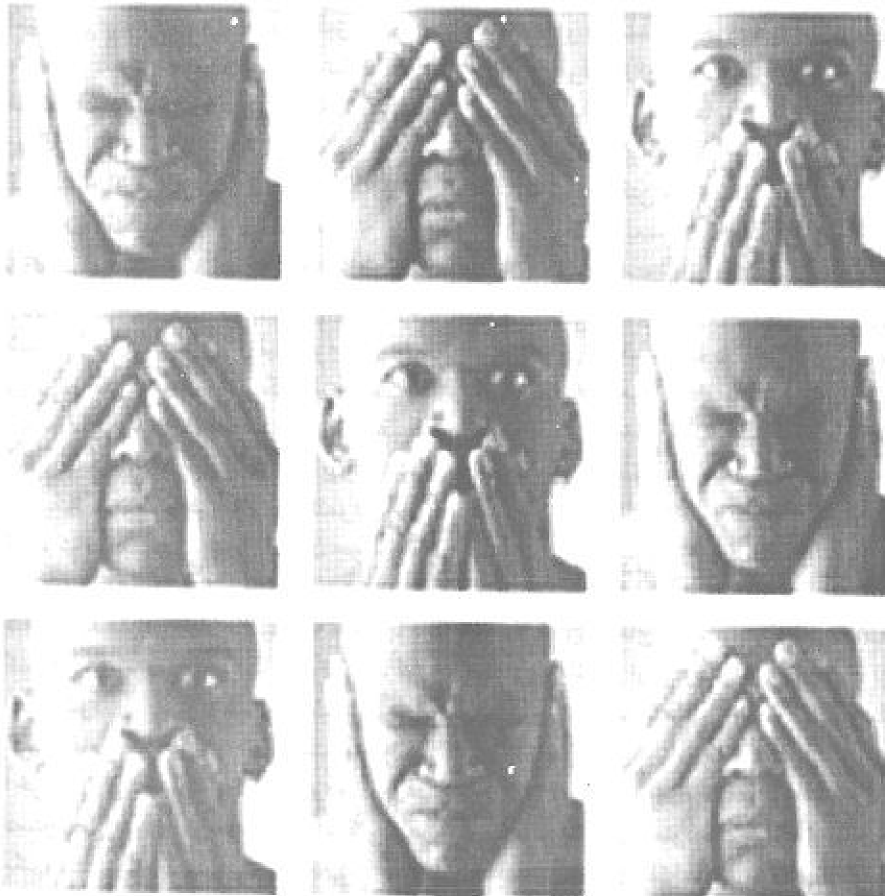
چون طی زمانهای زیاد جمعیت یهودی در بیشتر نقاط دنیا به اجبار پراکنده شد و در اقلیت بود همه گونه فشار و کشتار و سوزاندن و از دین بدر کردن هم بود. که هم اکنون به رقم حدود ۱۲ میلیون رسیده ایم.

بعضی از مذهبیون بسیار ارتودوکس، دل خوش اند به اینکه ما را **برگزیده، ممتاز، متفاوت با دیگران و شاهزاده** که با هر کس و ناکس نباید مراوده داشته باشد و اخیراً هم به **برلیان** کمیاب تشبیه نموده اند. این شعارها جز دل خوش کنک و خود فریبی آیا حاصلی دارد؟ یا اینکه دسته ای مدام میگویند ما مذهب را نگه میداریم ما میمانیم و آنها از بین میروند. آیا این هنر است که شاهد آن باشیم که برادران ما از ما بگریزند و بروند و ما بیشتر در اقلیت بمانیم؟ هنوز دیر نیست که کسانی که گوشه چشمی به یهودیت وتورا دارند را باید یهودی نمود و چنانچه فرزندان با خارج از دین خواستند پیوند ببندند باید سعی نمود خارجی را یهودی کرد نه آنکه فرزند را از خود راند.

عرض ادب و سلام به امام رضا از طریق تلفن!



ایرنا: معاون اماکن متبرکه آستان قدس رضوی گفت: بیش از ۵۰ هزار نفر از مشتاقان و ارادتمندان حضرت امام رضا در ایام تعطیلات نوروزی از راه دور با تلفن به ساحت آن حضرت سلام و عرض ادب کردند. سید احمد علوی موذن روز یکشنبه به خبرنگار ایرنا افزود: ارادتمندان به حضرت ثامن الائمه رضوی از راه دور با داخل و خارج از کشور با گرفتن شماره تلفنهای حرم مطهر رضوی از راه دور با آن امام همواره ارتباط برقرار میکنند. وی اعلام کرد: مرکز مخابرات حرم مطهر تلفنهای مشتاقان را به بیت خدام و یا فراشان که در نزدیکی روضه منوره حضرت رضا واقع است، متصل و سپس خادم گوشی تلفن را به سوی ضریح مطهر گرفته و تماس گیرنده از راه دور به حضرت رضا سلام و عرض ادب میکند. علوی گفت: طی پارسال یک میلیون و ۲۳ هزار و ۲۶۹ نفر مشتاق از راه دور با برقراری تماس تلفنی با حرم مطهر رضوی به حضرت ثامن الحجج سلام کردند.



"عمالق درون"

■ برگردان: مهندس مسعود ترمه چی

مقاله ذیل در مجله جوئیش جورنال Jewish Journal هیجدهم مارچ در ستون قسمتی از توراه Torah Portion به قلم ربای مردخای فینلی Rabbi Mordecai Finley به چاپ رسیده است. این مقاله دربارهٔ **پاراشای ویقرا** Parshat Vayikra از سفر لاویان Leviticus است که در شبات زاخور Shabbat Zachor خوانده میشود.

سرچشمهٔ پلیدی چیست؟ یا، درست تر اینکه، چرا مردم مرتکب اعمال پلید میشوند؟

ما یهودیان این سئوالات را در قالب داستانهای توراه مطرح میکنیم.

توراه به عنوان روح قوانین یهودیان به حساب می‌آید، شخصیتهایش، تشبیهاتش، و وقایعش فقط جنبه تاریخی ندارند، بلکه آنها سَمبُلیک هستند. آنها سَمبُل هایی از وقایع زندگی درونی ما هستند.

این شبات، شبات زاخور است. شباتی که ما از طایفهٔ عمالق به عنوان دشمنان قوم یهود یاد میکنیم. در توراه عمالق به صورت مردهایی که به قوم اسرائیل در زمان و مکان ضعف حمله میکردند توصیف شده اند.

در میدراش، که تفسیر داستانهای توراه به وسیله حخامیم است، تنفر، خشونت و جنایتهای عمالق معانی عمیق تری پیدا میکنند. عمالق به صورت سمبلی میشوند برای دشمنی مخرب و وحشیانه که دنیای ما از آن در رنج و عذاب است.

عمالق که بودند و از کجا آمدند؟

در سفر پیدایش میخوانیم که پدر جَد طایفهٔ عمالق نوه عساو، برادر دوقلوی یعقوب است. اکثر مفسران یهودی توراه به عساو با یک دید منفی نگاه میکنند. آنها میگویند که آشتی کردن او با برادرش یعقوب صمیمانه نبوده است. من با این عقیده موافق نیستم. اگر چه یعقوب با گول زدن پدرشان اسحق حق نخست زادگی را از عساو ربود، عساو او را بخشید. این بیشتر به خاطر دو دلیل بود.

اول اینکه عساو تشخیص داد که برادر بزرگتر بودن او، در حقیقت، اتفاقی بوده است. این مشیت الهی بود که یعقوب به مقام رهبری برسد. مادر آنها ربوکا Rebecca همانطور که یعقوب میدانست، به این امر واقف بود. ولی چون این حقیقت را نمیدانست، ربوکا و یعقوب باید کاری میکردند. آنهایی که قدرتی ندارند اغلب مجبور میشوند دست به کارهایی بزنند تا

اشتباهی را درست کنند.

دوم اینکه، وقتی یعقوب برای فرار از خشم عساو برای ۲۰ سال به پادام آرام Padam Aram رفت، عساو همانجا ماند و به دنبال یعقوب نرفت.

من معتقدم که آن بیست سالی که عساو با والدین خود بود، مخصوصاً با مادرش ریوکا، این مدت به او کمک کرد که بر خشم خود فائق شود. او بالاخره، رنجش خود را از یعقوب فراموش کرد. عساو بعداً صاحب پسری به نام الیفاز Eliphaz شد. الیفاز در ضمن داشتن همسری مناسب یک زن صیغه به نام تیمنا Timna داشت. پسر الیفاز و تیمنا عمالق نام داشت.

عمالق از دو نسل قبل از حق نخست زادگی محروم شده بود. او نواده عساو بود که شخصی به غلط ممکن است بگوید که به وسیله یعقوب از حق نخست زادگی محروم شده بود. به علاوه او (عمالق) فرزند درجه پائین تری برای پدرش الیفاز بود، چون پسر زن صیغه ای او بود. وقتی که ما در میدراش درباره عمالق میخوانیم و میتوانیم تصوّر کنیم که به سرنوشت خود لعنت میکند، چون از مقام و حق برکتی که او فکر میکرد حقاً باید به او میرسید محروم شده بود. این نوع خشم و رنجشی معمولاً به صورت یک طلسم عاطفی در شخص یا اشخاصی بوجود می‌آید که مقام و قدرت به صورت مصنوعی به آنها تفهیم شده است.

درست کردن یک طلسم عاطفی به بعضی افکار اجازه میدهد که در ذهن شخص ثابت بمانند. در میدراش، عمالق به فرزندان اسرائیل (لقب یعقوب) نگاه میکند و به فرزندان خود میگوید: "هر چه که آنها (فرزندان یعقوب) دارند متعلق به ماست. آنها این چیزها را از ما دزدیده اند. دنیا فقط زمانی درست میشود که ما آنها را معدوم کنیم". همانطور که عشق میتواند به یک زندگی شکل بدهد، نفرت هم میتواند مسیر یک زندگی را تعیین کند. خشم، دشمنی و خصومت میتواند سازمان دهندگان اصلی و اساسی زندگی ما شوند.

عمالق از اسرائیل متنفرند و تا نابودی اسرائیل از پا نخواهند نشست. منطق در عمالق بی اثر است چون نفرت او در مرکز وجودش است. منطق او نفرت اوست و حرف دیگری را نمی پذیرد. عمالق مانند یک مجسمه سنگی است.



امروز عمالق در دنیا در گردش است و در وجود هر یک از ما میگردد. احساساتی مانند همه چیز را حق خود دانستن و رنجیدن از دیگران عمالق درونی ما را تقویت میکند.

امروز عمالق در دنیا در گردش است و در وجود هر یک از ما میگردد. احساساتی مانند همه چیز را حق خود دانستن و رنجیدن از دیگران عمالق درونی ما را تقویت میکند. از نقطه نظر سیاسی، وقتی که من به تنفر افراطیون اسلامی از آمریکا و افراطیون اسرائیل فکر میکنم، می بینم که عمالق هنوز بر سر کارند. آنان که با فرهنگ عرب و اسلامی به خوبی آشنا هستند از این موضوع آگاهند که اعراب برتری فنی و نظامی آمریکا را احتمالاً توهینی نست به خود میدانند.

بسیاری از اعراب و مسلمانان، شاید حتی بیشتر آنان، به جنبه های آمریکا (دموکراسی ما، آزادی ما، سعادت ما) به صورت چیزهایی برای رقابت و چشم و همچشمی مینگرند. بقیه اینها را به عنوان چیزهایی برای تنفر و معدوم کردن می بینند و برای از بین بردن و منهدم کردن از هیچ کاری فروگذار نیستند، نه به خاطر اینکه ما کاری به آنها کرده ایم یا نکرده ایم، فقط به خاطر کسی که هستیم. بسیاری از فلسطینیان و هواداران آنها هستند که به نظر می‌آید حاضر شده اند که با اسرائیل صلح کنند، که مسلماً با نارضایتی به ایجاد دو کشور در کنار هم تن در داده اند و بقیه با سرسختی با صلح با اسرائیل مخالفت میکنند،چون تنفر از اسرائیل و یهودیان از پایه های اصلی زندگی آنهاست. دادن حق حیات به اسرائیل، برای آنها، در حکم مرگ روحانی است.

و حالا در مورد ما. خیلی از ما خشم و غضب، نفرت و رنجش و احساس ناحقی دربارهٔ مقامی یا موردی را در خود انبار میکنیم که فکر ما را

آلوده میکند و به احساسات ما رنگ می بخشد. ما نمیتوانیم تصور کنیم که از سر بعضی بی عدالتی ها بگذریم،چه فرضی باشند و چه حقیقی، چون قسمتی از وجود ما یاد گرفته که به جلو برود تا حقیقت را از روی احساس ظلمی که در حق ما شده پیدا کند.

برای ما هم رنجش و خشم میتواند به صورت پایه های اساسی زندگی ما در آیند. درست است که یهودیت به ما می‌آموزد که از پلیدی متنفر باشیم و با آن بجنگیم، ولی بیشتر آنچه که ما را خشمگین و عصبانی میکند پلیدی نیست. بیشتر ما از این خشمگین هستیم که زندگی ما با مقایسه دیگران ایده‌آل نیست، دیگرانی که مثل ما عیب و ایراد دارند.

توراه به ما می‌آموزد که باید تمام اثرات و علایم عمالق را از بین ببریم. از لحاظ روحانی به ما امر شده است که عمالقی را که در افکار و احساسات ما نفوذ دارند و آنها را اداره میکنند را از درون خود دور کنیم. در جایی که خشم و نفرت و رنجش هست، مکانی برای خدا نیست.

توراه به ما می آموزد که باید تمام اثرات و علایم عمالق را از بین ببریم. از لحاظ روحانی به ما امر شده است که عمالقی را که در افکار و احساسات ما نفوذ دارند و آنها را اداره میکنند را از درون خود دور کنیم. در جایی که خشم و نفرت و رنجش هست، مکانی برای خدا نیست.

بیشتر ما به ندرت کار پلیدی را به خاطر عمالق درونی مان انجام میدهیم. ما در خود حس تشخیص خوب و بد را به خوبی پرورش داده ایم، یا اقلاً تدبیر و خردمندی را، که ما را از انجام کارهای پلید باز میدارد. ولی عمالق درون ما را آزار میدهند و قابلیت ما را برای شادی و رسیدن به کمال از بین میبرند.

ماه عبری آدار زمانی است برای داشتن حدّ اعلای شادی و سرور. ما با جلوگیری از عادات بد مثل خشم و نفرت و رنجش میتوانیم در زندگی شادی خود را به حداکثر برسانیم. پس بگذارید تا شادی، سرور زیاد شود. □

مردخای فینلی ربای کنیسای اُرهتورا و مدیر آکادمی مذهب یهود در دانشگاه کالیفرنیا است.

رحیم کُراغلی عزیز

درگذشت نابهنگام خواهر جوانت همه را داغدار کرد. خداوند به تو و خانواده عزیزت هم چون ما صبر عطا کند.

اعضاء سازمان سیامک

جناب آقای رحیم کُراغلی

فوت نابهنگام خواهر عزیزتان را به شما و خانواده تسلیت گفته بقای عمر شما و خانواده را خواستاریم.

فریدون فولادی

خانواده رادفر

فوت نابهنگام آقای زروبابل رادفر را به شما و خانواده گرامیتان تسلیت گفته بقای عمر شما و خانواده را خواستاریم.

فریدون و زری فولادی





بزم شعر و موسیقی

گروه فرهنگی روشنگر

شب بی نظیر و خاطره انگیز دیگری را باشکوه هرچه بیشتر برگزار میکند

شب عشق و شور و شادی و شعر و موسیقی و طنز برای آشنائی خانواده‌ها و جوانان یهودی

به سرپرستی «فاریابی» که سی و ششمین شب شعر خود را اجرا می‌نماید

با شرکت هنرمند پرآوازه **«پروانه»**

با صدای رویائی **جمال وفائی** خواننده گلها و دیگر هنرمندان

و مظهر شادی و خنده **قاسم گل‌گلی** با ارکستر جهانی **پرداد**

«و اجرای رقصهای محلی ایرانی و بین المللی»

با پذیرائی: میوه و آجیل و چای شیرینی با نیزگرد بهای بلیط: ۲۶ دلار

پنجشنبه ۲ جون ۲۰۰۵ ساعت ۸ آدرس: تالار مجتمع فرهنگی اربش ۶۱۷۰ خیابان ویلبر

برنامه غیرانتفاعی، درآمد حاصله صرف امور خیریه می شود

تهیه بلیط:

فاریابی ۸۱۸) ۹۰۵-۵۴۴۸ گالری ستاره ۳۱۰) ۴۷۰-۴۹۲۹ چشم روشنی شالم ۸۱۸) ۳۷۹-۹۷۰۱

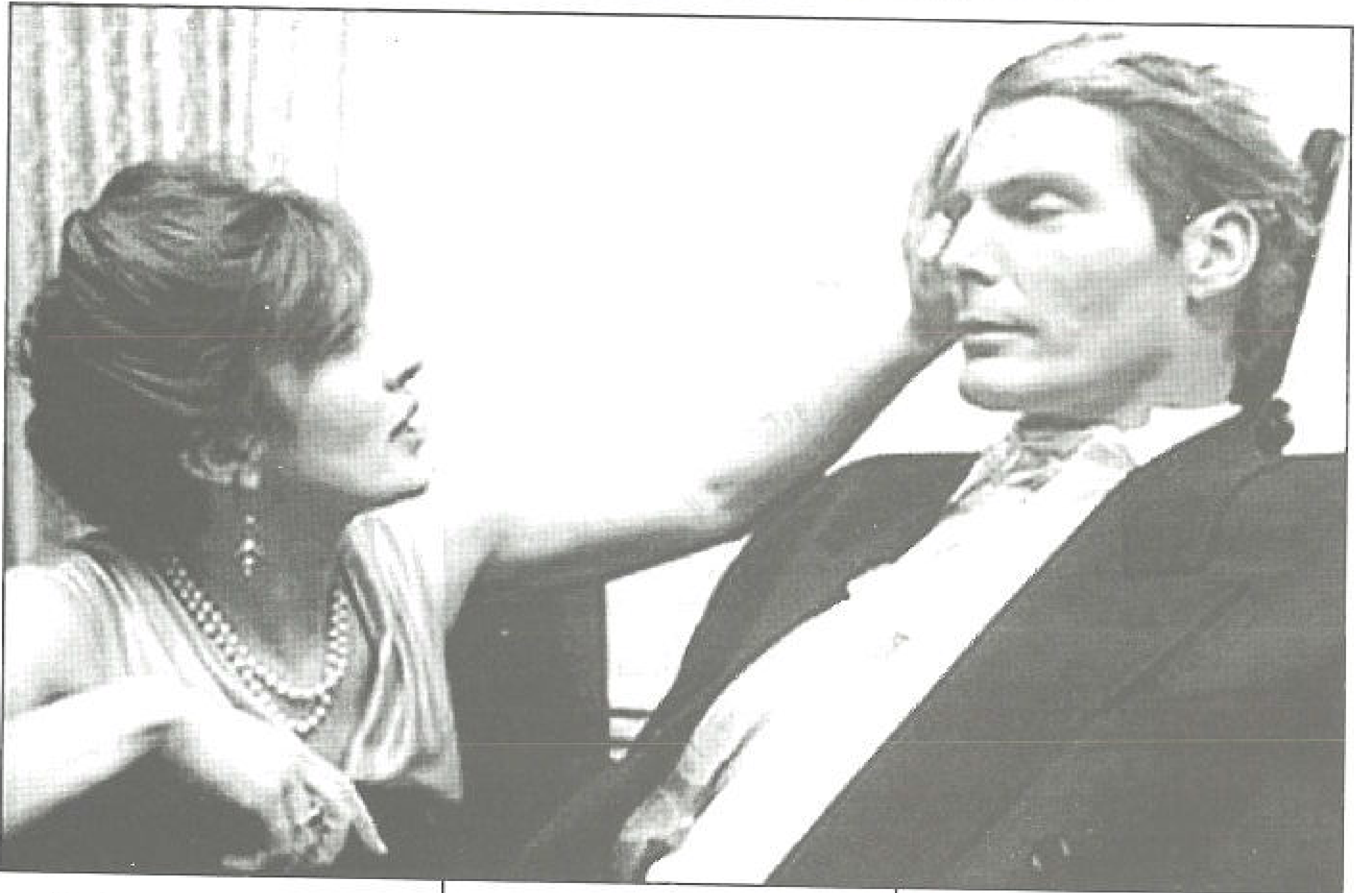
ایلات مارکت ۳۱۰) ۶۵۹-۷۵۸۵ السینو کاشر پلازا ۸۱۸) ۳۴۳-۷۹۰۰ تاتیلا (310) 271-8098

کیومارکت 818-345-4251 818-758-9995 آبیگیل کلینیک (310) 926-9192 تحقیق JOSHUA'S JEWELRY 213-629-8059

انسان بودن

قانون یهود در مورد ترى شايوو Terry Chiavo چه میگوید؟

به قلم: ربای آوری شَفران
Rabbi Avi Shafran/Jewishweek.com
برگردان: مهندس مسعود ترمه چی



چون وضع عقلانی یک زن ناتوان در مرکز خود، داستان شایوو فقط یک برچسب ساده نیست. از یک طرف این یک جنگ خانوادگی است، از طرف دیگر یک فوتبال سیاسی و باز از طرف دیگر سنگ مَحَکی فرهنگی است.

ولی چون در نظر گرفتن انگیزه های همسر یا والدین تری شایوو، که در زمان نوشتن این مقاله از بی آبی در حال مرگ بود که به دستور دادگاه انجام گرفته بود، بدون در نظر گرفتن درگیری اختصاصی کنگره آمریکا در این موضوع، و بدون در نظر گرفتن اینکه عکس العملها در این مورد چه اثری بر افکار عمومی درباره آمریکا به عنوان یک جامعه داشته است، این آشفتگی در ضمن فرصتی

بوده است برای آموختن، فرصتی برای همه ما که دربارهٔ معنی زندگی به فکر فرو برویم. و یهودیت در اینجا مثل همیشه، درسهای زیادی برای یاد دادن دارد.

قوانین مذهبی یهود، یا هلاخا، همیشه اصرار نمیکند که شخصی زنده نگهداشته شود. مثلاً وقتی که شخصی در خطر مرگ است و در حال احتضار، به گفته ربای دیوید بلیچ Rabbi David Bleich: **"یهودیت دخالت دیگران و طولانی تر کردن زجرهای شخص را منع میکند،اگر چه قطع سیستمی که شخص را زنده نگهمیدارد کاملاً موضوع دیگری است".**

و در بعضی موارد بر طبق هلاخا یک شخص یهودی حتی باید از جان خود بگذرد و بگذارد که کشته شود. بهترین مثال، زمانی است که لازمهٔ نجات جان شخصی، ارتکاب اعمالی نظیر بت پرستی، قتل یا تجاوز جنسی باشد. همین طور هم وقتی که شخصی از لحاظ فکری و مغزی ناتوان میشود، حتی به شدت، ولی کاملاً زنده است، از نظر یهودیت، آن حیات ارزش کمتری از زمان قبل از ناتوانی ندارد. حتی اگر شخص قبل از ناتوانی عقلانی بگوید که در صورت دچار شدن به ناتوانی عقلانی مایل است که بمیرد، اگر چه از نظر قانون مدنی آمریکا این عقیده و تصمیم دارای ارزش بسیاری است،از نظر هلاخا کاملاً بی ارزش است اگر چه کسانی هستند که میخواهند خلاف آن را ادعا کنند). اما کمال مطلوب در یهودیت، استقلال شخصی نیست بلکه مسئولیت شخصی است.

در این مبحث به راحتی میتوان در یک سرزمین فاضلانه افتاد و دچار لغزش نشد. در هلند، جایی که سالهاست مریضهایی که دچار ناتوانی عقلانی میشوند میتوانند به کمک دکترها خودکشی کنند،امروزه در هلند، ۱۶ ساله هایی که گرفتار "درد عاطفی" شده اند قانوناً میتوانند برای خودکشی از کمکهای پزشکی استفاده کنند (یک شخص ۱۵ ساله به اجازه والدینش نیاز دارد).

Deciding the fate of Terri



هم اکنون در کشور ما (آمریکا) این سرازیری و لغزش فاضلانه وجود دارد. مانند فتواهای پیتر سینگر Peter Singer پروفسور مشهور علم اخلاق در دانشگاه پرینستون Princeton که نه تنها اعتقاد به کشتن سالمندانی که به شدت ناتوانند یا در کوما هستند دارد بلکه معتقد است که بچه هایی که شدیداً ناتوان هستند را باید کُشت. طبق نوشته های او، چنین بچه هایی "نه قدرت عقلانی دارند و نه توانایی فکری" و بنابراین "اصولی

که در مورد قوانین کشتن حیوانات وجود دارند در اینجا نیز باید قابل اجرا باشند". و با همانطور که او بی پرده میگوید **"جان یک نوزاد انسان ارزش کمتری از جان یک خوک، یک سگ، یا یک شامپانزه دارد".**

اگر چه از نظر یهودیت، جان انسانهایی مانند تری شایوو Terry Schiavo در پایان بستگی به سرازیری و لغزش ندارد. طبق قوانین هلاخا، مضایقهٔ آب و غذا از شخصی که در "حال گیاهواری دائمی" است، به خودی خود،اشتباه محض است. یهودیت به انسان جان می بخشد. جای تعجب نیست که انسانهایی که ناتوانی عقلانی دارند (یا طبق قوانین هلند، حتی آنهائی که شدیداً افسرده و دلسرد هستند) در این زمانه به نظر میرسد که از کسانی که از صحت عقل برخوردار هستند کمتر لایق حمایت و محافظت ما میباشند. بعد از همه این حرفها، فرهنگ ما فرهنگی است که در آن اغلب ارزش انسان از روی قدرت عقلانی یا مهارت تجارتی اندازه گیری میشود. حتی از روی چیزهایی مثل جوانی یا زیبایی، و یا، از آن بابت، چون هنرپیشه ای، توانایی اینکه به صورت متقاعد کننده ای رُل یک شخصیت حقیقی را مجازی را ایفا کند، و یا بتواند با شدت و دقت زیاد توپی را پرتاب کند یا با لگد بزند.

ولی ارزش واقعی آدمها بطور کلی در چیز دیگریست. در قابلیت انجام کارهای خوب، در حقیقت، در آماده شدن برای یک هستی ورای آن که ما می شناسیم، است.

وقتی که کسی گرفتار تخت بیمارستان میشود دیگر رقصیدن، بسکتبال بازی کردن، به فکر آن شخص نمیرسد، و حتی رسیدگی به احتیاجات بسیار اساسی آن شخص بدون کمک دیگران شاید غیر ممکن باشد. ولی آیا اعمال دیگری که کاملاً اختیاری است، مثل بخشیدن، توبه کردن، قبول کردن، خود را وقف کردن،عشق ورزیدن، یا دعا کردن، انجامشان سخت تر میشود،کمتر معنی و مفهومی دارند؟

آیا این اعمال به خاطر لوله ها ودستگاههای طبی از اهمیت کمتری برخوردارند؟

ما به اختیار خود فقط آنچه را که روی دستگاه EEG (دستگاهی که برای اندازه گیری امواج مغزی استفاده میشود) ثبت میشود یا اعمالی که برای ارتباط با دیگران انجام میگیرد را به عنوان مدرک داشتن عقل و هوش قبول داریم، قدرت فکر کردن و انتخاب کردن،و بعد اقدام به نتیجه گیری کردن از آن، در فقدان چنین مدرکی، آن توانایی ما نیز نباید وجود داشته باشند.

ما نه میدانیم و نه میتوانیم بدانیم که چه موقع یک انسان واقعاً از همه نظر کاملاً عاجز و ناتوان است. وقتی که دیگر جانی در بدن نیست. فقط زمانی که یک قلب از ضربان میایستد ما میتوانیم اطمینان داشته باشیم که زندگی به درستی خاتمه یافته است. پس بنابراین کمک کردن یا تسریع کردن مرگ یک انسانی که از لحاظ مغزی یا بدنی ناتوان است، اقلاً از دید یهودیت، کمتر از سقط جنین یا کسی را با گلوله کشتن نیست.

طرز تفکر دربارهٔ زندگی انسان که به وسیله تصمیماتش مثل آنکه همسر تری شایوو Terry Schaivo گرفت، متأسفانه، تصمیمی است که اکثریت فرهنگ کنونی غرب به سوی آن سوق دارد. افراد سفسطه جو، اسم این تصمیمات را **"پیشرفت"** میگذارند، و دقیقاً نموداری از نوعی پیشرفت است که کاملاً به دور از اعتقادات مذهب یهود بوده که زیربنای آنچه که ما آن را اصول اخلاقی مینامیم میباشد.

همان اندازه ای که ما با این نوع پیشرفت مقابله میکنیم همان اندازه ای خواهد بود که ما نشان میدهیم که درک حقیقی ما از انسان بودن چیست. □

امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله نودم

۱۲۶ - جوک های رشتی، همدانی و غیره

آنچه در پی می آید یک پژوهش علمی در مورد جوک گویی نیست. میدانم چیزی به عنوان «فرهنگ جوک گویی» یا «فلسفهٔ جوک گویی» یا «روانشناسی جوک شناسی» افکار پاره ای از اندیشمندان جامعه شناس را بخود مشغول داشته است. در بارهٔ این مبحث، رسالات و مقالات و شاید کتبی چند، که جنبهٔ تحقیقی دارد، نوشته شده، ولی اعتراف میکنم که من هیچکدام آنها را نخوانده ام و از نظر جامعه شناسی مطالعات من در این زمینه ناچیز است. البته جا دارد میان «جوک» و «طنز و هزل و طیبات و هجویات» و امثالهم فرق قایل گردیم. نوشته های عبید زاکانی (فوت ۱۳۷۰ میلادی) در دوران کلاسیک، و اشعار ایرج میرزا (فوت ۱۹۲۴) در دوران ما جای دگر نشینند، گرچه گاهی خط مرزی میان جوک و سایر ژانر های یاد شده آنچنان آشکار نیست.

بیاد دارم در حدود ده دوازده سال پیش یکی از ایرانیان موفق خودمان در اسرائیل، که الان به درجهٔ دکتری رسیده و در دانشگاه بر ایلان تدریس میکند، سخنرانی جالبی به زبان عبری ایراد کرد که هم دلپذیر بود و هم آموزنده.[1] درست معلوم نیست که چگونه جوک برای جوامع و ملت های مختلف تنظیم میشود. باید از خود بپرسیم مثلاً چرا اینهمه جوک برای ترک ها، کرد ها، رشتی ها، همدانی ها، کاشی ها، کرمانشاهی ها و چند طایفهٔ دیگر ساخته اند، ولی بسیاری از مردم شهرستانها را از این «موهبت فرهنگی» محروم داشته اند. آیا به این دلیل که آنها لیاقت آن را نداشته و ندارند که بر بالای این سکوی «افتخار» بایستند؟

ما میدانیم که چنین پدیده سوسیولوژی در میان کشورهای دیگر نیز وجود دارد ــ برای نمونه اسکاتلندی ها در خساست. در بارهٔ یهودیان نیز جوک فراوان است، که از پاره ای آنها بوی آنتی سمیتیزم به مشام میرسد. جالب است که خودِ یهودیان در بارهٔ خودشان تا بخواهید جوک میگویند و مینویسند ــ شالُم علیخم (فوت در نیویورک ۱۹۱۶) و اسحاق باشِویص زینگر (برنده جایزه نوبل در ادبیات، فوت در فلوریدا ۱۹۹۱) از پیشگامان این مبحث هستند. اگر کسی ناراحت نمیشود، باید این سرِّ افشا شده را بار دیگر مطرح نمود که در کشور اسرائیل دیگر صحبت بر سر کاشی و همدانی و رشتی نیست؛ اینها همهٔ ایرانی ها را در یک سبد گذاشته جوک های پر آب و تاب در بارهٔ آنها بر سر زبان جاری میسازند و آدم های حساس را به اندازه ده تا حمام از خجالت خیس میکنند! کردها هم گوشهٔ «محترمانه» خودشان را در این فرهنگ بدست آورده اند.

گاهی باید از خود بپرسیم: اگر در فرهنگ ملت ها جوکی وجود نمی داشت، آیا زندگی قدری خسته کننده و یک نواخت نمیشد؟ پزشکان روانشناس جوک گویی را نوعی درمان میدانند. اما مشکل اینجاست که باید پرسید درمان برای کی؟ آدم های حساس جوک را نوعی اهانت بخود میدانند و حتی میکوشند در صورت امکان «شناسنامه» جعلی برای خودشان اختراع کنند تا مبادا تحت بمباران جوک قرار گیرند ــ مثلاً، ناگهان می بینیم همه متولد تهران از آب در می آیند. برعکس آنهم دیده شده است.

اما چگونه است که سه استان انقلابی و پیشرفته در ایران (گیلان، آذربایجان و کردستان) مورد لطف مخصوص جوک گویان قرار گرفته اند؛ این خود «فلسفه» ای شنیدنی دارد. آیا واقعاً رشتی ها، ترک ها و کردها همان اند که میگویند؟ اگر چنین است پس چرا اینهمه اساتید دانشگاه، بخصوص در ریاضیات، از رشت، و اینهمه دکتر و پزشک و مهندس و شخصیت های موفق از آذربایجان و کردستان، شهر تهران و دانشگاه های آن را پُر کرده اند؟ اگر اینها آدم های «بی حال و بی عرضه و نفهم» هستند، چرا این سه استان نقش قهرمانانه در انقلاب مشروطیت و سایر نهضت های اجتماعی و فکری داشته اند؟ چرا عرب ها در ابتدای تاریخ اسلام توانستند، با سرعت، از نهاوند و اصفهان و فارس گرفته تا خراسان را تسخیر کنند، ولی صد ها سال طول کشید تا بتوانند مردم غیور و قهرمان صفحات شمال ایران را زیر سلطه خود قرار بدهند؟

باز باید پرسید، چرا کسی، در یک سطح گسترده، برای مردم نهاوند و ملایر و کازرون و امثالهم جوک نمی سازد؟ آیا اینها مایه ای ندارند و بحساب نمی آیند تا کسی بخودش زحمت بدهد برای اینها جوک بسازد؟ باید پرسید: چرا رشت، و نه فومن و ماسوله و لاهیجان و لشت نشا و غیرهم، که باران رحمت الهی همه را زیر عنایت خود قرار داده و خصوصیات آب و هوا و مردم آنجاها چندان فرقی با رشت ندارد؟ و باید

پرسید، آب و هوای لندن و اسلو و استکهلم چه فرقی با آب و هوای این استان شمالی دارد؟ تا اینکه روزی «مشکل خویش بر پیر مغان بردم»؛ آن پیر مغان کسی نبود جز سپهبد حاجعلی کیا.

میخواهم از همین ابتدا روشن سازم که من هرگز کارمند وزارت خارجه نبوده ام و تماس من با این وزارتخانه ابتدا از طریق صدای اسرائیل شروع شد که بر حسب اتفاق در ۲۳ آوریل ۱۹۵۸ پایه گذار سخن پراکنی های روزانه آن بوده ام (بر حسب اتفاق چرا؟ بدین دلیل که معتقدم هرکاری من میکنم دیگران بهتر از من انجام میدهند، و خدا را شکر افراد شایسته و لایق در جامعه ما کم نیستند).[۲] در آن موقع دست اندر کاران وزارت خارجه اسرائیل گمان میبردند که اگر من پشت میکرُفون چند کلمه ای خبر از اینجا و آنجا ترجمه میکنم و از میان روزنامه های عبری تفسیری سیاسی برای خودم جور میکنم و آن را از رادیو پخش میکنم،[۳] حتماً چیزهایی در بارهٔ ایران میدانم که آنها نمی دانند! بگذریم از این حرفها ــ یا بهتر بگویم، این حرفها را بگذاریم برای آنهایی که چون اسفندیار و اسکندر مقدونی و خدایان یونان و رُم خودشان را وارد لیست مردان اسطوره ای کرده اند. نوش جانشان باد که به خیال خودشان مردم را «هالو» گیر آورده اند.

و اما سالها گذشت و ما پس از تحصیل از آمریکا به اسرائیل برگشتیم (۱۹۷۰). افراد وزارت خارجه به گمان اینکه این حقیر مشکل گشای تمام معما های ایران شده ام، هفته ای نبود که وقت عزیز مرا تلف نکنند. جلسه پشت جلسه مرا از کار و زندگی عقب میانداختند. سال ۱۹۷۲ که فرا رسید خواستند مرا در تله (!) بیاندازند که: آقا بیا با فلان سمت برو ایران! درخواست را محترمانه رد کردم.[۴] بجای معاملات خرید و فروش مرغ و جوجه و تخم مرغ از اسرائیل به ایران و نفت و پسته و انجیر از ایران به اسرائیل، دست گرفتن گیلاس ویسکی و رقصیدن با این و آن، ترجیح دادم طرف مشاورت قرار بگیرم، ولی سیاست و دیپلوماسی را، که بجای خود حرفه ای محترمند، منبع ارتزاق خودم قرار ندهم؛ به عبارت دیگر: صلاح بر این دانستم که بهتر است قدرت واقعی را در آزاد بودن بدانم و نه در مزدور و مأجور و مأمور بودن دولت و حکومت، و نه فروخته شدن باین نظر کرده و آن نور چشمی، که شاعر یهودی، عمرانی (اصفهان ۱۴۷۴ ـ فوت پس از ۱۵۳۲ در کاشان)، گوید: صد سال اگر بنزد شاهان / در راه روی چو بی گناهان. یک لحظه که از تو رفت تقصیر / شمشیر خوری و خنجر و تیر. آنگه که جوان و زورمندی / در خدمت شاه سربلندی. فردا که شوی اسیر پیری / اندوه خوری زغصه میری.

گمان کنم اشتباه نکرده ام. تا اینکه از جلساتِ پی در پی خسته شدم و در ۱۹۸۴ نامه ای نوشتم و عذر خواستم که بنده را کمتر به جلسات وزارت خارجه دعوت کنند. این را هم بعنوان جملهٔ معترضه باید اضافه کنم که از میان فرستادگان و رسولان، بعضی ها در بعضی جاها و بعضی اوقات کارهای مفیدی برای کشورشان انجام میدهند که قابل ستایش است.

اما، روزی روزگاری اتفاق جالبی رخ داد. اندک زمانی بعد از آنچه در بالا «اولتیماتوم» وار قید گردیده، پروفسور میخائیل زند (متولد مسکو ۱۹۲۷) و بنده را از دانشگاه عبری اورشلیم برای یک «جلسهٔ مهم» دعوت کردند. مهم چه بود؟ مهم این بود که چهارده پانزده سال پس از انقلاب اسلامی، جناب سپهبد حاجعلی کیا را از اروپا دعوت کردند که از او بپرسند که: آقا...، چطور شد که ایران اینطوری شد؟!

از گفت و شنود های جلسه باید بگذریم، اما آنچه در خاطره ام نقش بسته این بود. پس از شنیدن سخنان نغز و جالب جناب سپهبد (متولد ۱۹۰۲)، که در آنموقع سن و سالی داشت و مرتب سیگار میکشید و سرفه میکرد) و ختم جلسه، اوری لوبرانی (سفیر اسبق اسرائیل در ایران از ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۷) چند قدم جلو آمد و در گوشی بمن گفت: «حالا می فهمم چرا در ایران انقلاب شد». تفسیرِ سخنِ معنی دارِ لوبرانی را به عهده خواننده میگذارم.

ژنرال کیا از دوستان نزدیک حییم هرتصوگ (رئیس جمهوری وقت اسرائیل) بود. هر دو در گذشته در بخش اطلاعات ارتشی کار میکردند و باهم تماس داشتند. قرار بود، عصر، کیا با هرتصوگ ملاقاتی داشته باشد. چند نفری از من خواستند که ژنرال دورهٔ پر هیجان (از کجا آورده ای) را برای گردش به شهر ببرم.[۵] چون هوای اورشلیم بارانی بود وارد کافه عطارا در خیابان بن یهودا شدیم. قریب دو ساعتی با هم گفت و شنود داشتیم. گمان میکنم بدش نمی آمد با من حرف بزند و درد دل کند. باید گفت: کیا را بسیار باهوش، زیرک و بامطالعه و نیز در آن لحظات، تا حدی راست و درست یافتم. حرف دلش را برای من میزد و از شاه و ساواک و امیران ارتش تا بخواهید انتقاد میکرد. بیاد نوشتهٔ تلمود اورشلیمی افتادم که میگوید آب و هوای یروشالاییم آدم را عاقل میکند! تا اینکه صحبت به جوک های ولایتی و ایالتی کشید که موضوع این مقاله است.

سپهبد کیا صاف و پوست کنده افشا کرد: «بیشتر این جوک ها را در جلسات ساواک می ساختیم تا استانهایی را که مردمش سابقه کمونیستی یا توده ای یا بهر نحوی دست چپی و یا ضد

سلطنتی داشتند در انظار ملت خفیف و بی عرضه و نفهم نشان بدهیم.» از او پرسیدم آیا چیزی از این جوک های ساختگی را بخاطر دارد. یکی دو تا از آنها را با آب و تاب برایم تعریف کرد و خندید. پرسیدم: «چرا برای استان مازندران که از لحاظ آب و هوای سیاسی و جوّی کمتر از گیلان نیست، کسی جوک نمی گوید؟» قدری خندید و گفت: «اولاً من خودم متولد کجور مازندرانم، ثانیا رضا شاه مازندرانی بود و کسی جرأت نمیکرد حرفی برای مردم این استان در بیاورد.» سخن در این مورد، که برایم هم تازگی داشت و هم آموزنده بود، قدری به دراز کشید. او را با تاکسی تا دم در ورودی کاخ ریاست جمهوری بردم و دوستانه از او خدا حافظی کردم.[۲]

قریب بیست سال از آن ملاقات و گفت و شنود گذشت. در ماه سپتامبر سال گذشته (۲۰۰۴) روزی در لس آنجلس سری به کتابفروشی های بلوار وست وود Westwood زده وارد کتابفروشی پارس شدم که صاحبش، آقای قاسم بیگ زاده، متولد کردستان از طفولیت در رشت بزرگ شده است. ایشان مجموعهٔ صحافی شدهٔ مجلهٔ گیله وا را بمن نشان دادند. گرچه در سالهای اخیر این مجلهٔ وزین مرتب از طریق هلند بدستم میرسد، ولی شماره های قدیمی را ندارم. هنگام ورق زدن صفحات مجله چشمم به نوشته ای زیر عنوان «نمک بر زخم کهنه» خورد. یک بانوی خانه دار از طهران با امضای ل. ف. ضمن نامه ای مفصل چنین مینویسد:

> **چندی پیش باز از برنامه های تلویزیونی برای چندمین بار شاهد نقش هایی بودم که بقول معروف به غیرتم برخورد. نقشی که شایستهٔ برنامه های یک صدا و سیمای انقلابی نیست. من بارها شاهد بودم که بعد از انقلاب در سریالهای کودکان و بزرگسالان ... نقش ساواکی ها و خبرچین ها و ترسو ها را بافرادی با لهجه های شمالی میدادند و این مورد ها مرا آزرده خاطر می سازد که چرا مسئولین امر و نویسندگان و هنرمندان صدا و سیما دست به چنین اعمالی میزنند. آیا براستی اینان بر این باورند یا آنکه ندانسته و بدون غرض دست به چنین عملی می زنند که در هرحال جای تاسف است.**
>
> **البته نا گفته نماند که افراد ضعیف النفس و زشت سیرت در همهٔ اقشار و طبقات و در همهٔ قوم ها و ملتها دیده می شوند و این مختص یک قوم و ملت نمی باشد. در زمان رژیم سفاک پهلوی[۷] ما شاهد بودیم که آن رژیم آگاهانه در جهت بدنام کردن مردم شمال ایران بوده و عوامل آن رژیم با توسل به جوک های کریه و زشت به فرهنگ مردم گیلان تاخته در جهت بدنام کردن زن و مرد شریف و زحمت کش و وطن پرست آن کوشش می نمودند. و این بدان سبب بود که رژیم دیکتاتور پهلوی همیشه از فرهنگ بالای مردم گیلان و مبارزات برحق آنها در وحشت بوده و حربه جوک یکی از حربه های سرکوب مردم گیلان بود که تا حد زیادی هم موفق شد.[۸]**

در حدود یک سال بعد، کسی از تهران بنام م. ارغنون تحت همان عنوان مطالبی به گیله وا مینویسد، که خلاصهٔ آن چنین است که شاه نسبت به مردم گیلان بی مهر و بد اندیش و کینه توز بود و «بقول یکی از فضلای گیلانی نسبت به گیلان و آذربائیجان عقدهٔ محمدعلی شاهی داشت.» نویسنده از اینکه در محافل درباری یا وابسته به دربار این جوک ها را میساختند ادامه داده مینویسد: «محمد رضا شاه در همه استان های کشور با تأسیس دانشگاه موافقت کرده بود جز گیلان که با همهٔ استعداد و اعتلای سطح فرهنگش در برابر کینه توزی شاه، مظلوم و بی یاور بود.»[۹]

باید لایه های عمیق تر این جوک ها را شناخت. دانسته است، جوک، در اغلب اوقات، ضمیر ناخود آگاهِ گویندهٔ جوک را می شکافد. مثلاً جوک های سکسی اغلب نشان دهندهٔ عقده های محرومیت جنسی گویندهٔ جوک است. همینگونه جوک هایی که در بارهٔ ترسو بودن یا بیعرضگی و نفهمی مردم این شهر و آن شهر زدن، چیزی نیست جز اینکه گویندهٔ جوک در ضمیر نا خود آگاه خویش دنبال شریک ناتوانی ها و عیوب خود است.، تا بدینوسیله دستگاه دفاعی defense mechanism درون خود را قوی کند.

گویا چاره نیست و باید به مردم آزاده و مهربان رشت گفت که آنها تاوان تمدن و تجدد پیشرفتهٔ خود را در یک جامعهٔ در مجموع سنتی متعصب و، در پاره ای موارد، عقب مانده و سرخورده از عقده های حقارت (که برگردانِ آینه نمای آن خود بزرگ بینی است) را میدهند، و به نظر من، آنها، و نیز مردم آذربایجان و کردستان، این پدیدهٔ سوسیولوژی را باید نوعی گرامیداشت و غرور برای خود، و غبطهٔ و حسادت برای جوک گویان بدانند، کما اینکه همین روند در حق ملت پیشرفته و موفق یهودی صادق است. در اینجا حاسدان و تنگ نظران

میجوکند، و یهودیان در دانش و اقتصاد پله پله بالا میروند.

---

۱ وی دکتر آوشالُم الیصور متولد کرمان است که سالها پیش این سعادت بمن دست داد او را که دانشجو بود با فراهم آوردن بورس تحصیلی یاری بدهم.

۲ ماجرای چگونگی تاسیس این نهاد در دو شمارهٔ شوفار نیویورک منتشر شده است (آوریل و مه ۱۹۹۸).

۳ این کاریست که تمام بخش های خارجی زبان رادیو صدای اسرائیل از لهستانی و روسی گرفته تا ترکی و داغستانی انجام میدهند. این بخش ها همه دولتی هستند و زیر ادارهٔ مخصوص دفتر نخست وزیری قرار دارند. صدای اسرائیل به فارسی زیر نظر و ریاست بخش عربی قرار گرفته است.

۴ راجع به این ماجرا نک به مقالهٔ نگارنده در چشم انداز شمارهٔ ۵۷ (سپتامبر ۱۹۹۷)، ص ۴۸ به بعد.

۵ ماجرای «از کجا آورده ای» مربوط میشود به دورهٔ نخست وزیری علی امینی (از اوائل مه ۱۹۲۱ تا اواسط ژوئیه ۱۹۲۲) که ژنرال کیا را برای مدتی زندانی کرده بعد آزادش کردند.

۶ این را نیز باید گفت که ژنرال کیا بخشی از فعالیت های خودش را در یاری رسانی به یهودیان فراری از عراق به ایران (گویا سال ۱۹۴۹) در این گفت و شنود با من در میان گذاشت که انتشار آن در مقاله ای جداگانه انجام خواهد گرفت. باید از وی سپاسگزار بود.

۷ بدون تردید بر چسب «سفاک» به رژیم پهلوی درست نیست، ولی ما بعلت امانت در نقل قول آن را حذف نکردیم.

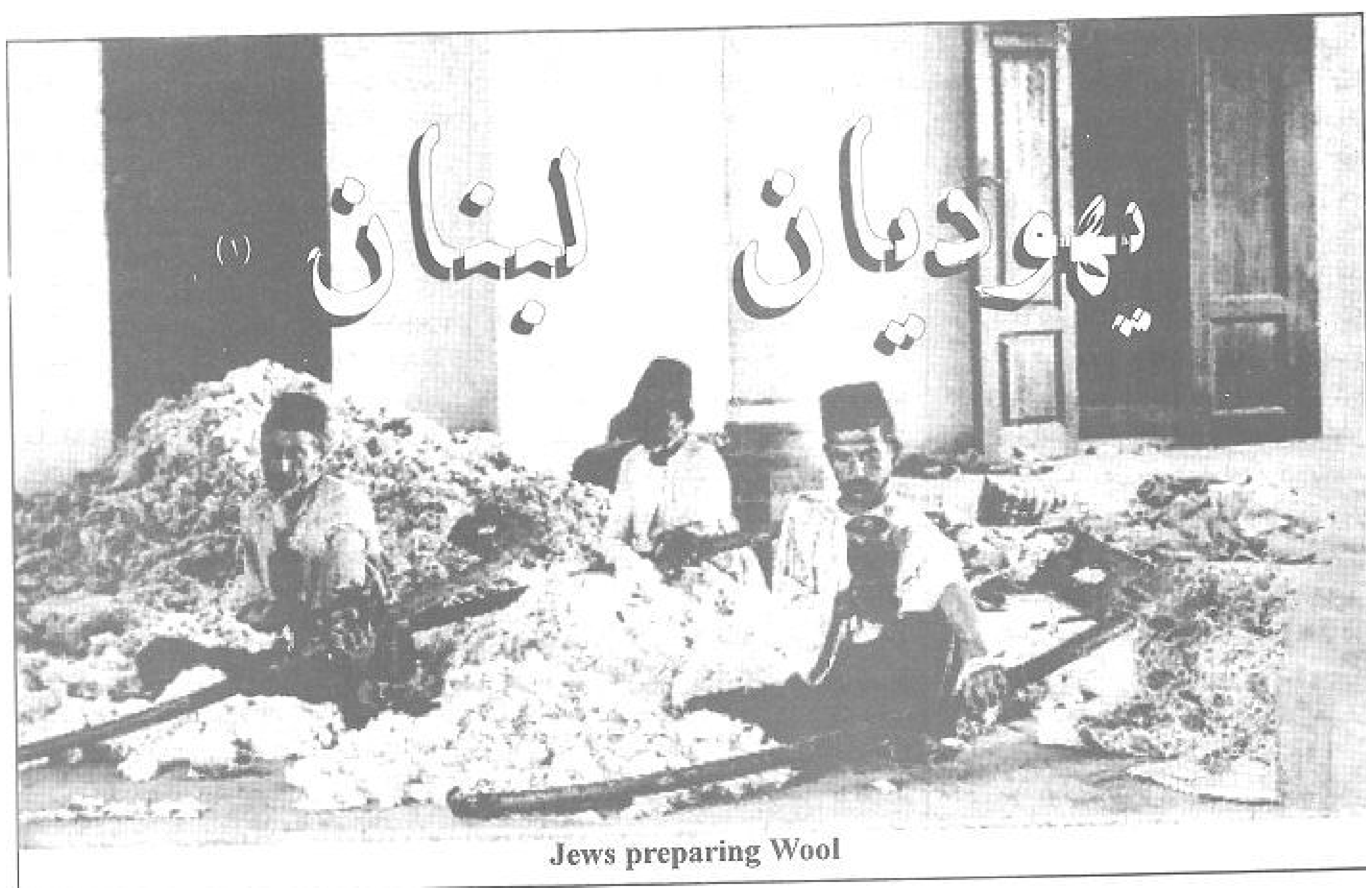
۸ نک به گیله وا شماره ۱۲ (خرداد ماه ۱۳۷۱ / مه ـ ژوئن ۱۹۹۲)، ص ۱۹ .

۹ نک به شمارهٔ ۱۴ (شهریور و مهر ۱۳۷۲ / اوت ـ سپتامبر ۱۹۹۳)، ص ۳۴ . با سپاس از آقای قاسم بیگ زاده که بمن اجازه دادند از این دو صفحه عکس برداری کنم. همچنین نک به سرمقالهٔ سردبیر اندیشمند این گاهنامه، (شماره ۷۲، تیر- مرداد ۱۳۸۲ / ژوئن ـ ژوئیه ۲۰۰۳).

* برگرفته از: کتاب خانه بدوشان کرهٔ خاک -
تاریخچهٔ قومی شکیبا - نگارش دکتر موسی میکائیل

نوشته: دکتر موسی میکائیل (مایک مایکز)
فیلادلفیا

یهودیان لبنان (۱)



Jews preparing Wool

نام لبنان مشتق از کلمهٔ عبری لاوان (سفید) میباشد و به علت سفیدی قلل کوههای آن به این اسم نامیده شده است.

یهودیان از دیر زمان در این سرزمین میزیستند. بنا به گفتهٔ نویسندهٔ عرب اَل مَلدهودی، خلیفه معاویه تعدادی از یهودیان را در شهر تریپولی مستقر نمود. در طی قرون متمادی یهودیان به صورت جوامع کوچک در ناحیه ای که امروز لبنان نامیده میشود ساکن بوده اند. در قرون ۱۸ و ۱۹ اکثراً در دهات میزیستند. در قرون ۱۸ یک جامعهٔ یهودی در شهرک هسبایه Hasbaya واقع در دامنهٔ کوه هِرمن Hermon بر پا بود. در نیمهٔ اول قرن بیستم یهودیانی از ترکیه و یونان و سوریه و عراق در لبنان جایگیر شدند.

جمعیت در اوایل قرن بیستم حدود ۵ هزار نفر بود که تدریجاً تا سال ۱۹۵۲ به علت ورود پناهندگانی از سوریه تعداد آنها تقریباً دو برابر گردید ولی پس از آن تدریجاً رو به تحلیل رفت و آمار ۱۹۹۸ تعداد آنها را کمتر از صد نفر گزارش داده است و اکثراً در بیروت

---

۱ - در کتب مختلفه، لبنان مرز شمالی ارض موعود نامیده شده است: (سفر تثنیه ۱:۷ و ۳:۲۵ و ۱۱:۲۴)، در کتاب یهوشع (۲۵۱۵ عبری) و کتاب پادشاهان (۵:۱۳). در شیر هشیریم Shir Hashirim از این سرزمین با اشتیاق فراوان یاد شده است. حضرت سلیمان هنگام بنای معبد مقدس از چوبهای لبنان استفاده مینمود. همچنین در ساختن معبد دوم نیز از این چوبها استفاده میشد.

۲ - اعضای این مذهب اکثراً در منطقهٔ کوهستانی لبنان و سوریه ساکنند. آنها معتقدند که خداوند در زمانهای مختلف به صورت آدمی در فردی حلول میکند و آخرین چنین فردی را الحکیم بی امریح الله (۱۰۲۱-۹۸۵) ششمین خلیفهٔ فاطمی در مصر میدانند که وی خود را در ۱۰۱۶ به صورت این حلول شناساند. آنان احتمالاً نام خود را از محمد ابن اسماعیل الداذی (فوت ۱۰۱۹ میلادی) که یکی از پیروان الحکیم میباشد گرفته اند. دروزیها در اسرائیل با یهودیان روابط حسنه دارند و در ارتش اسرائیل نیز خدمت میکنند.

(پایتخت) ساکنند.

در میان جوامع کوچک یهودی در دوره، عتیق، آنهایی که ساکن بیروت بودند مورد توجه و پشتیبانی پادشاه هرود Herod بودند و تا قرن ششم رشد نمودند. بین قرون ۷ تا ۱۸ اطلاع بسیار کمی از یهودیان در دست است ولی بهر حال در این دوران یهودیانی در این نواحی میزیستند. در زمان صلیبیون ۱۳۰۹-۱۲۹۱ میلادی که سرزمین در دست آنان بود و یهودیان و مسلمانان ناحیه گرفتار عذاب و قتل و غارت صلیبیون مسیحی (سرچشمهٔ آنها از اروپا) گردیدند. در قرون ۱۸ و ۱۹ یهودیان در میان دروزی ها (شاخه ای از اسلام) [۲] میزستند. ساکنین شهرک هسبایه Hasbaya که در بالا ذکر شد در سال ۱۸۸۸ با کمک بارون روچیلد به پتح تیکوا Petah-Tikva (در اسرائیل - ارض موعود) نقل مکان دادند و تا سال ۱۹۱۳ آخرین خانوادهٔ یهودی آن شهرک را ترک کردند. در جریان قرن ۱۹ یهودیان دچار آزار مارونیت ها (شاخه ای از مسیحیت که نامشان را از رئیس فرقه به اسم جان مارون گرفتند) گردیدند. در اواسط قرن ۱۹ جنگی بین مارونیت ها و دروزها در گرفت و در نتیجه ابتدا دروزها و سپس یهودیان کوچ نمودند و به شهرکهای صیدون (سیدا) و Aley جایگیر شدند. در قرن بیستم آزادی نسبی برای یهودیان وجود داشت و لبنان پناهندگان یهودی از سوریه را پذیرفت.

در زمان استقلال اسرائیل شورشهایی علیه یهودیان بوقوع پیوست. بلافاصله پس از استقلال اسرائیل تعدادی از یهودیان برای مدت کوتاهی در بازداشتگاه بعلبک زندانی ولی بعداً آزاد شدند. بهر حال جمعیت ۲۰۰ نفری یهودی از صیدون اخراج گردیدند و دارائی آنان به نفع پناهندگان عرب ضبط شد. به طور کلی دولت لبنان محافظت یهودیان را در نظر داشت به طوری که در موارد حساس (مه ۱۹۴۸، ژوئیه ۱۹۵۸ و ژوئن ۱۹۶۷) محافظینی برای یهودیان جهت جلوگیری از حملات احتمالی مسلمانان فناتیک می گماشت. گر چه یهودیان بدین ترتیب آسیبی ندیدند ولی بهر حال درخواست پول برای اعراب فلسطینی از انها میشد. از جانب دیگر احزابی بخصوص حزب سوسیالیست به رهبری امیل بوستانی (عضو پارلمان) درخواست اخراج یهودیان از استخدام دولتی و ضبط اموال آنان مینمودند.

در ژانویه ۱۹۵۰ مدرسهٔ آلیانس ایسرائلیت بمب گذاری شد. در ۱۹۵۲ دو افسر یهودی از ارتش لبنان اخراج شدند ولی چندین نفر از مأمورین دولتی یهودی بر سر کارشان ماندند. پس از جنگ شش روزه اعراب، اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷، محدودیتها جهت شهروندان یهودی و بدی اقتصادی موجب کوچ یهودیان بخصوص جوانان آنان به اسرائیل گردید (از ۱۹۴۸ تا کنون بیش از ۴ هزار یهودی از لبنان به اسرائیل مهاجرت کردند و نیز از ۱۹۵۸ به بعد بسیاری از آنها به آمریکا و اروپا کوچ نمودند). در این جریانات اجازهٔ فروش املاک و بردن مبلغ محدودی از کشور به آنان داده شد. در دو دههٔ اخیر پیدایش گروه های متعصب، مبارز (تروریست) علیه یهودیان و اسرائیل موقعیت یهودیان لبنان را آسیب پذیر نمود. در جنگهای داخلی بین مسلمانان و مسیحیان کشور (۹۰-۱۹۷۵) در حوالی محله و سکونت یهودیان موجب خسارات فراوان به کسب و کار و منازل و کنیساهای یهودیان نیز گردید.

در ۱۹۷۶ در اثر پیشرفت و نفوذ سوریه در لبنان و وضع نابسامان، یهودیان مجبور به ترک کشور شدند. در اواسط دههٔ ۱۹۸۰ مسلمین شیعه ۴ یهودی را ربوده و به قتل رساندند. ۱۶ کنیسا و ۲ مدرسه یهودی از (زمانی با ۱۲۰۰ محصل) متروک ماندند یا اشغال شدند. در دههٔ ۱۹۹۰ رهبر حزب الله (حزب متعصب شیعه که از طرف ایران و سوریه پشتیبانی میشوند و در لبنان مرکزیت دارند) شیخ نصرالله حملات انتحاری علیه هدفها و مردمان اسرائیل و اسرائیلی را در سراسر دنیا تشویق و عملی نموده است.

در جریان جنگهای داخلی لبنان ۷ نفر یهودی ربوده شدند و در ۱۹۹۵ نمایندگان یهودی فرانسه خواستار اطلاع از آنها از دولت لبنان گردیدند و قول همکاری از دولت را دریافت نمودند. امروزه تعداد قلیلی از یهودیان که در لبنان هستند با در نظر داشتن و خاطرات قتل و غارت و شکنجه و یهودی ربائی کوشش به نگاهداری حیات خود میکنند.

از نقطه نظر اقتصادی یهودیان از دیر زمان در امور بازرگانی دست داشته اند. در قرن ۱۹ یهودیانی در شهرک دیرالکمار (بین بیروت و صیدون) میزیستند و در تجارت و کشاورزی، تولید صابون، پرورش کرم ابریشم و استخراج آهن از سنگهای معدنی دست داشتند. در نیمه اول قرن بیستم مقامات مهم اقتصادی داشتند و در امور بانکداری و مالی خبره بودند. در دهه های ۱۹۵۰ به بعد صنعتگر، تاجر یا کارمند بودند. در ۱۹۶۸ دو بانک یهودی به نامهای صفرا و بانک اجتماع لبنان (سابقاً ذیل خان) وجود داشتند. در دهه های اخیر دانشجویان پس از اتمام تحصیل به کسب روی آورده اند.

در زمینهٔ فرهنگی در شهر طایر Tyre در ۱۰۷۱ میلادی آکادمی فلسطینی یهودی بنا گردید. قبل از سال ۱۹۷۵ (جنگ داخلی لهستان) دو مدرسه یهودی در بیروت و یک مدرسه در صیدون برقرار بودند ولی دبیرستان و تحصیلات عالی برای آنان وجود نداشت. در ضمن در مدارس عربی و عبری کمتر تدریس میشد و دانشجویان به مدارس غیر یهودی و یا خارج از کشور برای ادامه تحصیل میرفتند. در زمینهٔ مذهبی، کنیساهایی در بیروت و تریپولی در قرون ۶-۱ میلادی بنا گردیدند. پادشاه هرود Herod در شهر طایر معبدی برای یهودیان بنا نمود. در قرون بعدی نیز کنیساها و مکانهای نیایش یهودی در سرزمین وجود داشتند. تا قبل از ۱۹۷۶ دو کنیسا در بیروت موجود بودند. و تا سال ۱۹۶۸ کنیسا و مدارس یهودی در بیروت، صیدون و Aley بر پا بودند و یکی از کنیساها ماغن داوید نامیده میشد.

نویسنده: Grant Perry
برگردان: آلبرت دانش راد

خدا دوستی و فعالیت کسبی

اصول اخلاقی و ضوابط اجرائی کار، نباید از هم جدا باشند.

بر پا کردن جدار بین اصول اخلاقی و ضوابط اجرائی کار ناقض اصول اخلاقی دین یهود است. در مورد کسب و کار پیام تورات صریح و مستقیم است.

در سفر لاویان ۳۵ :۱۹ دستور خدا چنین آمَدَه است: "تو در اندازه گیریهای طول، وزن و حجم را دست نخواهی برد...تو تمامی قوانین مرا با صداقت مراعات خواهی کرد، من خداوند هستم". در کنیساهای ریفورم این قسمت از تورات در بعدازظهر روز کیپور، که روحانی ترین روز در سالنامه یهودی میباشد، و به اعمال ما رسیدگی میشود، قرائت میگردد. و بنا بر آنچه در تلمود بابلی آمده هنگامی که ما در دادگاه عدل الهی برای قضاوت نهائی اعمالمان حاضر میشویم، اولین سئوالی که از ما میشود اینست: "آیا در امور کسب و کارت با صداقت عمل کرده ای؟"

(Babylonian Talmud, Shabbat ۳۱A).

در مذهب یهود دوست داشتن خدا و رفتاری مبنی بر اصول اخلاقی از هم جدا نیستند. اولین خط از Ve'Ahavtat (قرائت شمَع ایسرائل میگوید: "تو خداوند، خدای خود را با تمام قلب، با تمام روح و با تمام قدرت خود دوست خواهی داشت". این دستور میتواند به صورت یک اندرز تفسیر شود که آنها را از هم جدا نکنیم. Rabbi Gunth Plaut مصنف کتاب The Torah: A Modern Commentary مینویسد منظور از "قلب خود" اشاره به خرد است و منظور از "تمام روح خود" همان جان آدمی است و منظور از "با تمام قدرت خود" با تمام قدرت فیزیکی شخص میباشد و بر اساس روایت، منظور تمام دارائی مادی انسان میباشد. بدین ترتیب دوست داشتن خداوند هماهنگی فکر، روان و رفتار را لازم دارد.

در رابطه با بحث دربارهٔ دستور دوست داشتن خداوند با تمام امکانات مادی که در اختیار شخص است، Rabbi Yitzhak Breitowitz، استاد

دانشگاه مریلند، به تجزیه و تحلیل تورات در قرون وسطی به وسیله Rashi اشاره میکند که فصیحانه میپرسد: "آیا این اندرز برای کسی که جانش را به خاطر دوست داشتن خداوند به خطر انداخته، لازم است؟" Rashi میگوید: "بلی، زیرا هستند کسانی که مالشان از جانشان عزیزتر است". در اینجا Rabbi Breitowitz این تفسیر Rashi را با بذله گوئی Benny Jack مقایسه میکند که در آن یک آدم شرور به کسی میگوید "یا پولت را بده یا جانت را" و جواب میشنود که: "بگذار کمی درباره اش فکر کنم". Rabbi Breitowitz میگوید: "تورات با هر دوی این نوع انسانها حرف میزند. خداوند از ما نخواسته که از ثروت مادی چشم بپوشیم. بنابراین چگونه انسان با تمام آنچه در اختیار دارد باید به خدمت خداوند بپردازد؟ پاسخ کوتاه اینست: "با پاکدامنی و درستی در به دست آوردن اموال خود".

لازمهٔ دوست داشتن خداوند عمل کرد مدبرانه در زندگی روزانه میباشد.

Rabbi Leah Cohen از کنیسای B'Nai Chaim در شهر Georgetown در ایالت کانتیکات با در نظر گرفتن ترتیب آمدن "قلب، روح و قدرت" در Ve'Ahavta درجه بندی اخلاقی عمیق در سطوح مختلف تعهد یهودی را مشاهده میکند. او میگوید: "دوست داشتن خداوند با قلب خود و با روح خود کافی نیست. دوست داشتن خداوند "با قدرتت" به این معنی است که حرفتان با عملتان یکی باشد. موضوع بر سر نوع رفتار شخصی شماست نه دربارهٔ نوع احساسات شما".

به عبارت دیگر نیات قلب و روح خود را از عمل دستهایتان جدا نسازید.



در مذهب یهود دوست داشتن خدا و رفتاری مبنی بر اصول اخلاقی از هم جدا نیستند. اولین خط از Ve'Ahavtat (قرائت شمعَ ایسرائل میگوید: "تو خداوند، خدای خود را با تمام قلب، با تمام روح و با تمام قدرت خود دوست خواهی داشت".

سومین جمله از مناجات Ve'Ahavta ، که میفرماید" این سخنان را به فرزندانت تعلیم بده"، همچنین به ما یادآوری مینماید که روحانیت و اعمال اخلاقی از هم جدا نمی باشند. مفسر قرن بیستم، Rinchas Peli، توضیح میدهد که: "فرزندان تو با این حقیقت را که چگونه خود تو دستورات دینت را اجرا میکنی، آموزش میبینند. در زندگی یک فرد واقعاً مذهبی عمل و فکر باید با هم همگام باشند". به عبارت دیگر، عملی که برای دیگران سرمشق باشد، بخصوص برای فرزندان خود شخص، دانستن اصول اخلاقی و دستورات دینی باید مکمّل مقاصد و اعمال خوب باشد.

آیا یک فرد میتواند از این آموزشها بی خبر باشد و باز هم یهودی ای مؤمن باشد؟ پاسخ را میتوان در پرقه آوُت (اندرز پدران) (Pirkei Avot)، فصل دوم، میشنا ۶ پیدا کرد: "**شخص بی سواد نمیتواند دین دار باشد**".

Rabbi Eliyahu Touger در مقدمهٔ ترجمهٔ **میشنه تورای رامبام** میگوید: "گر چه یک شخص ممکن است انگیزه ها و نیت های عالی ای داشته باشد، امّا امکان دارد از همکارانش سوء استفاده بکند. مگر اینکه از قوانین دینی اطلاع داشته باشد. به همین دلیل، مطالعهٔ دستورات تورات و ادغام آن در شخصیت خودمان مهم میباشد...

محتویات...نقش راهنما را دارد که توسط آن هر فرد میتواند و باید در زندگی روزمرهٔ خود آنرا بکار بگیرد. این اصول روحانی فعال ما را به سوی بهتر کردن خودمان و جامعه مان راهنمایی مینماید".

طریقهٔ رفتار ما در کسب نه تنها امتحانی است برای دوست داشتن خداوند و شخصیت اخلاقی ما، بلکه، به عقیدهٔ Rabbi Breitowitz، محکی است برای اینکه ببینیم که آیا مذهب فقط به یک حوزهٔ مجزای فعالیت انسان واگذار شده یا خیر؟ انسان میتواند مسلم بداند که اخلاقیات و درست کاری در کار و کسب است که بیش از هر چیز نشان میدهد خداوند در جهان ماست و با ما زندگی میکند، نه اینکه بگوئیم که خدا و خداشناسی دو چیز متفاوت از هم میباشند.

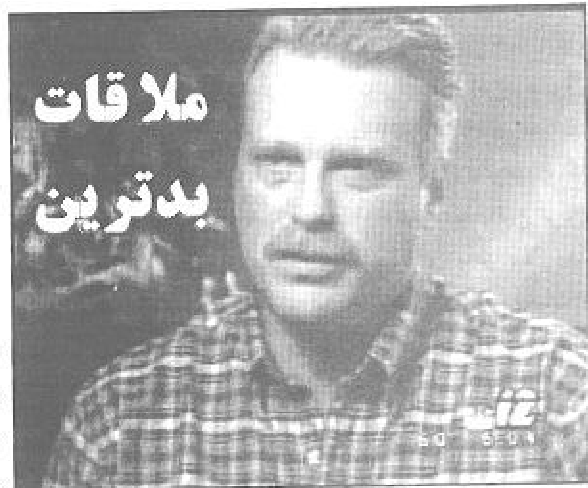
نوشته از: Rabbi Shmuley Boteach
برگردان: آلبرت دانش راد

چه کسی مایل به ازدواج با Michael Schiavo میباشد؟

مقدمه:

مدتهاست که مطبوعات و رسانه ها و سامانه ها علاقهٔ بسیار زیادی نسبت به جریان بیماری Terri Schiavo و کشمکش مرگ و زندگی او میان همسرش Schiavo Micael و والدین Terri نشان داده و دربارهٔ نتایج آن بحث و تعبیر و تفسیر کرده اند. گر چه هنگام درگذشت Terri در اثر قطع لولهٔ تغذیه از او علاقه و واکنشی که از طرف سازمانهای مختلف دولتی و مذهبی و مردم به اوج خود رسیده بود، تنها درگذشت پاپ اعظم جهان کاتولیک، ژان پل دوم، و سپس وقایع دیگر مانند درگذشت سلطان موناکو، پرنس رنیر، و درگذشت Jhony Cochran، آن وکیل سیاهپوست معروف و مبارز و نیز مسئله ازدواج ولیعهد ۵۶ سالهٔ انگلستان با یک زن مطلقهٔ ۵۷ سالهٔ عامی توانست موضوع Terri را تحت الشعاع قرار بدهد. ولی هنوز این واکنشها، گر چه کاهش یافته، ولی فراموش نشده و ادامه دارد.

ملاقات با یکی از بدترین شوهران آمریکا



کریستوفر ریو (Chrostopher Reeve)، (هنرپیشهٔ با اقتدار و محبوب فیلمهای سینمائی سوپرمن)، در ماه می ۱۹۹۵ در جریان یک مراسم اسب سواری از روی اسب به زمین پرتاب شد و صدمهٔ بدنی او آنچنان بود که به تعبیر تحت اللفظی جمجمه اش از نخاع درون ستون فقراتش جدا گردید و در نتیجه کاملاً فلج شد. بعدها او دربارهٔ آن لحظه گفته بود: "در آن لحظه این فکر در من ظاهر شد که من،زندگانی خود و سایرین را از بین برده ام و بنابراین سر بار عظیمی برای همه کس شده بودم. فکر میکردم حالت من در حق هیچکس عادلانه نیست و انتخاب درست این است که دست از این زندگی بکشم".

هنگامی که همسرش به اطاق او آمد، نظری به وی انداخت و این کلمات را از دهان خارج ساخت: "شاید باید بگذارید که من بروم".

همسر او در حال گریستن به او گفت: "من از هر چه تو بخواهی پشتیبانی میکنم، زیرا که این زندگی تست و تصمیم تست. ولی مایلم بدانی هر چه میخواهد باشد من در سراسر راه با تو خواهم بود. تو هنوز هم خودت هستی و من ترا دوست دارم". Reeve گفت پاسخ Dano، همسرش به او

"زنده ماندن را به نظر امکان پذیر ساخت زیرا من عمق عشق و تعهد را حس کردم... وظیفه من این بود که یاد بگیرم از عهده این وضع بر آیم و سر بار نباشم. من میباید راههای نوینی را بیابم که دوباره مفید و پر کار باشم".

Reeve زندگی را طوری ادامه داد که الهام بخش عمق تعهدش به زندگی خود و زندگی دیگران شد. او، قبل از فوت نابهنگامش در اکتبر سال گذشته، به تمام افراد بشر، ارزش زندگی و قدرت رام نشدنی روحیهٔ انسان را یاد داد.

خدا را شکر که Reeve با شخصی مانند Michael Schiavo ازدواج نکرده بود.

بنا به ادعای Michael هنگامی که همسرش، Terri به او دربارهٔ ترک زندگی سخن گفته و اینکه هر گاه چنانچه به حالت از کار افتادگی شدید در آید آرزو میکند که بمیرد، بر خلاف رفتار و گفتاری که بین کریستوفر Reeve و همسرش که در حالتی شبیه Terri و Michael Schiavo قرار گرفته بودند، هیچ تلاشی برای تشویق Terri به ادامهٔ حیات بعمل نیاورد. بلکه Michael Schiavo فوراً دست بکار اجابت درخواست همسرش شده در حالی که به آسانی میتوانست به همسرش بگوید: "عزیزم، در هر حالتی که باشی من همیشه ترا دوست خواهم داشت. بنابراین این ایده های ابلهانه را از سرت خارج کن".

خیر Michael Schiavo، آن شوالیه ای که در لباس زرهیش میدرخشد، تنها به او قول داد که چنانچه او به حالت ناتوانی روحی در آید، زمین و آسمان را بر هم میزند تا او بمیرد. و میگویند که در آمریکا شوهر خوبی باقی نمانده!

آمریکا هرگز شوهری مانند Schiavo Michael به خود ندیده - مردی که آماده است با تمامی قدرت با دولت آمریکا بجنگد تا اطمینان حاصل نماید که همسرش به شش فوت زیر خاک برسد. و چه کسی میتواند از او ایراد بگیرد؟ آخر برای مردان بزرگی مانند Michael Schiavo، قول انسان قول است، مگر اینکه البته قول وفاداری جنسی در زناشوئی باشد.

بسیاری از مردم آمریکا آرزو میکنند که مرده باشند. به نظر میرسد که نوجوانان (Teenagers) بیشتر از دیگران به این فکر میافتند. بر اساس گفتهٔ National Youth Prevention Resource Center تقریباً از هر پنج نوجوان یک نفر مبادرت به خودکشی را به طور جدّی مورد توجه قرار داده است و از هر شش نوجوان بیش از یک نفر، مبادرت به خودکشی را برنامه ریزی کرده است، و در خلال سال گذشته از هر ۱۲ نفر یک نفر دست به خودکشی زده است. من هم مانند بسیاری از راوها، کشیش ها و پیشوایان روحانی، شخصاً با چند نفر که قصد خودکشی داشته اند به صحبت نشسته ام. با یک دختر ۱۹ ساله که می پنداشت زندگانیش را خراب کرده و کوشیده بود رگ دستش را ببرد. با زنانی به صحبت نشسته ام که شوهرانشان، مانند Schiavo Michael، آنها را به خاطر زن دیگری رها کرده بودند. آنها نیز به من گفته اند که درد طرد شدن و احساس خشکیده بودن و متاع مستعمل بودن زنها را واداشته که آرزوی مرگ بکنند. و من با مردانی به گفتگو نشسته ام که در اثر شکست مالی به چنان مرحله ای از نومیدی رسیده بودند که به فکر صدمه ای جدی زدن به خودشان افتاده بودند.

در هر یک از این موارد من، مانند هر انسان پاک و آراسته ای کمال کوششم را به خرج دادم تا برای این افراد مشوق و الهام بخش انتخاب زندگی باشم. به آنها خاطر نشان ساختم که این حالت نومیدی گذراست و اینکه پس از صعود به پائین ترین مرحلهٔ زندگانی، راه دیگری بجز بالا رفتن نمی ماند. و اینکه مردم آنها را دوست دارند و اینکه زندگی آنها با معنی است و نباید تسلیم یأس بشوند.

سخنان مادر بزرگم را به خاطر می‌آورم که در روی پلکان آپارتمانش در اورشلیم با من گفت. در آن هنگام پسر او، عمومی من، داوید، مرده بود و او به من میگفت دیگر علاقه ای به زنده ماندن ندارد و از خدا مرگ می طلبد. من به او گفتم: "Savta (یعنی مادر بزرگ)، میدانی خانواده ات چقدر ترا دوست دارد؟ تو بزرگ خانواده ما هستی. همهٔ ما بدون تو هیچ هستیم. چطور تو

> تورات قویاً به ما فرمان میدهد که هر زمان که ما تصمیم داریم که بین زندگی و مرگ یکی را برگزینیم، "زندگی را انتخاب کن"، تنها مورد استثناء، حق گرفتن جان یک قاتل میباشد زیرا جان او جریمهٔ قتل کسی دیگر است.

میتوانی این سخنان بیهوده را بر زبان بیاوری؟ و به سایر فرزندان و نوه هایت که زنده هستند فکر نمیکنی؟"

همچنین به یاد می‌آورم نشستی را که با مردی داشتم. آن مرد در اثر شکست مالی عظیم، زندگیش دگرگون شده بود. همسرش او را طلاق داده بود و خانهٔ مسکونی را هم از او گرفته بود. او به من گفت که تصمیم به خودکشی داشته بود و تنها چیزی که مانع شد سخنان یک ربای بود که به دیدار او آمده بود. ربای به وی گفته بود: "امروز تو دنیا را از دریچه عینک آفتابی تیره مینگری و همه چیز به نظرت تیره می‌آید. این عینک را از چشمانت بردار و آنگاه آنچه میبینی، نور است. هنوز نعمت های زیادی در زندگی تو وجود دارند. و من به تو قول میدهم، همه چیز بهتر خواهد شد". شکر خدا که این مرد اول با شخصی مثل Schiavo Michael صحبت نکرده بود.

تورات قویاً به ما فرمان میدهد که هر زمان که ما تصمیم داریم که بین زندگی و مرگ یکی را برگزینیم، **"زندگی را انتخاب کن"**، تنها مورد استثناء، حق گرفتن جان یک قاتل میباشد زیرا جان او جریمهٔ قتل کسی دیگر است.

در مورد زن واقعاً بیگناهی مانند Terri، انتخاب روشن است. برای Schiavo Michael که عدم شایستگی همسری خودش را از همه لحاظ به ثبوت رسانده، زمان آن فرا رسیده که گورش را گم کند و بگذارد پدر و مادر آن زن بیچاره به کار دخترشان برسند و بگذارند او دنبال چیز دیگری بگردد که ارزش جنگیدن را داشته باشد. زن خود را به هلاکت رساندن، به روشنی به نظر میرسد که ارزش کافی ندارد.

در خبرها آمده است که Tererson Scott در زندان درخواستهای بی شماری برای ازدواج دریافت کرده و من تصور میکنم با وجود این همه احساس تنهائی مأیوس کننده که گریبان این همه مردم را در آمریکا گرفته چنین درخواستهایی چندان هم شگفت انگیز نمیباشد. ولی برای من سخت است که معتقد باشم که تنهاترین زن روی زمین هم هرگز مایل با ازدواج با مردی مانند Michael Schiavo که یک دعوای شخصی براه میاندازد که زنش را مرده ببیند، داشته باشند.

و اما در مورد بقیهٔ ما، باید به خاطر داشته باشیم که کشور ما ثروتمندترین کشور جهان است. ما میتوانیم از عهدهٔ تهیهٔ غذا برای زنی که خودش قادر به تغذیه خویش نیست برآئیم. اگر ما بگذاریم این فرزند خدا دچار وحشیانه ترین و وحشتناک ترین مرگ شود، چه کسی در میان ما قادر خواهد بود بگوید "من افتخار میکنم که یک آمریکائی هستم". □

■ نویسنده: Aryeh Markman*
اقتباس از: نشریهٔ Olam

برگردان: آلبرت دانش راد

از دید دخترم



اکنون که پس از گذراندن ۱۶ روزی که با دخترم در بیمارستان، گذرانده و آنجا را ترک کرده ام، درسهای زیادی درباره زندگی، دارو، بخشش کردن و دریافت کردن، آموخته ام که علاقه دارم آنها را در میان بگذارم زیرا بی اندازه دارای ارزش هستند و به قیمت گزافی به دست آمده اند.

شب قبل از بزرگترین رویداد سالیانه سازمانم را در بخش اورژانس بیمارستان سپری کردم تا دخترم را که دچار عفونت شدید شده بود و چشمان و مغز او را در معرض خطر قرار داده بود، در بیمارستان بستری نمایم. پس از دو ماه تلاش بدون وقفه برای برگزاری آن رویداد، تصمیم گرفتم از حضور خودم در آن صرف نظر کنم و اجازه دادم کارکنان من ادارهٔ تمام امور آنرا بر عهده بگیرند. بهر حال کی اهمیت میداد؟ لازم داشتم که دقت و فکرم را بر دخترم و سلامت او تمرکز کنم. هیچ چیز دیگری اهمیت نداشت. اگر این راهی بود که خداوند بزرگ اراده کرده بود در برابر من بگذارد، من که بودم که چیزی بگویم؟ من با تعبیر و تعریف دوباره موضع حرفه ای خود، احساس آرامش کردم. احساس آزادی کردم و تا به امروز به دوران گذشته که فقط کار و کار و کار و رقابت دائمی با دیگران بود، باز نگشته ام. آیا واقعاً چیزی مهمتر از سلامت خانواده ام وجود داشت؟

بجای استراحت عادی و سخت

کوششِ روز قبل برای آماده شدن و ملاقات کردن و پذیرائی از یکهزار نفر از مهمترین حامیان سازمان و محصلینم، من از ساعت ۲ بعد از نیمه شب که وارد اطاق بیمارستان شدم به دلداری دخترم مشغول بودم - در اطاقی که برای ۱۶ روز خانه ما شد.

دخترم بعد از ناراحتی زیاد و در حالیکه لولهٔ سرُم به او متصل شده بود و تمام آثار حیاتِ او ساعت به ساعت زیر نظر قرار داشت، ساعت ۳ و نیم صبح به خواب رفت. من هم سعی کردم کنار او با همان لباسهای روزانه ام بخوابم، زیرا که برای رفتن به بیمارستان آماده نشده بودم.

درد دخترم آشکار بود. ترزا، پرستار او، بسیار مهربان، با تربیت و مراقِب او بود. او در اوائل صبح و بدون مقدمه یک عروسک (Barbie Doll) که در داخل جعبهٔ باز نشده اش قرار داشت را برای دخترم آورد. دخترم گیج شده بود. هدیه ها برای چه؟ اینجا یک بیمارستان است نه یک جشن تولد. او فرزند وسطی بود و گاهی اوقات هدیه به سوی او راه نمیافت. حالا در اینجا هدیه ای وجود داشت که برایش میمرد و بدون آنکه درخواست کرده باشد، در اختیارش بود. جعبه را بغل زد و گریه اش متوقف شد و به خواب سنگینی فرو رفت. به طوری که حتی آزمایشات ساعت به ساعت هم نمیتوانستند او را ناراحت کنند.

حخامیم ما به ما می‌آموزند که ما باید زخمها، فشارها و بحرانهای زندگی را برای رشد خود به کار گیریم وگرنه به جای دعا برای ما مبدل به نفرین میگردند. برای کسانی که می فهمند خدائی وجود دارد که زندگی و حیات ما را اداره میکند، باید بدانیم که بحرانها برای رشد کردن به ما داده میشوند. تعریف یهودی یک بحران، قادر بودن به شناسائی و دسترسی داشتن به وسائلی که خداوند برای مقابله با وضع موجودمان قرار داده، نیست. ما باید آن آلات و ابزار را پیدا کنیم آنها را به موقع به کار گیریم تا بیشتر از آنچه هستیم رشد کنیم. خداوند بزرگ کاملترین و بی نقص ترین وضعیت را برای هر یک از ما تنظیم میکند. چنانچه به جای جنگیدن، با آن همراهی نمائیم، شاید بتوانیم بفهمیم که با آن چگونه بهتر خواهیم شد. شاید این عمل حلِ مشکل را تسریع نماید.

ما این را به فرزندانمان آموخته ایم و افزوده ایم که زمان آن فرا رسیده تا مانند یک خانواده به هم نزدیک باشیم و از یکدیگر حمایت کنیم. در نتیجه همه ما با هم رشد کرده ایم.

من به خاطر تجربهٔ واقعه ای که برای دخترم پیش آمد، آدم دیگری هستم و کسانی هم که در دور و بر من هستند نیز انسانهای دیگری شده اند. اکنون من میدانم به شخصی که از لحاظ بدنی در عذاب است چگونه کمک نمایم. من هراس ندارم و در برابر مشکل آنها فرار نمیکنم.

احساس من اینست که انسانیت را دوباره کشف کرده ام. من از افرادی با زمینه های مختلف که از طریقه های پزشکی و احساساتی کوشیدند دختر مرا شفا بخشند، الهام گرفتم و با بسیاری از افرادی که در بیرون آوردن دخترم از بیمارستان در همین کمترین درد و با سرعت ممکن، هم هدف بودیم، پیوند خوردم.

هنگامی که دختر من پس از دو هفته بستر بیمارستان را ترک میگفت، جعبهٔ محتوی عروسک "باربی" را که هنوز در بسته بود به بخش پرستاران باز گرداند، دیگر به آن احتیاج نداشت. برای ترزا (Teresa)، پرستاری که در آن شب وَحشتناک از او پرستاری میکرد، یادداشت تشکرآمیزی گذاشت که در آن از او خواسته شده بود آن عروسک را به دختر کوچولوی دیگری که دچار درد میباشد و نیاز دارد در تیره ترین ابرها آن آستر نقره ای امید و رشد را بیابد، هدیه کند!

*ربای Aryeh Markman که اهل شیکاگو میباشد، مدیر اجرائی Aish Hatorah در لس آنجلس میباشد. برای اطلاعات بیشتر میتوان به www.aish.com مراجعه کرد.

کلینیک طب سوزنی و گیاه درمانی

دکتر منوچهر کاهن

مرکز کنترل دردهای مفصلی، استخوانی،
عضلانی و ستون فقرات

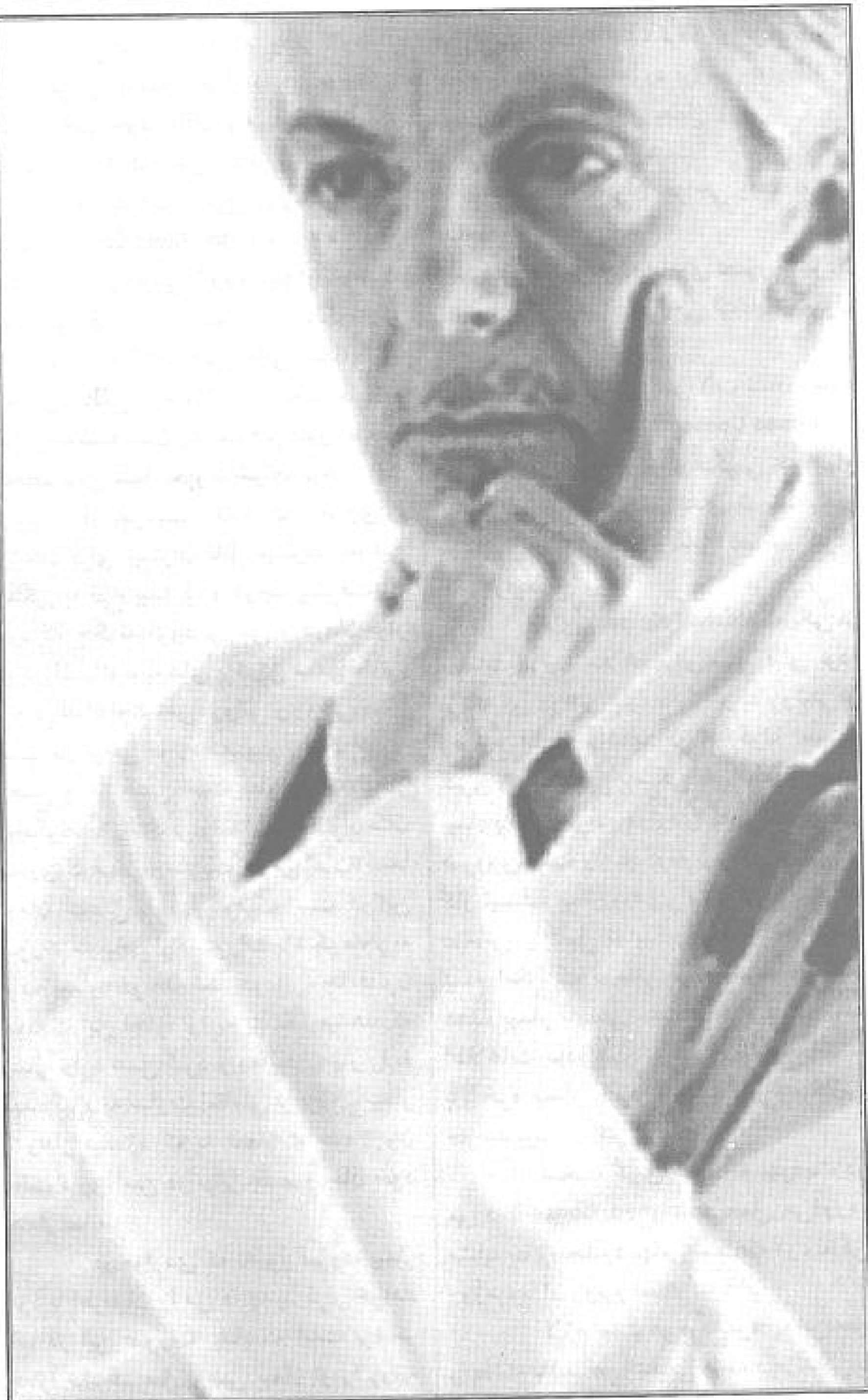
* سر درد، میگرن
* آلرژی
* افسردگی، اضطراب، بی‌خوابی
* منوپوز
* ناراحتی‌های گوارش
* کنترل وزن، ترک اعتیاد به سیگار

قبول اکثر بیمه‌ها و مدیکل

تسهیلات لازم برای افرادی که بیمه ندارند فراهم است.

Mid-Valley Health Care Center
18318 Sherman Way
Resada, CA 91335

Tel: (818) 757-7246



آیا یک دکتر بهتر میداند؟

برگردان: دکتر منوچهر کاهن

در حالی که دنیای یهودیت دارای تورا میباشد و برای هدایت و آگاهی خود به آن رجوع میکند، جهان سکولار (غیر مذهبی) یا جداثی دین از حکومت و به آراء و عقاید مردم استناد میکند. بنابراین هر گونه تصمیم گیری در خصوص آنها باید متکی به اصول فلسفه، الویت ها و باورهای دینی شان باشد. بسیار کمی از ما بر این عقیده ایم که میتوان خود را محدود به قوانین شرعی کنیم، بدون آنکه به آزادیهای فردی یا اجتماعی دیگر گروهها تجاوز کرده باشیم.

هر گاه صحبت از اخلاق پزشکی (Medical ethics) به میان می‌آید جامعه سکولار هر گونه تصمیمی را که در مورد درمان آنها گرفته میشود آن را به آرامی و خونسردی میپذیرد.

آن روزهایی که پزشکان بهتر میدانستند و بیماران کورکورانه تن به درمان میدادند سپری شده، در عوض علم الاخلاق پزشکی نوین و مستندی که بر اساس اصول و قوانین عمده جهانی تدوین شده، پیش بینی شده است جامعه سکولار چند مورد را از پزشکان میخواهد.

هر گونه تصمیمی که در مورد مراقبتهای پزشکی گرفته میشود به بالاترین وجه باید مورد توجه و به صلاح بیمار باشد (Beneficence) مورد آسیب و خطری قرار نگیرند، (Non-maleficence)، عاری از هر گونه تعصب و غرض ورزی بوده و کلیه اقدامات برای همگان یکسان باشد (Justice) و علاوه بر این سه اصل لازم، چیزی که مهمتر و بالاتر از همه است اینکه بیمار خود مسئول و تصمیم گیرنده نهائی باشد (Autonomy). اما این سئوال پیش می‌آید، چگونه بیماری که خود فاقد اطلاعات و تحصیلات پزشکی است قادر خواهد بود از مواردی که برای درمان به او پیشنهاد میشود

انتخاب درستی را در نظر بگیرد.

برای بیمار مهم اینست که از حق خودمختاری یا (Autonomy) استفاده کند و رسماً Informed Consent یا **"رضایت نامه درمان"** را به پزشک ارائه دهد، پزشک نیز متقابلاً اطلاعات لازم و کافی را که درحدود تحصیلات و دانش او است در اختیارش قرار دهد.

نظر اکثر جامعه سکولار مبنی بر ارائه رضایت نامه به پزشک اینست که هر گونه اقدامی را که برای درمان بیمار پیشنهاد میشود، میتواند بنا بر حق خودمختاری بیمار، آنرا قبول یا رد نماید. ولی هستند کسانی که (بطور غلط) استدلال میکنند چنین حق و حقوقی با یهودیت منافات دارد. تورا چنین بیان میدارد: **"انسان به صورت خداوند خلق شده و وجودش د رمالکیت خالق است"** و چون مباشری امین و خردمند باید از جسم و جان خود مراقبت نماید. بنابراین چنین تصور میشود که بیمار لزوماً بایستی درمانهای پزشکی را قبول کند. بدین جهت است که برای احتراز از هر گونه سوء تفاهمی، مفهوم رضایت عمل در قانون یهودیات بایستی اهمیت خاصی را دارا باشد.

اینگونه به نظر میرسد که پزشکان یهودی از نقطه نظر اخلاق پزشکی نمیتوانند مورد درمانی را به بیماران پیشنهاد نمایند. زیرا بیماران هم خود معتقد نیستند که در موردشان بهترین انتخاب انجام شده باشد.

فرق عمده و کلیدی برای اجازه عمل دادن در بین جامعه سکولار و یهودیت بر پایه اختلاف بین حقوق فردی و اجبار است. جامعه سکولار، به حق خودمختاری یا Autonomy اهمیت میدهد، بیمار محق است هر گونه درمانی را بطور نسبی یا کلی قبول یا رد نماید.

در یهودیت بایستی بیمار هم از وضع جسمی خود مطلع باشد و هم اجازه دهد هر گونه معالجه نسبی را که برایش ضروری به نظر میرسد صورت گیرد.

لازمه این اقدامات اینست که حق رضایت عمل دادن تبدیل به اجبار شود. از طرفی هر فرد یهودی اجبار دارد که مراقب جسم و جان خود باشد، و مسئول است که تصمیمات پزشک را قبول کند.

در یهودیت ضرورت رضایت نامه دادن (Informed Consent) به مشابه مباشری است که پول و دارائی خود را نزد او به امانت میسپاریم، که در این صورت همانگونه که مباشر و اداره کننده امور مالی شما، تمام راههای منطقی و عاقلانه را جهت سرمایه گذاری به شما نشان میدهد، همینطور هم حق انتخاب برای شما محفوظ خواهد بود.

در یهودیت حدود خودمختاری را پزشکان برای بیماران قائل میشوند. اما این بستگی به نوع بیماری و درجه پیشرفت آن دارد که چگونه مورد بررسی و درمان قرار گیرد. اغلب توصیه های پزشکی شامل نکاتی از قبیل ابعاد اجتماعی، روانی و روحی بیمار است. در برخی موارد تصمیم پزشک بسیار واضح و مشخص است بطوری که بیمار هیچگونه حق انتخابی را ندارد. به عنوان مثال بیماری که مبتلا به منژیت چرکی است، قطعاً درمان انتخابی با آنتی بیوتیک است. در این صورت سرپیچی از دستورات پزشک منجر به مرگ بیمار خواهد شد. در این جا قانون یهودیت این اجازه را به پزشک میدهد که اجباراً وارد عمل شود و معالجه بیمار را به عهده گیرد. به عبارت اساسی تر پزشک بیمار را وادار میسازد که به تعهدات خود چون امانت داری امین در برابر جسم و جان خود وفادار بماند.

در مواردی که تصور میرود، بیمار خود یا اطرافیان را مورد تهدید قرار خواهد داد، در این صورت شایسته است پزشک اجباراً علیرغم میل باطنی بیمار او را روانه بیمارستان روانی نماید. بیماری که دچار منژیت چرکی است و از آنتی بیوتیک درمانی سرپیچی میکند، قطعاً نه تنها سلامتی خود را مورد تهدید قرار خواهد داد، بلکه باعث شیوع بیماری به سایرین هم خواهد شد. اما در صورتی که بیمار مواجه با عمل جراحی خطرناکی باشد چه باید کرد؟ در این صورت چندین نکته را باید مورد بررسی قرار داد تا بتوان تصمیم مقتضی را بعمل آورد.

۱ - خطرات احتمالی چیست؟

۲- به چه مدتی میتوان جراحی را به تعویق انداخت؟

۳ - از نتیجه عمل چه انتظاری تصور میشود؟

۴ - آیا به جز عمل جراحی انتخاب معقول دیگری هم وجود دارد؟

جواب به این سوآلات نشان دهنده قسمتی از اجازه عمل (Informed Consent) در یهودیت خواهد بود. هنگامی که تمام اطلاعات حاصله جمع بندی شوند، بیمار بایستی بر اساس این حقایق تصمیم گیری نهائی را بعمل آورد.

ربای Moshe Feinstein که یکی از مقامات مرجع هلاخا برای نسل قبلی بود، نوشته ای در این باره دارد. او به روشنی و وضوح اظهار داشته، که هر گونه تصمیم گیری را در مسایل پزشکی باید قطعاً به عهده بیمار باشد. ولی در مواردی که درمان لازم و ضروری است و هیچگونه تردید و ابهامی در کار نیست، بیمار مجبور است کلیه اقدامات درمانی را تقبل نماید. وظیفه پزشک اینکه تمام امکانات درمانی را به بیمار توضیح دهد، بیمار بایستی متقاعد شده باشد تمام اطلاعات داده شده دقیق و صحیح است. بالاخره بیمار خود تصمیم گیرنده نهائی خواهد بود. نه دکتر.

سخت گیری هایی که یهودیت در مورد Informed Consent بعمل می‌آورد، مشابه سایر محدودیتهایی است که در زندگی روزمره با آن روبرو است.

لازم است هر فرد یهودی، این حق را داشته باشد. هر انتخابی را که در زندگی با آن مواجه میشود، صادقانه، با درایت، عقل، منطق و خودآگاهی از تورا پذیرا شود.

بیوگرافی مؤلف:
Dr. Daniel Eisenberg، از بخش رادیولوژی مرکز پزشکی آلبرت اینشتاین فیلادلفیا، آسیستان پروفسور بخش تصویری تشخیصی بیمارستان توماس جفرسون.

وسیله: Emuna Braverman
برگردان: ایرج کاهن زاده



پنج عقیده تاریخی و مدرن جهت ازدواج

۱ خوشبخت ترین زوجها آنهائی هستند که با یکدیگر دوست واقعی بوده و زندگی را با یکدیگر شریک، و همچنین به زندگی توجه و برای آن ارزش مبرم قائل شوند.

۲ بنا نهادن و پایه گزاری یک ازدواج خوب بسیار ساده و بستگی به طرز فکر و اندیشه خوب دارد.

عقیدهٔ اول: ازدواج در وهله اول بیشتر به نفع مردان است تا برای زنان

این یک نوع ادعای بی شائبه و ویران کننده است و باعث شده که زنان وظیفه خود را در این رابطه به صورتی منفی بررسی و مورد توجه قرار دهند. ظاهراً بر خلاف



گزارش قبلی که عکس آن نیز صادق است، هر دو چه مردان و زنان، بیشتر عمر خواهند نمود، شادمان تر، سالمتر و ثروتمندتر خواهند بود و این در صورتی است که ازدواج نمایند. این عقیده اول و عقیده چهارم وابسته به تحقیقات مؤسسه:
Rutger's National Marriage Project انجام گرفته است.

آخرین تحقیقات و بررسی آنها زیر عنوان "نوع ازدواج"، "کدامیک از مردان ازدواج نمودند و برای چه". بیشتر بانوان آزادانه قبول دارند و ادعا مینمایند که از اینکه ازدواج نموده اند از زندگی بیشتر لذت میبرند. بیشتر راضی هستند. زیرا با تجربه و آگاهی از همسر خود - در رابطه و دوستی محکمی که همراه با رضایت و خوشحالی بوده صورت گرفته و نه از روی فشار و یا انجام وظیفه.

زندگی زناشویی همینطور به هم آهنگی و همبستگی کمک خواهد نمود. در صورتی که بانوان تصور ننمایند که با شوهرانشان با سخاوت رفتار نمایند و از این راه شوهرانشان تنها استفاده ببرند.

عقیدهٔ دوّم: کلید اصلی طول عمر ازدواج همراه با خوشبختی بستگی به یک شانس خوب و یک عشق رومانتیک دارد

ازدواج با کار و زحمت فراوان باید همراه باشد و نیز تصمیم قاطع و کوشا بودن در راه اجرای تعهد به یکدیگر.

خوشبخت ترین زوجها آنهائی هستند که با یکدیگر دوست واقعی بوده و زندگی را با یکدیگر شریک، و همچنین به زندگی توجه و برای آن ارزش مبرم قائل شوند. جواب این موضوع را میتوان در بررسی از تورای مقدس الهام گرفت و آن شرح حال "الیعزر" است که برای انتخاب همسر جهت حضرت اسحق به او مأموریت داده شد. او در راه تحقیق دختری همراه با ارزشهای عالی و توأم با مهر و صفا بود. به طوری که "ربکا" نیز این را ثابت نمود و آن زمانی بود که برای الیعزر و شترانش آب آورد. تورا به ما می‌آموزد که تعهد قول و قرار به یکدیگر (زن و شوهر) تا چه دارای حائز اهمیت است. و نیز اسحق ربکا را به عقد خود در آورد و به او مهر ورزید. ازدواج در یهودیت همیشه وابستگی به ارزشهای والا و تعهد و انجام اجرای آن به یکدیگر است. جهت ازدواج بیشتر از هر چیز "عقل سلیم" مورد اعتماد است.

عقیدهٔ سوّم: دو نفر که قبل از ازدواج با یکدیگر زندگی مینمایند قادر خواهند بود که یکدیگر را امتحان نمایند ولی بررسی و آزمایشهای انجام شده عکس این را ثابت نموده است

احتمال قوی وجود دارد که اشخاصی که فقط با یکدیگر زندگی میکنند همیشه دارای ترس از انجام وظیفه و انجام تعهد با یکدیگر باشند. زیرا در ازدواج کلید اصلی همراه با خوشبختی همانا تعهد و

اعتماد به یکدیگر است. زیرا بدون تعهد و بدون اعتماد به یکدیگر و بدون ازدواج، با هر کوشش و توانائی نخواهید توانست که مشکلات زندگی و گرفتاریهای آن را حل و فصل نمائید.

ولی چگونه میتوانید بسنجید که زندگی شما همراه با آرامش و هم‌آهنگی است؟ هیچ معیار و اندازه گیری نمیتواند که آرامش و هم‌آهنگی را بسنجد. هیچ مقدار زمانی در زندگی نمیتواند تضمینی ارائه دهد. تنها عاملی که میتواند مؤثر باشد همانا اجرای تعهد به یکدیگر است (همراه با کوشش و زحمت فراوان). هر زمانی که من در کلاسهای آموزش ازدواج بحث و صحبت مینمایم، اشخاص بیشتر و بیشتر مأیوس خواهند شد که من باید از چه صحبت نمایم.

عقیده و روشی که بتواند تجربه زندگی و ازدواج آنها را تغییر دهد در چیست؟ بنا نهادن و پایه گزاری یک ازدواج خوب بسیار ساده و بستگی به طرز فکر و اندیشه خوب دارد. و مانند خیلی عقاید ساده و سهل به نظر میرسد ولی در عین حال به کار بردن آن سخت و بسیار مشکل به نظر میرسد. تعهد و اجرای آن شما را قدم به قدم به جلو میبرد ولی رویهمرفته زندگی نمودن با یکدیگر شما را برای آن آماده نخواهد نمود. فقط اخلاق خوش میتواند آن را عوض نموده و یا شاید با کمک جامعه و کمک الهی بتواند شما را به سوی آن سوق دهد.

هنگامی که ازدواج با یکدیگر مشغول شکل گیری است، باید با یکدیگر همفکر و همعقیده بود و نه اینکه به مصداق دوستی با همدیگر که فقط به منظور رفتن و دیدن آخرین فیلم سینما و رفتن به رستوران. اگر تنها دوستی منظور سینما و رستوران باشد پس راه بسیار سختی را باید پیمود.

تمام رازها و سکرت های یک دوستی پر از محبت و موفقیت‌آمیز را که تا به حال خوانده و یا به کار برده ایم را در طی سالهای دوستیمان باید به کار بگیریم.

عقیدهٔ چهارم: مردم نباید خیلی انتظار داشته باشند که ازدواج آنها برای مدت زمان طولانی ادامه داشته باشد

بنا به اشاراتی که مؤلف و نویسنده که با زیرکی تمام بررسی نموده است این است که ما دیرتر ازدواج نموده و اکثر طلاقها در هفتمین سالگرد ازدواج همراه خواهد شد. بنابراین عدم علاقه و عدم اجرای تعهد آینده ای ناگوار به همراه خواهد داشت.

مردان نباید انتظار و توقع بیش از حد داشته باشند. حضرت ابراهیم و سارا در سن سالخوردگی ۹۰ - ۱۰۰ سالگی دارای اولین فرزند خود شدند. چه کسی میتواند بیشتر عمر نماید؟ کی میتواند که توقع نداشته باشد؟ بطوریکه آموزگاران میدانند و بچه ها (و بزرگسالان) نوسانات زندگی آنها بستگی به توقع و انتظارات آنها دارد. اگر میخواهید و انتظار دارید که ازدواج شما بیشتر دوام داشته باشد که حتماً نیز دوام خواهد داشت به شرط اینکه تصور نکنید که قادر به انجام آن نخواهیدبود.

عقیدهٔ پنجم: ازدواج مرا خوشبخت خواهد نمود

شخص مجرد غیر خوشحال مانند یک ازدواج ناخوشایند است. ما خودمان را با تمام وسایل زندگی برای خویشاوندی و دوستی و محبت آماده مینمائیم و طرف مقابل (همسر)نیز ناراحتی خود را به همراه خواهد آورد. پس این یکنوع دستور عمل برای خوشحالی نخواهد بود.

باید سعی و کوشش نمائیم که خوشحال و سر حال باشیم. با کمک گیری از شریک خود بتوانیم ازدواج پر از موفقیتی را از آن خود بنمائیم.

تمام رازها و سکرت های یک دوستی پر از محبت و موفقیت‌آمیز را که تا به حال خوانده و یا به کار برده ایم را در طی سالهای دوستیمان باید به کار بگیریم. باید سعی نمائیم که: فراموش نمائیم - بیشتر ببخشیم - اشتباهات را صرفنظر نمائیم و اهمیت ندهیم که حق با کی بوده است.

خوشحالی و کامیابی همیشه مهیا و آماده است ولی این خوشبختی به طور اتوماتیک با یک حلقه ازدواج همراه نخواهد شد. ازدواج میتواند تجربه فوق العاده ای باشد. به منزله سوار شدن به چرخ و فلک که میتواند خوشی و نشاط را به همراه داشته باشد و همینطور میتواند ناراحتی و اشک را به همراه داشته باشد. ولی با جدیت تمام و توقعات در حد انجام باید اقدام نمود. برای اینکه ازدواج خود را به منظور یک تفریح و شادی و نشاط انگیز واقعی جلوه دهیم باید با جدیت هر چه تمام تر آنرا دنبال نمائیم. استفاده و بهره گیری از یک ازدواج خوب تنها موقعی به دست خواهد آمد که آرامش کامل داشته و نسبت به آن تعهد نمائیم.

تئوری ازدواجی پایدار و محکم هنگامی صورت خواهد گرفت که بر روی روشهای قدیمی و سنتی شالوده و پایه گزاری شده باشد.

پرسشنامه مربوط به پیوند دل‌ها

در حال حاضر تعداد بسیاری از افرادی که در گروه‌های سنی متفاوت هستند از این برنامه استقبال کرده‌اند. شما نیز چنانچه مایل به آشنایی برای ازدواج و تشکیل خانواده هستید پرسشنامه زیر را تکمیل کرده و به آدرس سازمان قسمت پیوند دل‌ها بفرستید. لطفاً روی پاکت بنویسید محرمانه.

Are you tired of surprises in looking for the right person?
Find your soul-mate through SIAMAK's new program

Peyvand-e-Delha Dept.
24 Hr. Voice Mail: (310) 535-6719
(Ask for Mr. Aram)

برای تسهیلات بیشتر علاوه بر دسترسی به تلفن پیغام گیر ۲۴ ساعته ۶۷۱۹ - ۵۳۵ (۳۱۰)
سازمان روزهای یکشنبه ها از ساعت ۱۱ صبح تا ۴ بعدازظهر برای این منظور مخصوص باز است.
تلفن تماس برای روزهای یکشنبه ۹۸۴۶ - ۸۴۳ (۳۱۰)

General Questionnaire

Full Name ____________________ Nick Name ____________________

Address ____

Phone # (_ _ _) _ _ _ _ _ _ _

E-Mail ____

Male/Female (circle) Age ________ Height ________ Weight ________

Hair Color ____________ Single Divorced Widowed (circle)

Number of Children _____ Children Ages ________ Children Custody ________

Receive/Pay Child Support (circle) Receive/Pay Alimony (circle)

Drinking Limits (Social.Religious) Smoker ________ Keep Kosher ________

Religious Observations: (Orthodox Conservative Traditional)

Education ____________________ Occupation ____________________

Hobbies: (sports, hiking, music, dancing, dining, movies, plays, travel, other ________

Willing to Relocate to Other Cities/States ____________________

What turns you off in a companion ____________________

____

What do you prioritize or expect in a companion ____________________

Please send a check for $100.00 to the order of the *International Judea Foundation* along with completed form to: P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

desserts or breakfast porridge, quinoa is an ideal grain to keep us fit and nourished during the springtime celebration of Passover.

Asparagus Quinoa Pilaf

(Serves 5)

This grain dish is wonderful with baked sweet potatoes and a crisp salad.

For Quinoa: (makes about 3 cups, cooked grain)

I cup quinoa, rinsed and drained
I 3/4 cups water
For Asparagus:
I teaspoon extra virgin olive oil 2 tablespoons white wine
I tablespoon fresh thyme leaves
3 large shallots or I red onion, small dice
I bunch asparagus, trimmed and cut into 2 inch pieces
sea salt and freshly ground pepper to taste
optional garnish: lemon zest

For Quinoa: In a medium sauce pan, bring water to a boil. Add quinoa, cover, and simmer on low heat for 15-20 minutes, or until the water is absorbed. Remove from heat and let stand, covered, for 5 minutes.

For Apsaragus: Meanwhile, heat the olive oil in a medium skillet. Saute the shallots for 3 minutes, stirring occasionally to prevent sticking. Add asparagus, thyme and white wine and continue cooking for 5 minutes, or until asparagus is tender-crisp.

To Serve: Combine quinoa with the vegetables and toss lightly. Season to taste, and serve warm.

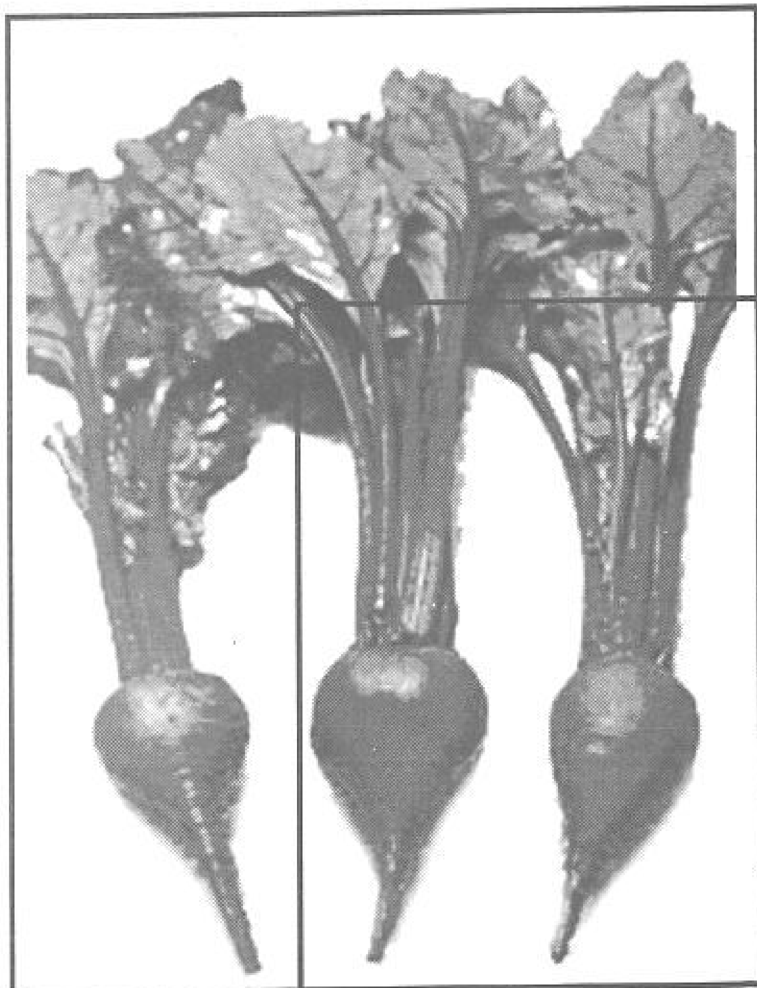
Magenta Beet and Quinoa Salad

(Serves 5)

Red beets are often used to represent the paschal lamb on a vegetarian seder plate. Here ~ they are delicious to eat as well. Serve this vibrant salad over a bed of fresh greens.

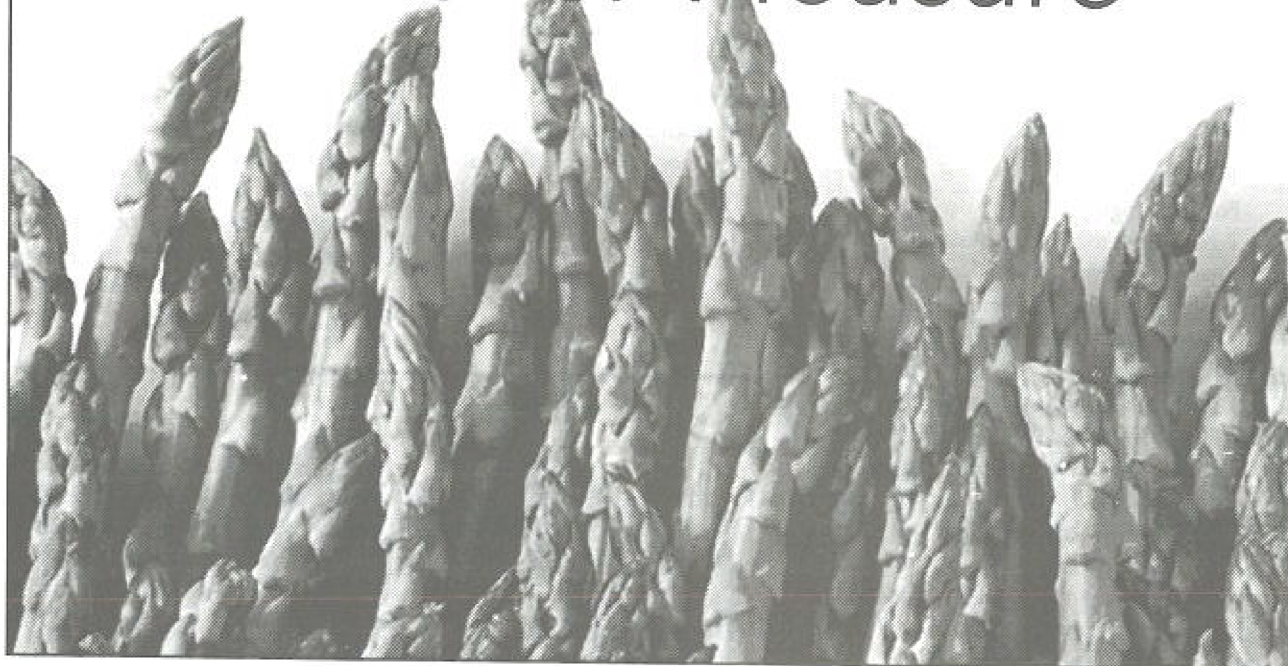
I bunch beets
3 cups cooked quinoa (see above recipe for directions)
I/3 cup fresh dill or mint, chopped
I/3 cup scallions, minced
6 tablespoons of your favorite vinaigrette or
2 tablespoons lemon juice
2 tablespoons balsamic vinegar
I large clove garlic, minced or pressed
I tablespoon extra virgin olive oil
sea salt and freshly ground pepper to taste
I/3-I/2 cup chopped walnuts, toasted

Preheat oven to 375. Scrub beets and cover with foil paper. Roast in the oven until beets are tender when pierced with a knife (about 40 minutes to an hour, depending on size). With a plastic bag on your hand, rub the beets to remove the outer skin. Dice beets and set aside to cool. If making the vinaigrette, whisk together in a small bowl the lemon juice, garlic, olive oil and season to taste with salt and pepper. Combine beets, quinoa, dill and scallions in a serving bowl. Toss with your favorite dressing or the lemon vinaigrette. Adjust seasoning and garnish with walnuts.



By Cherina Eisenberg, Special to Iranian Jewish Chronicle

Undiscovered Passover Pleasure



After years of eating extra-cheese matzah pizzas and gigantic three-egg-omelet entrees for Passover, I now rely on quinoa as a parave alternative that is nutritionally superior as well as delicious. Quinoa, pronounced "Keen-Wa", is a small grain from the Andes Mountains, prized by the Incas for thousands of years as a staple food. However, only recently has the light and fluffy grain been introduced to Americans, among which its popularity is soaring.

While over 1,800 varieties of quinoa exist, only three are readily available in the U.S. The most common type is pale yellow and can be found in most grocery markets. Red and black quinoa, which retain a delicious crunchy texture and nutty flavor when cooked, are accessible from Goldmine Natural Food Co. in San Diego (contact information 1-800-475-3663 or www.goldminenaturalfood.com).

Quinoa is considered kosher for Passover because it is anatomically unrelated either to the five biblical types of grains (wheat, oats, rye, barley, spelt) or to millet and rice (not eaten by Ashkenazim). In fact, quinoa is a member of the "goose foot" family, whose relatives include the vegetable, beet. Even though quinoa is distinguished from other grains, its similar appearance calls for extra precaution. To ensure that no chametz is accidentally mixed in, one should purchase a fresh batch of quinoa for Passover and inspect it thoroughly.

Quinoa's health profile is astounding. It contains one of the highest percentages of protein of any grain and is packed with more calcium and iron than whole-wheat, yet it is still easy to digest. Since the grain triples in volume when cooked, serving quinoa is also an economical way to feed large crowds for the Seders.

To prepare, vigorously rinse quinoa under cool running water to remove the bitter outer layer and drain. Quinoa cooks extremely quickly, needing only 15 minutes to transform from a hard kernel into a delightful side dish or entree. Good cold or hot, quinoa's mild sweetness absorbs seasoning well. Exquisite in savory pilafs and salads, as well as

of peeling fresh horseradish would agree – it's a weepy affair). We find redemption through sacrifice – the z'roah, or paschal lamb – and ultimately, are renewed, our awakening selves encapsulated by the egg, beitzah.

Traveling around the seder plate, we begin with the karpas, the green vegetable, a symbol of birth, renewal and the fragility of life. Most commonly, celery or parsley is used. I would suggest hunting down arugula flowers; they look like tiny white wildflowers, and come in large leafy bunches (great for the Passover crowds). They're delicate, tangy and a beautiful addition to any seder table.

The salt water in which we dip the karpas is perhaps the simplest and most symbolically rich of the Passover items. Representing tears and sweat – those most human of fluids – it may also symbolize the protective amniotic fluid, the source of all life. When we dip the fragile karpas into the salt water, we embrace the vulnerability of life in the eternal.

The haroset is perhaps the most widely varied of Passover foods. Originally used to offset the taste of the bitter herbs, haroset represents the mortar used to bind the stones of Egypt together. According to another interpretation offered by the Talmud, the haroset refers to the apple in the Song of Songs symbolizing our freedom. In fact, the medieval sage, Rabbi Elijah of London, suggested using all of the fruits mentioned in the Song of Songs. His recipe includes pomegranates, apples, figs, dates and nuts crushed together with almond and vinegar to form the haroset paste. Not far off from Rabbi Elijah's recipe is the Yemenite tradition; called duka, it is seasoned with ginger, cinnamon and sweet wine, and includes a combination of pomegranate seeds, raisins, nuts, apples and toasted sesame seeds. Across the continent, Venetian Jews have used chestnut paste, brandy and dried apricots in their haroset, while a recipe from Surinam incorporates dried coconut, pears and cherry jam. The fruits of their labors are sweet indeed.

Many seder plates use two kinds of bitter herbs, maror and hazeret, intended to remind us of the bitterness of slavery. While the first, maror, is traditionally horseradish, the second is often used specifically for the Hillel sandwich – that happy marriage wherein the haroset and bitter herbs are combined in two pieces of matzah.

The shank bone is one of the few items on the Passover seder plate who's symbolism is undisputed. It represents the Paschal Lamb, the Pesach offering. It's name zeroa, meaning arm, also evokes zeroa netuyah, the "outstretched arm" with which G-d redeemed the Jewish People. Vegetarians may substitute a roasted beet.

The roasted egg, beitzah, which has inspired many Sephardic huevos haminados dishes, has a number of interpretations. Many agree that the egg symbolizes the sacrifice given by each Jew during the periods of the First and Second Temples, while others maintain it is a symbol of mourning for the loss of the Temple. For some it is a symbol of the birth of Judaism, and some still take the broader interpretation of the egg as the symbol of renewal. For me, the slow browning of the egg recalls the aging process, the way we are affected and changed, and yet at heart remain the same, as each year the cycle continues.

Below are two of my favorite haroset recipes, borrowed from The Essential Book of Jewish Festival Cooking by Phyllis Glazer and Miriyam Glazer (Harper Collins, 2004):

GLAZER FAMILY HAROSET

(Makes 2 cups)

Ingredients:

1 1/2 pounds (about 4) large Gala, Fugi, or Granny Smith apples, seeded and finely chopped.

1 cup walnuts, finely chopped

1 1/2 teaspoons cinnamon

1/2 teaspoon nutmeg

Sweet red wine to moisten

1 to 2 teaspoons sugar

Combine all the ingredients in a wooden bowl, and chop with a mezzaluna. Make sure the haroset looks like the mortar Pharaoh would have needed for his pyramids. Cover tightly and store in the refrigerator. Best used within 4 days.

YEMENITE HAROSET

(Makes about 3 cups)

Ingredients:

15 dried figs, chopped

15 medium dates, chopped

2 to 3 tablespoons sesame seeds, lightly toasted

1 teaspoon ground cinnamon

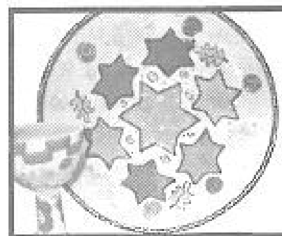
1 tablespoon freshly grated, peeled gingerroot

Dash ground cardamom

1/8 teaspoon cayenne pepper, or more to taste

Dry red wine

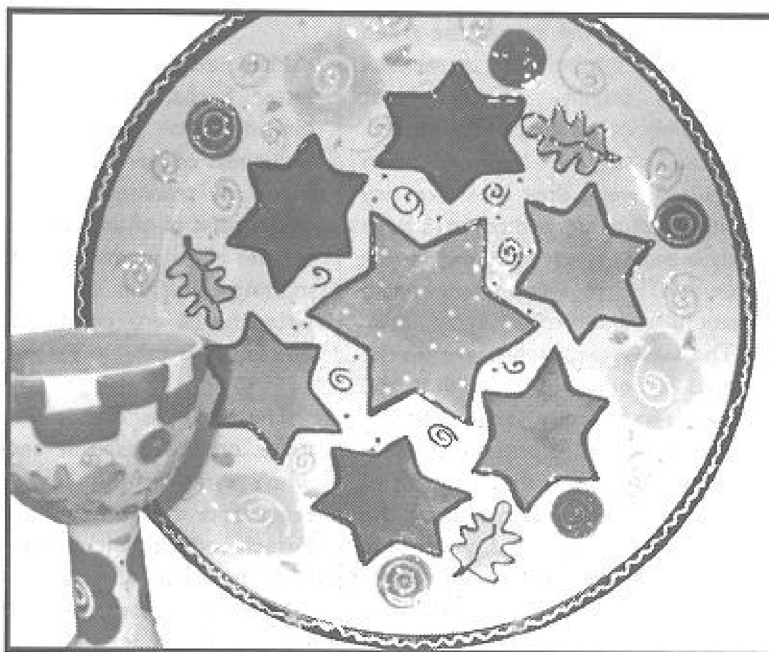
Finely chop figs and dates, and add sesame seeds an spices. Stir in enough wine ot make paste. Store in refrigerator. Serve at room temperature.



By Avigail Schotz, Special to Iranian Jewish Chronicle

The Plate

A MEANINGFUL GUIDE TO YOUR SEDER PLATE



The fourteenth day of the month of Nisan is a particularly memorable day for me. I'm not alone, as the fourteenth of Nisan is a significant date for Jews all over the world. From Santa Monica to the 2,000 year-old Jewish community of the Tunisian island of Djerba, from the mountains of Nepal to the British isles, members of our tribe gather on that day to celebrate the first festival of the Jewish lunar year: Passover. In countless variations of the same ancient ritual, we retell the story of our people's flight from slavery to freedom. As it happens, in the year 5737, as the fourteenth of Nisan was rolling into the fifteenth (or, in the solar calendar, April 2nd was becoming April 3rd of the year 1977), I exercised my very first flight to freedom. I was born.

While most of my friends and relatives don't get to celebrate their Jewish birthdays along with their more customary, Gregorian birthdays, it is not every day one gets born on Passover. It's a good thing I like sponge cake.

All gloating aside, Passover has always been my favorite holiday.

Passover is perhaps the most ethnically generous of our holidays. Because so much of its symbolism is centered on food, it opens the door for cultural distinctions to express themselves through regional culinary flavors and techniques, which in turn often develop into aspects of the ceremony itself.

A prime example is one my own Ashkenazic family has borrowed from Iranian and Sephardic customs, and incorporated into our own seder tradition. While reciting the Passover Haggadah's description of the harsh treatment the slaves underwent at the hands of Egyptian taskmasters, we cheerily "beat" one another with green onions.

Another charming discovery I plan to include this year is a custom of Indian and North African Jewish communities, wherein the seder plate is passed over the head of each person seated at the Passover table in a circular motion. Gathering the group together, the gesture symbolizes a communal recognition that "as the world turns" so have our people journeyed from slavery to freedom.

Although I will incorporate the new traditions, I will of course honor the basic traditions. At the literal center of the Passover seder sits The Plate, and it wouldn't be a Jewish prop if it did not have symbolism of its own. The foods on the plate can be read as charting the development of our people: we begin with the leafy green karpas, a symbol of birth; we establish our communities through hard work, exemplified by the sticky, brick-building haroset.

When we encounter oppression, as the maror announces, we shed tears and sweat, salt water (Anyone who's been charged with the task

the Divine). When Sarah gives birth to, Yitzchak it is written that she is brought Tzachok, laughter. She is so filled with Tzachok from Yitzchak that she says that her state of Tzachok will spread to others and that they too will laugh with her. Clearly this state of Tameh is not to be avoided or shunned, but is instead an uncontrollable joy that results in laughter.

In Leviticus 13:11, we see another use of Tameh. When a priest labels a person Tameh due to an illness, they are not banned but kept in the community.

TNK Leviticus 13:11 the priest shall pronounce him Tameh; he need not isolate him, for he is Tameh.

It is only in the extreme situation in Leviticus 13:45 where if a person's ailments have not healed, that they are instructed to call out to people as they pass saying "Tameh Tameh". The first and most common interpretation of this is that Tameh is called out to warn people not to come near. However there are other interpretations as well. People can call Tameh to communicate the pain they are experiencing and their need for communal support.

Tameh is a state on both ends of the spectrum of being spiritually connected to the divine. Women who gave birth are beyond the rest of the community in their relation to the divine. While the people who call out Tameh may be in a state far removed from the divine. They are alone and in need of being brought back to the world and the community. For some the alienation and loneliness may be a way of becoming closer with the divine. In both examples, a person can spiritually and/or physically be alienated from others.

This state of Tameh is not a permanent one. A new mother reenters the world after being so close with the divine by bringing a dove offering to the priest. Noah also reentered the world via a dove. When Noah was alone in the Sea, he sent out a dove to see if it is safe to reenter the world. The first time he sends out TNK Genesis 8:9 "the dove [it] could not find a resting place for its foot, and returned to him to the ark." The second time Noah sends out the dove it TNK Genesis 8:11 "came back to him toward evening". It is only after the third time of sending the Yonah, the dove that it does not return and Noah knows that it is safe for him to reenter the world.

Both the new mother and Noah are in a sea, separated and in an altered state from the rest of the world. Both offer a Yonah, a dove, and when it does not return to them, they are able to return to and reenter the world.

We all have:

- had times in our lives
- are having times in our lives
- will always have times in our lives

When we are in:

- such hurt
- such pain
- feeling so low and alienated from the world
- our community
- and the divine

that we must CALL OUT Tameh and CALL OUT for the help and support of those around us to help us to the dry land as we are floating in a sea and are in a state of Tameh. It is difficult when we are in a sea and a state of Tameh to recognize the moment and state we are in,

- be it the high of being so close to the divine such as a woman who gives birth,
- or be it the low of the alienation felt when we have not healed from our ailments.

When Noah is at sea and all is dark and stormy around him, he has the precious stone that lights up his dark nights for him. We too must search for that precious stone within us and around us when all seems too dark to see or to be.

The state that we are in is our own personal and private state. There are times when we are in a state of Tameh which is so dark that we need to be pulled back to the light and other times when we are in such a blindingly euphoric light that we need to send out a dove in order to be grounded within our community and world.

Does isolation bring us closer to the divine?

- Moses was alone on Sinai
- Noah was alone in the sea
- And Jacob was alone in the desert when he wrestled with the divine

Both states of Tameh are holy and should be cherished. The highs and the lows of life are not meant to be permanent states. The states should be recognized and honored, but these states of highs and lows are only meant to be temporary states of Tameh.

- Moses did not stay permanently on Mt. Sinai
- Noah stay permanently in the sea
- When morning came Jacob returned to his family and his brother

We too must be proactive in sending out our own dove and calling out when we are in need of guidance and help in reentering our community and world.

By Ryan Bauer, Special to Iranian Jewish Chronicle

Last Pesach I was the "Rabbi" on a cruise in the Caribbean, I spent my first night of Passover on the ship looking out over the calm sea. The full moon of spring cut through the darkness and bathed the sea with its bright and calming light.



Honoring the Highs and Lows of Life

This stunning scene reminded me of the Midrash of Noah. However in contrast to being in a luxury cruise liner in calm seas, Noah was in an arc, surrounded by tumultuous waters. His days and nights were pitch black due to the rains that clouded the sky.

Even though Noah was alone in a sea of darkness, the Midrash says that he had a "precious stone" which gave him a light and a sense of order that enabled him to know the difference between day and night. In the loneliness of the sea, there was a calm that gave him direction despite the chaos.

Why do I talk about Noah when we are in Leviticus this month of April? I found that both the story of Noah and the portion Tazria reveal a great deal about the concept of being clean vs. unclean, as well as addressing the sentiment of feeling alone and alienated from the world.

The Torah is very concerned with the state of Tameh. We see this addressed in Tazria with its references to "impurity" and skin diseases. Often, we associate the state of Tameh with negative connotations- something which is bad and that needs to be rectified and avoided. However, I would like to propose that the state of Tameh is neither good nor bad. There is no judgment. Instead, the state of Tameh refers to a state of being. In trying to decipher the definition of Tameh we need to examine how it is utilized in different contexts.

In Leviticus, we see the concept of separating between clean, Tahor and unclean, Lo Tameh literally "not clean" or Tameh. The idea of distinguishing between the two states is very important. Distinguishing should not be thought of as rejecting, but rather as a demarcation between the two different states of being.

TNK Leviticus 10:10 for you must distinguish between the sacred and the profane, and between the Tameh and the Tahor.

We see in Genesis 7:2 that Noah is instructed to not only gather the Tahor clean animals but he is also instructed to gather the unclean animals, Lo Tahor. So in this context, the idea of something being clean vs. not clean is not judged as negative or positive, but two possible states of being. Both states are necessary and should be cherished and kept in this world.

Tameh is also utilized when referring to one of the holiest acts in Judaism- a woman giving birth. This does not mean that the mother should be avoided or that she is in a state of impurity. Instead, she is in a state that is spiritually above the rest of society (She is more connected to

different backgrounds. The craziest part about it was that there were EXACTLY 5, not four, not six, but FIVE.

I started crying and jumped out of my car, completely shook up. All I kept saying to myself was "Ohh my G-d there are 5... Ohh my G-d!" I approached them and said, "Hi Guys... My name is Rona and I am Jewish." I felt the most unbelievably uplifting pride of being a Jew that I had never before so strongly experienced.

I continued, "I am Jewish and today is a holiday, Purim, when we are supposed to help those who may be in need. So, I would like to help you if you give me the chance." I would give a million dollars to have you all there with me to see the faces of these poor, dirty, ripped up, torn apart 5 people we often call "bums". Their faces went from frowns to uncontrollable smiles, their eyes from droopy to glowing. All they incessantly kept repeating was, "Bless you…bless you child."

I began telling them a bit about what Purim. I said, "You know, many many years ago, nations tried to destroy us Jews, but G-d came in and helped us and we are still here today." At which point one of the homeless men said, "Hey isn't that Passover?"!!! I began to uncontrollably cry out of complete disbelief and joy. With a mixture of laughter and tears I answered, "Yes, that too is coming up!!"

I told them that although this is a holiday for Jews, there is a bigger theme, "G-d is here to protect us all and He will protect you too. Just never lose your faith." As I said that, one of the homeless men raised his hand and said, "I believe her... I believe that!" While another said, "There's just one G-d, doesn't matter what your religion is, it's all one G-d!" In enthusiastic accordance I encouragingly answered "You are absolutely right, never lose that faith. Stay strong!"

More than enforcing their faith, as I drove away, crying and in a fairly dangerous state to drive, I realized I had not given them nearly close to what they had given me. It was not their faith that was reassured, it was mine.

What I can tell you is that on that day, I saw G-d in those "bums". I felt as though these five individuals were angels, put there for me to fulfill my role, my purpose. I got home with less than 30 seconds to light the Shabbat candles. I just stood there in tears for over 15 minutes in front of the flaming bright candles, realizing what had just happened to me.

That night, as I shared the story with my family, we were all in tears because something out of this realm had happened to me that day. I had entered some elevated spiritual world which I had only experienced once before, in my first encounter with the Kotel in Israel.

To me this experience taught several lessons. First, I learned of the incredible power of giving and how just $5 changed these poor people's lives. More directly, I realized the actual physical encounter and dialogue with them will be something neither of us will ever forget.

I learned the powerful potential of a connection to spirituality, the significant opportunity we have everyday to recognize G-d's presence and tap into something so incomparably great. We just need to ask and G-d will provide. Just knock on the door and you will see it is open. Just make the attempt; you will certainly not be disappointed.

I truly discovered the pride of being a Jew; to never be ashamed and take the time to share with others what our beautiful religion is all about.

I learned, even deeper, the importance of having faith in G-d's presence, and making sure to never lose this faith. G-d's presence can appear in the most disguised way, even in the costume of a "bum" on the street. On Purim, G-d too was dressed in a costume. For me, He was dressed as those five poor homeless people down my street.

Thank you for allowing me to share this intimate experience with you, and expanding your mind and hearts to receive it.

May we continue to appreciate the palaces in which we live, yet never allowing them to blind us from the suffering of others. For we too suffered, as we learn in this Passover holiday, and should never take our journey for granted. I pray that we pay attention and ask ourselves just what we can learn from these holidays. May we look at these stories as not just stories, but as truths to, each year, teach us something very practical to better our relations with G-d, ourselves and one another. In doing so, we bring these seemingly outdated holidays to life and tap into our greater sense of purpose.

Chag Sameach,
Rona Ram

Rona Ram is the President of Hillel at UCLA and is a senior at UCLA studying Communications/Jewish Studies. She can be contacted at Ronaram@gmail.com

position to save the Jews, she felt her life would be in danger.

Mordechai then answers, "Do not imagine that you can hide behind your palace to the suffering of your Jewish brothers and sisters... who knows whether it was just for such a time as this that you attained the royal position." After which, she realized she had been blinded by her palace, her own comfort, so much that she failed to realize her own power and purpose in going to speak with the King to save the Jews. We are therefore too supposed to step out of our palaces on this day and go out to save people who need us most. Therefore you are to directly give to the source, the person benefiting, so you can just see how poorly people are actually living and how lucky you really are.

Now onto my story. It was running late. Shabbat was approaching and I had told my mom that I wanted to find some homeless people in the street to give them some food or money. I told her that I was going to give out $5 to two different needy homeless people, thinking that I usually give $2 when I see a homeless person anyway. My mom, being the incredibly generous and amazing woman she is, said that I should give on behalf of all five of us in the family and take $5 to five different homeless people on the streets. So, I thought, "Easy!" I took $25 and got in my car, with only about 30 minutes before I had to get home in time to light Shabbat candles.

I began my mission in finding the homeless people on the street. I did not realize how difficult this task would be. I guess it was just one of those experiences of when you are not looking for something it is there, but when are, you can never find it. I went to all the freeway on and off ramps trying to find those guys I always see when I'm driving home... no luck. I drove all the way down to the worst neighborhoods, past every beaten up alley, drive way, liquor store, mini-mart, every place I have seen homeless people before, and could not find any. I think it was the first time in my life where I was actually upset at not seeing poor people on the street!

I prayed. I begged and prayed to G-d to help me find someone to whom I could give this money. From the bottom of my heart, I truly wanted to give the money to someone. I wanted to fulfill my responsibility as a Jew and my commitment to this very important holiday. I wanted to truly feel the value of my heritage, and feel that I had not lost sight of my priorities. I did not want to be comfortable. I wanted to help someone else be comfortable for the day. I did not want to walk back into my house that day, into my own "palace" with amazingly delicious and warm Shabbat "gondhi" and "chorosht" waiting for me on the table, without knowing that I could have helped someone. I prayed to G-d to please help me do this mitzvah, to please enable me to find someone to give, so that I can truly tap into my purpose that day.

I started on my journey looking for five homeless people. It was 5:52, and I had 8 minutes to get home before I had to light the Shabbat candles, and still no homeless people were to be found. Can you believe it? I remember calling my mom, so upset... "Mom... what should I do there are no poor people in the street!" She said to me, "Rona, you're upset and disappointed that there are no people out in the streets... you should thank G-d that people have found homes and don't need to be out there!" But I could not believe that. I refused to believe that the problem of poverty was all over and I could just dust my hands off free of my responsibility to give.

I decided to check one last spot before I gave up: a local Ralph's shopping center a few miles from my house. I remember there was always a bum standing outside there asking for money. I prayed to G-d again and this time I said, "G-d forget the five poor homeless people I was searching for, help me just find one. I'll give him all this money and will at least have done part of my duty." Better than nothing! I pulled into this shopping center and what I found absolutely blew me away and brought me endless tears. My beautiful friends, I didn't see one homeless person there, I saw EXACTLY 5!

To think, my last stop, my last destination, before I would just give up, my last prayer was answered. I pulled into the corner of the shopping center where I realized they were all gathered together. Now, if they were all part of one family I would be less struck with disbelief. Each homeless person standing there was different. One was an elderly black man, one was a younger white woman, another was an elderly white man, the others were young white men with clearly

By Rona Ram, Special to Iranian Jewish Chronicle

To My Dear Friends,

Bringing the holiday into real life

Let me first start off by saying this is NOT an advertisement to promote a party, lecture or event, nor is it an attempt to raise funds for Israel. I am sorry if that may disappoint some of you who do expect the funny sarcasm and light jokes from me, but this letter will definitely not be in such a format. This is a letter of sincere and intimate thought, which though may not resonate with all, certainly has the power to touch a few.

I ask that you take this letter to heart and see what you, personally, can make of it. Understand the powerful effect this experience had on me and ask yourself what could it mean for you? There are several themes and messages my personal experience embodies. As much as I feel tempted to tell you what my experience should mean to you, or what lesson it should teach you, allow my experience to speak to you individually, and listen to whatever inside you connects.

The message you may derive from my experience may be of the power of giving, or the open door of spiritual connection, just waiting for you to connect to something greater. You may see a lesson on the powerful presence of G-d, the unbeatable pride of being a Jew or simply the bigger picture of what Judaism is about. All I ask is that as you read this, open your mind, heart and imagination in truly allowing yourself to live through my experience. Most importantly, remember to listen to whatever moves you inside.

As many of you know, we just celebrated Purim and are clearing out our houses for Pesach. As I had recently learned, one of the four big mitzvot (good deeds) we can do on Purim is to give charity to the poor. The difference between this charity on Purim and on any other day is that on this day, you are to give directly to the poor. Rather than putting money into a charity box, or writing a check to some organization, you are supposed to hand two portions of charity directly to two different people in need. So if you would ordinarily give two dollars to a homeless man on the street you are supposed to give double, four dollars, to two different homeless individuals. If you would ordinarily give them a sandwich, you were to give two homeless people two sandwiches... got it? Good... so here we go!

Why we do this has much to do with the fact that on Purim, we are supposed to step outside our comfort and our palaces and recognize just how lucky we are and how blind we are to the suffering of others. First, I offer you a little background, as this information is important for the context of my story. Queen Esther was warned by her uncle Mordechai that the King had ordered all the Jews to be killed. Did you know that when Mordechai asked Queen Esther to go to the King to save the Jews she said she couldn't, fearful that the king would get upset and possibly kill her? Rather than recognize there may be a purpose to becoming queen and using her

the family name!" WHACK! WHACK! Just to make sure that there would be no trouble, Daddy branded the most brutal stick he could find into the helpless little donkey's mind – a stick that threatened to beat the little one for the rest of his days. "If you won't become a Doctor or Lawyer, you will be worthless and we won't love you anymore." WHACK WHACKITY WHACK WHACK!!! Just to make sure these thoughts would sink in, he was sent to bed without his Carrot Obgooshd. Mommy's heart felt so bad to see her little one in such pain but daddy reminded her of what her own tortured mind knew all along, "Our little donkey has to grow up sometime."

After the "silly" Seinfeld carrot was thoroughly shredded, the little donkey learned to function on a diet of almost 100% mental beating sticks. "You only got a 3.8 GPA?!! WHACK! You did not get into UCLA?!! WHACK! Your cousin got into H A R V A R D ! WHACK! His little behind became numb and he did not seem to mind the steady onslaught of the sticks. He even forgot what carrots tasted like. If you looked into his eyes, the sparkle seemed to be long gone. If this was growing up, the little donkey had achieved his parents' wishes.

All that was left before our long suffering hero was on his way to Donkey Doctor school were three classes: Organic Chemistry WHACK!, Advanced Calculus WHACK!, and an elective, Stand Up Comedy WHA..what? What was that? That didn't feel like the normal firm, unyielding force of the beating stick. It was a lot lighter and pleasant... and somehow familiar. Could it be? YES! Like an angel out of the clear blue sky, the dream carrot had fallen in his lap. With a huge audience witnessing the incredible spectacle, the long forgotten carrot was now before him in the shiny, solid form of a microphone! One taste was all he needed. The old, brutal sticks in his mind were torched by the burning flame in his heart, then turned to ashes and blown away with the breath of his very soul. In their place beautiful carrots filled the space of his mind, "Follow your heart. Do what you love and the money will follow." YUM!!. The moral of this story? Go for the carrot; it's the only way to ensure donkey satisfaction.

By Marvin Kharrazi, Special to Iranian Jewish Chronicle

Behind the Kharrazi

KHARRAZI

There are two ways to get a donkey to go where you want. You can beat his behind until he moves his…well...ass, or you can dangle a carrot in front of him and appeal to his desires. Children can be manipulated and/or guided in the exact same way except it gets a little more interesting – a child has a much more powerful mind. Given time, circumstances and enough convincing "evidence," a child's mind can be sculpted into almost anything. Invisible yet very real phantoms emerge emphatically declaring what you want, what you don't, what you can have and what you can't. The mind has at the ready a million sticks to beat you and a million carrots to tantalize you and seems to conjure them out of thin air at a moment's notice. Though the structure of the mind is eternally flexible and changeable, its appearance and function may stay virtually the same as its earliest form for an entire lifetime. Whereas the "less evolved" donkey is very clear that he is performing a task out of either unwelcome force or to the delight of inner promptings, a human being's motivation is rarely as clear-cut. The mind is ever-present in assessing any and all of one's life events and is perpetually negotiating with you on your own behalf. For the typical five-year-old human being, long-gone is the time of a pure, clear-cut existence free of the limitations of the mind. She has already begun to make decisions and take actions in conjunction with what the mind dictates. But who was "she" in the first place? Loosely speaking, she was her clear inner promptings – she was fully alive. She was connected to her true self. She was Divine.

Now that's all cleared up, so let's have some fun. We can take our friendly, fun-loving donkey from the above example and put him into a random earth-life experience. I know, how about a Persian-Jewish family in Los Angeles. Are you with me so far? Great! Okay, now let's say the young donkey watches TV and sees Jerry Seinfeld doing stand up comedy and laughs really hard, "Hee! Ha! Hee Ha!" From somewhere deep inside the adorable, innocent little donkey a powerful impulse arises, just like a craving for a sweet, delicious carrot. The young donkey is so excited about his new realization he rushes to share it with two people he loves and trusts the most, his Persian-Jewish mommy and daddy. "I want to be a comedian like Jerry Seinfeld and make all the people happy and laugh!" His wide eyes sparkled like diamonds. Now, what our little donkey hero did not know is that his parents, though they really want the best for their precious kid, did not feel they could support him in following this carrot. Instead, they turned it around and used this dream-carrot like a brutal stick and quickly tried to beat the silly notion out of their dear one's head. The donkey's mommy said, "That is not a respectful way of being! WHACK! You will not make enough money to buy a big house in the 90210 zip code! WHACK! No one will marry you! WHACK!" The donkey's daddy pulled out an old, familiar stick. "Son, you will be a doctor or a lawyer. WHACK! WHACK!"

"Ouch!," screamed the poor little donkey. He cried, not wanting to give up hope that such a carrot could be enjoyed. His parents might have had compassion for him, but they were thoroughly aware of their own stick beatings they would endure if they did not oppose their son's radical carrot cravings. "People will gossip about how I failed as a parent!," thought Mommy, "Even worse, I won't be able to BRAG!" WHACK! Daddy was scared too, "I did not pay for that donkey's college for him to be a comedian! He is going to ruin

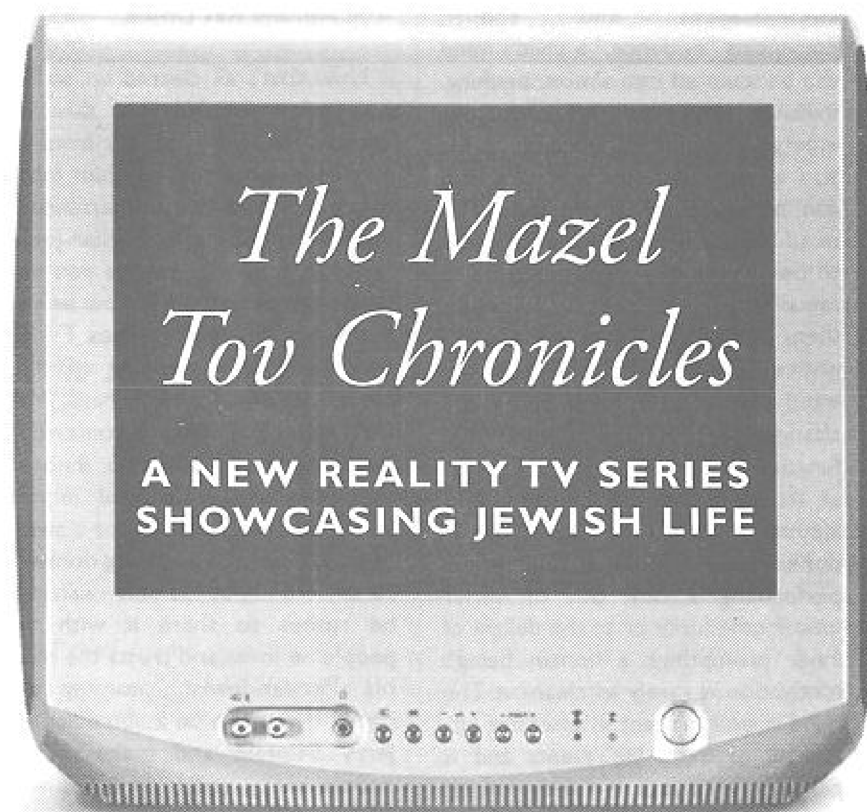
series, which has the capability to educate and paint a positive picture, couldn't come at a better time. With the abundance of disconcerting news about Israel and anti-Semitism, there is a vital need to create such a television series that shows just how joyful and magnificent Jewish culture is. With any luck, through Channel M's widespread audience outreach, people of all walks of life will be able to watch "The Mazel Tov Chronicles," and come to learn and understand a little more about Judaism and its vast culture. Moreover, this education will likely create understanding and, hence, tolerance of a culture and religion that has been misunderstood since the inception of time. The copious amount of miscommunication in the media breeds ignorance and causes the Jews, as well as other religions, to be misunderstood. If non-Jews would take the time to learn about, understand and identify with our culture, I believe it would result in a significant outcry of peace. A show such as this could be the spoon of this kind behavior.

Others have tried doing Religious influenced reality shows. For instance, a few years ago, there is a 12-part reality series that follows two evangelical Christians, Tim Scott and William Decker, over a year and a half as they preach in 16 countries. But this didn't dig deep and dissect the religious beliefs and way of life of a Christian. It delves into their lives as they share stories of conversions and events they consider miraculous and some plain old adventures. Boring. "The Mazel Tov Chronicles," will be quite the opposite. It will open the minds of individuals otherwise fed incorrect information about Judaism.

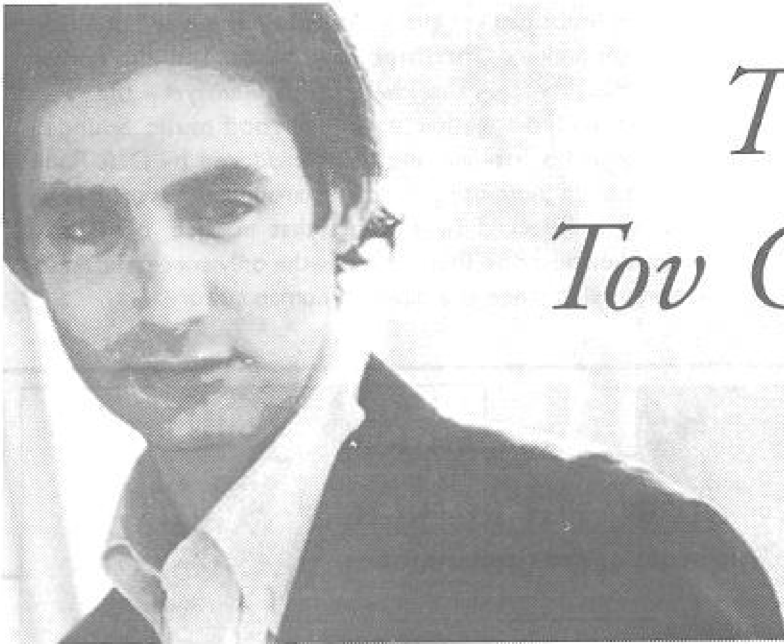
Inevitably, given the format of the reality television show, with its focal point on the voyeuristic delight of watching "real" people spontaneously react to conflicts with each other, the producers are searching for genuine families with genuine personalities. "If they happen to be screaming or yelling at each other, even better," Leipnik said. "I think that's where the appeal is going to be: It's a show about real people and a rich culture that most people have heard about, but don't really understand what it is," he said. "We want this to be a celebration of Jewish life."

"The Mazel Tov Chronicles" was filmed last September and will be released for broadcast worldwide in April 2005. The series is expected to first air in Canada on Channel M, and at the present time the producers are in talks with distributors in the United States and Australia. Hopefully this will be the beginning of this kind of reality TV that will educate people for the better, instead of shows that promote death and destruction. Not to say that we are only influenced by the media, but, we certainly need to be fed information that will inform us about humanity's many differences, and why it is a good thing to be who we are.

The experience of the people filmed in "The Mazel Tov Chronicles" will remind us of the movie 'My Big Fat Greek Wedding,' only this is more like 'My Big Fat Jewish Family.' And like 'Greek Wedding,' anybody who watch's a show like this will be able to relate it to their on family and family functions. The outcome of this series will be, that when it really comes down to it, we are all very much alike.



By Josh Zaretsky, Special to Iranian Jewish Chronicle



The Mazel Tov Chronicles

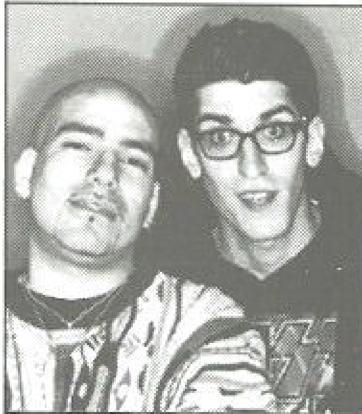
A NEW REALITY TV SERIES SHOWCASING JEWISH LIFE

A new, particular reality TV casting call has recently come out. It goes like this: 'TV producers are looking for a Jewish family, significantly perceptive and somewhat neurotic, to be tested on family strategy and endurance.' This series is called "The Mazel Tov Chronicles," and the lucky family members who make it onto the show won't have to worry about getting kicked off some island in the middle of the South Pacific, and there certainly won't be any cow testicles for them to eat; instead, they may have to deal with over cooked matzo balls, the youngest not wanting to sing the four questions at Passover, and if they are really unlucky, the bar mitzvah caterer.

Lucky for us, two Canadians realized the obvious, that it is a challenge to be Jewish, and not just in today's society, but throughout time. Daniel Leipnik, president of Vibrance Alive Entertainment Inc., and the president of Programming for Channel M, a international broadcasting network, and Johnny Miche are developing "The Mazel Tov Chronicles," a new 13-part "docu-reality" television series that will feature one family as they go through a range of Jewish rites such as weddings and bar/bat mitzvot, to holidays like Passover and Rosh Hashanah. Among many other things, this is a great way to educate people about Jewish festivities and family values.

"We're going to go behind the scenes and watch as families prepare for, organize and then celebrate each of the events we focus on," Daniel explains. "Rather than have specialists sit in front of the camera and explain what a festival is and why we celebrate it, we'll actually watch a family carry out the rituals.... Throughout the process we will see how a family goes about organizing their Jewish wedding, complete with all the customs. What better way to demonstrate just how much fun our religion can be than to involve members of the Jewish community right here in Vancouver. Let's face it, there's nothing funnier and than the daily drama that goes on in Jewish households and between Jews, their families and friends. This series will be a wonderful expression of what it is to be Jewish."

The Jewish community is in desperate need for help to understand their ways. A television



Jews and Arabs can get along. At least in the word of music, as Canadian funkers **Chromeo** have shown. The duo consist of Dave Macklovitch - the Jew, and Pee Gemayel - the Arab. These two united together to spread good music. Sounding like Prince at his friskiest and being produced by Daft Punk, they have been generating headlines around the world. Their popularity is fostered by the fact that in their own press releases they describe themselves as the only successful Arab-Jew partnership since the dawn of human culture.



Over the last couple of years, the UK has become obsessed with talent shows. First we had Pop stars, then we had Pop Idol (aka American Idol) and now we've got The X Factor and if all goes well for one contestant, it could be someone Jewish walking away as the winner.

Rowetta – Vote for her in The X Factor – loves Chicken Soup.

Former Happy Mondays backing vocalist Rowetta has already beaten 50,000 other contestants to make it to the finals of the show. Over the coming weeks the contestants will battle it out live in front of the nation.

With a Jewish mother and Nigerian father, Rowetta, 38, is excited at the opportunity to appear on TV and show the nation her talent.

Commenting about appearing on The X Factor and making it to the finals, "It's a fantastic feeling. I'm still pinching myself." And what does her mum think? "My mum is thrilled. She's wanted me to do well for so long, and this could be my big break, even at my ripe old age. Definitely worth the wait though."

And how does she consider herself? "I definitely embrace the food and the community spirit. I do consider myself to be Jewish and I went to plenty of Jewish weddings and parties as a child. Most of my friends at Bury grammar school were Jewish too."



Earlier this year, Tracy Ann Oberman made her major breakthrough by becoming a regular on Eastenders playing the role of Den Watts' wife Chrissie.

Delightful Tracy Ann Oberman is the first Jewish female on Eastenders since Rachel Kominski (played by Jacquetta May). Of course, the character herself may not be Jewish, but Tracy is truly Jewish and even recently announced that she was engaged to her Jewish boyfriend.

She's also a hit with Israelis as Eastenders is shown on BBC Prime.

According to the Jerusalem Post: As the first Jewish actress to appear in a regular role on the BBC's flagship soap, Oberman has shot straight to the top of the list of Jewish celebrities in Britain. And because the soap is broadcast on the BBC Prime channel in Israel, she is gaining a profile here too, at least among Angelos.





Dan Bern - *great Jewish rocker* - is not a politician; rather he is one of the chosen people's finest performers around today along with his band the International Jewish Banking Conspiracy. Last year he released Fleeting Days, a corker of an album full of great tunes.

He doesn't hide being Jewish.

HOMESICK SONGS

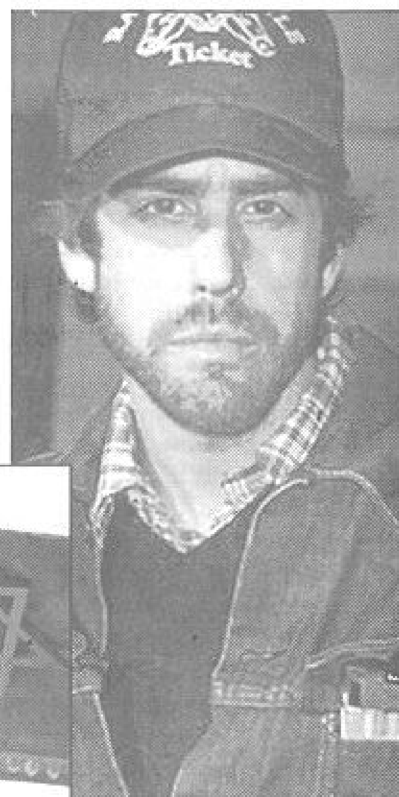
New York Klezmer performers Golem, fronted by sassy Annette Ezekiel have a new album out - Homesick Songs. Annette Ezekiel asking does anyone want to play with her driedel. I made it out of clay, you know. Keeping it real, the album features a Jewish musical journey across Eastern Europe complete with some Jewish swearing.

Golem explain the importance of making their music as authentic as possible:

'Klezmer' was always a derogatory term for a wedding musician in the Old Country, someone who was known for wild music, a vagabond lifestyle and loose morals. On the contrary, 'muziker' was the term for a respectable musician.

When klezmer moved to America, it didn't come clean. The famous clarinetist Naftule Brandwein once performed with his pants around his ankles, and the Barry Sisters were as well-known for their sexy outfits as their vocal harmonies.







Hebrew hunk and all round Semitic stud **Adam Goldberg** has turned 34. The star of Saving Private Ryan and Beautiful Mind made his Jewish mark in film by taking on the lead role in The Hebrew Hammer last year. As Mordechai Jefferson Carver, half-heeb Goldberg gets to save the festival of Chanukah, which the son of an evil Santa Claus wishes to destroy.

Dear Khanomi,

I'm fifteen years old. My brother is constantly taunting me about the size of my breasts. I also think they are too big, and so does my best friend. I have been thinking about having a boob job done and I want to know what does Judaism say about that. My mother doesn't think that it's a good idea, but I have money I saved from summer jobs that I could use.

~Concerned About Size

Dear Concerned About Size,

That's a very good question. Jewish tradition does not completely forbid cosmetic plastic surgeries, but it does not allow them freely. Jewish law prohibits us from causing physical injury (havalah) to ourselves without sufficient justification – so one of the many questions raised by the tradition is whether there is physical danger involved – that is true not only for plastic surgeries, but of many other activities, such as radical sports. Another point the tradition raises is that cosmetic surgery, like all other medical treatments is permissible only for refuah, for healing, for legitimate medical purposes – to correct one's face from the consequences of an accident, for instance, or breasts that big enough that they force the patient's back forward in a unnatural way, causing pain. However, that being said, cosmetic plastic surgery is permissible in Jewish law to correct conditions that are a source of mental anguish – such that it prevents social interaction. The mere desire to improve one's appearance is not, of itself, a "legitimate medical purpose" or seen as "mental anguish" so severe that would preclude someone of social interaction. The third point is that vanity is not the best place for your hard earned money: it won't, believe me, bring you happiness. In your case, I should add you are definitely still growing. Fifteen is far from adulthood. Taking all in consideration, I would not advise breast surgery now. I would advise you to talk to your mother and father about how uncomfortable you are with your brother's improper behavior. And please – don't accept the idea that you are loved for your looks alone. There's a lot more to a girl than her breasts: you have a soul, are intelligent and very capable. Trust that the Will of the Universes made you perfect in the outside, so you can become as perfect as you strive for in the inside. Your personality is what really counts. ~Khanomi

Dear Khanomi

Continued from page 25



instructed in Hitboddedut – a pouring out of one's needs, fears, praises, desires directly to G-d. We each found our own space in the field and had a holy experience talking alone and talking together. When the group reconnected, grown men cried, closed doors opened, experiences were shared and the truest tfilah (prayer) was created.

Another spirited service was led by AJR – The Academy for Jewish Religion, a non-denominational seminary – which conducted a healing circle using Jewish meditation mantras and the Reconstructionist's musical chants. On Shabbat, I ran a women's only shacharit in which we celebrated awareness that women can bring to one another and to prayer. I walked away with from this influential adventure with the hope that our diverse Jewish community, which contains so many shules, schools and chevrei (social circles), can become a role model for Jewish communities internationally by demonstrating that we can reach every Jew by offering a range of experiences in which they may participate.

DEAR KHANOMI is a new and interactive monthly column especially for our readers. Here you can find a fresh Jewish perspective for any type of issue, including love, work, spirituality, money, self-image, family relationships and Judaism. Dear Khanomi welcomes your letters with questions to DearKhanomi@yahoo.com. Names and personal details are changed to guarantee our questioners' privacy.

Dear Khanomi

Dear Khanomi,

I am a thirty-year-old woman, once divorced, and my boyfriend of two years recently proposed. I accepted, but now I am having some doubts. Not only does my fiancé have the same name as my ex-husband, but he also shares some of the same ideologies as my ex. He believes that once we have kids I need to stay home with them, and also thinks that once we are married it will no longer be appropriate for me to hang out alone with any of my male friends. I do not agree with these "ideas". Am I overreacting, or is he being unreasonable?

~An Independent Woman

Dear Independent Woman,

This is a difficult position you are in, but not an unmanageable one. First ask yourself if your fiancé's ideas are influenced by his upbringing or background. Is it the same as yours? Since I don't know what his ethnic background or religious practice entails, I can only provide you with information on a few different cultural traditions. In some cultures such as those in Africa and Iran, it is traditional for men to be the breadwinners and for women to take care of the "nest". In Israeli and American culture the roles are more equal. In Iran, the husband is considered the head of the household and the strict disciplinarian. He expects his family to obey and respect him, and in return his obligation is to support his family's social, spiritual and material needs. Similarly, the traditional values in Africa show that men dominate the socio-economic and political structure of the society. They are considered to be natural leaders, who are superior and born to rule over women. In contrast, Israeli culture demonstrates that both men and women are encouraged to work. This begins after high school where the norm is for both genders serve in the army. And lastly, as you know in American culture, there has been a huge shift in roles since the 1950's that show an increase in the number of women cultivating careers alongside their husbands. Some couples even demonstrate that men take time off work to raise the children.

Having said all that, you and your fiancé should discuss and determine whether he wants you to stay home while he works because he feels obligated to do things the way he was brought up, or because he truly believes that is how men and women should co-exist. Has he thought about supporting a family based solely upon his income? This will determine whether he is being unreasonable or simply trying to keep with tradition. Then express your feelings about what you envision in a marriage and see if you can find a happy compromise. In regards to you not spending time with your male friends after you are married, I would say that it is either a cultural issue or a trust issue. A cultural issue in the sense that he is worried that other people in the community might think adultery is taking place, versus a trust issue where he does not trust you to keep your rendez-vous platonic. When you get married, you form a united family, a nucleus. Your friends are the people you both feel comfortable with and they contribute to the well being of your family. He should be comfortable being around them as well. Either way you need to communicate clearly what your intentions are and see if the two can be enmeshed. I would suggest talking to a family therapist or marriage counselor, or even attend a mini seminar on this subject at the University of Judaism, which they offer every semester. ~Khanomi

By Gabbi Field, Special to Iranian Jewish Chronicle

Successful pluralist adventure

IN EL SALVADOR PUTS THE OLAM BACK IN TIKKUN OLAM



Nine days.

Twenty-seven rabbinical students from nine rabbinical seminaries around the USA. Grassroots sustainable development. Farm work. Text study. Pluralist living. Welcome to the American Jewish World Service's (AJWS) international service mission in Ciudad Romero, El Salvador.

The AJWS is an incredible institution (www.ajws.org), one that understands that the chief existential purpose for wealth in the American Jewish community today should be to benefit persecuted and oppressed people. We have a historical consciousness and collective duty as people once enslaved. This organization is an avenue through which we can live up to our duty to be role models in narrowing the gap between the "have" and "have nots."

This program, which took place in January 2005, was the initiative of a second year rabbinical student from the Conservative movement's JTS (Jewish Theological Seminary), Stephanie Fingeroth in New York. She thought it important that rabbinical students begin to focus their energies as communal leaders, that they not lose sight of their worldly mission: to be a light unto the nations and to pursue justice. This mandate has taken a back seat amongst other agendas such as local communal development and Israel support, and needed to be given a platform.

The AJWS international service mission afforded my fellow rabbinical students and I the opportunity for growth and development on so many levels. We gained awareness of how people in third world countries live and what they have in family closeness and simplicity that we have forgotten. During the conference, the relationship between "other" and "self" was continually shifting and being redefined as we learned about the abuses of the military and America's involvement in peoples' oppression.

Of all the intellectual, spiritual and physical adventures we experienced, I was moved most by the ability of this diverse group to earnestly learn from and give kavod to each other. I myself was there partly to see whether pluralist living was possible in reality, especially amongst those so passionate they were undertaking careers in the rabbinate. I can happily to report that it is not only possible, but also fulfilling, enriching and even necessary.

Each day, shacharit (morning prayer) was led by a different rabbinical college. I took the initiative to sign up the school I attend, The Ziegler School of Rabbinic Studies at the University of Judaism in Los Angeles, for day one. To promote exclusivity of all students including those from Yeshiva University and Hovevei Torah (the first "Open Orthodox" rabbinical college), I suggested a seating arrangement with a mixed section in the middle, a women's section on one side and a men's on the other. This ended up being the model that most groups chose. A It was fascinating to see the Reform students volunteer to sit with mechitzot (divider between genders) and Orthodox men suggest that women lead parts of the service where a minyan (prayer quorum) is not required, such as pesukei d'zimra (verses of song, introductory morning prayers) or Kabbalat Shabbat (receiving the Sabbath).

The most moving service for me was conducted by the Orthodox school. It involved all of us walking out into an open field and being

Continues on page 27

By Deborah Termeie , Special to Iranian Jewish Chronicle



Look Within Yourself

On the eve of Purim I went to the temple for the customary reading of the Megilla. This historic document is read every year on the joyous festival of Purim, and tradition dictates that each and every Jew should be present during its reading. The mere act of hearing the story of Mordechai and Esther is a great mitzvah.

A middle aged woman and her nine year old daughter sat next to me as the Megilla reading began. I could not help but notice the mother repeatedly telling her daughter to keep quite during the reading. But the multiple warnings were to no avail and the young girl was continuously restless, moving around, playing with chairs and pulling and pushing on the mekhitza (a partition placed in observant congregations). The mother, in turn, simply got up and sat in another isle without saying anything else to her daughter. The young girl seemed upset that her mother had left her seat, but remained seated, and did not make noise thereafter. During this whole incident, I tried my hardest to focus and follow with the reading.

Obviously by leaving her seat the mother did not want to be disturbed, which was understandable. However, it was difficult to grasp what came next. As we approached the middle portion of the Megillah, a cell phone rang with a piercing loud, annoying tone that carried over the tired rabbi's voice. The cell phone belonged to the mother, who was now seated in another isle away from her daughter. Instead of silencing the nuisance, she picked up her phone and actually carried on a conversation. Her daughter seemed confused and hurt. 'How could my mother who had just rebuked me for making noise answer a phone call in the middle of Purim services?' One may argue that the phone call may have been an emergency, but that did not seem the case from the tone of the woman's voice and the loud topic being discussed. Now, the mother was not performing the intended mitzvah of Purim, and she was also preventing others from doing so. How else could the young girl interpret her mother's behavior? That the answered phone call was more important to the woman than services and even worse...than her own child?

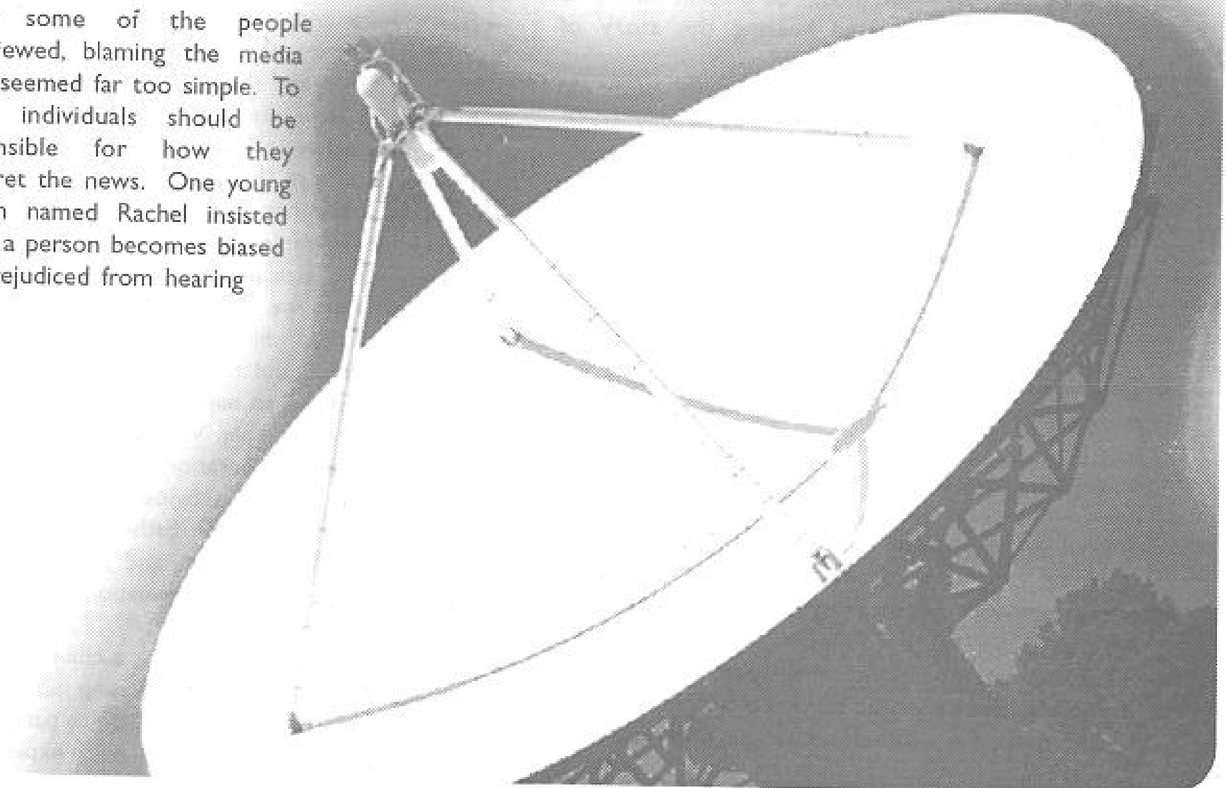
This is an example of how we often make the mistake of not practicing what we preach. Why do we do that? Why are we hypocritical, and what message does that send our children? The confused young girl is our tomorrow, and may well be a future queen Esther. It makes me so happy when I see young girls and boys at the temple. We should embrace and cherish our future generation by encouraging their participation in Jewish activities. Every young girl should be treated as queen Esther and every young boy as the pious Mordechai, and just as they once saved our nation from extermination, so can today's youth in our future.

So I suggest that the next time a child makes noise at the temple, instead of reprimanding him or her, we lead by example and encourage them to partake in the spirituality of the temple and the Jewish experience.

around about the reports with his friends to make it less of an issue. A female friend sitting at the table with Iman said, "People talk about it without really knowing, [people there] still live their lives. They [Americans] don't really look at the big picture." Kourash knows that people are quick to form opinions and make judgments. He said, "The fact that I am Persian, and I look Persian, that is a problem. Every time I talk to someone, I don't say I'm Persian, I say I'm a Persian Jew." Many young Persian Jews worry that the media offers the only impression of Iranians that some Americans may ever get. Iman explained, "I go to USC and I meet a lot of people who don't even know what being Persian is." For young people like Iman, every introduction to someone new brings with it a momentary anxiety that the person has already made up his mind about what kind of people come from Iran.

For some of the people interviewed, blaming the media alone seemed far too simple. To them, individuals should be responsible for how they interpret the news. One young woman named Rachel insisted that if a person becomes biased and prejudiced from hearing a news story, then that is the person's fault, and not the media's. Iman pointed to the President himself, "I am sure he has a mission for the next four years, who knows." Iman implied that the President is slowly trying to build up negativity surrounding Iran to eventually support his plans for future military action. For Kourash, that is exactly what he hopes for. He said, "I honestly think the government is there by your president. When the time comes, just like Saddam Hussien, they'll take him down, so that doesn't bother me." Still, for many, the cause of the problem remains simple. Sarah, who is twenty-one said, "They don't care what they make up as long as they get ratings." Whether a major concern or simply a nuisance, recent coverage of Iran is definitely becoming a strong presence in the lives of young Iranian Jews.

Whenever a people becomes the focus of a flurry of media coverage, the threats of bias and insensitivity come to the forefront. It seems that the best way to deal with this problem is to keep communication open among Persian Jews, and between Persians and non-Persians. The negative swing of recent media coverage shows no signs of changing its tone, and it may be a long time before anyone with Middle Eastern features can completely avoid the stigma. All that can be hoped for is that the majority of Americans are learning to take the news with a grain of salt, and that all people will try harder to judge each person on a individual basis. Until the general population takes on that goal, Persian Jews will have to stay on guard and make their independent viewpoints clear to others.



By Amy Balfour, Special to Iranian Jewish Chronicle

STAMPED BY THE MEDIA

Young Iranian Jews Speak Out About What It's Like To Be From A Place Called "The Axis of Evil"

Recent news about Iran has been less than flattering. Our president has made our country's side of the argument clear, and Iranians living in America are left to come to grips with their own identities. The American media likes to keep the message simple, sometimes too simple. The nuances of a story, such as the distinction between a people and their government, are lost within the crowd of attempts to gain ratings or readership. These are details that in many cases could prevent American residents from having to question themselves or explain to others where they stand.

According to a recent report by Newsday, "Mohammad Farahbakhsh, an Iranian-born American businessman has been charged with smuggling equipment to Iran to aid their ballistic missile programs." The article referred to Farahbakhsh as a "So-called dual citizen." Stories such as this one do not paint a complementary picture of Iranian born Americans. A recent story on CBS reported that, "Two young men and a teenage girl will be lashed for having sex." This kind of report, common during recent months, continues to draw a clear line for non-Persian Americans between "us and them." Most damaging has been recent coverage, like that of the CNN network, of President Bush's contention that Iran is working toward amassing nuclear weapons. According to a recent CNN report, "The Bush administration – skeptical that oil-rich Iran really has a burning need for nuclear power – believes Iran is trying to cloak a covert nuclear weapons program in the guise of a civilian program." This adamant belief by the present administration led Bush in 2002 to label Iran as part of the "Axis of Evil." The overwhelming negativity of recent stories about Iran by the American media creates an overall feeling of animosity and distrust toward that nation. Where does that leave Iranian-born Americans?

At the Coffee Bean and Tea Leaf on Santa Monica and Doheny, a popular hang out for young Jewish Persians, many Iranians were willing to share their reactions to the recent coverage. Lida, a young woman in her early twenties studying with her friend Elham said, "They [the Iranian government] wouldn't let me go to school, I hate them, I don't care what they [the media] say." And Farah, a woman in her thirties said, "I don't believe what they (the media) are saying, so I don't care." Her friend Kourash simply shrugged and said, "What are you gonna do?" Many Iranian Jews feel indifferent to the reports, because they know that the charges are not being made against the Jewish population. They feel the stories don't apply to them. Others are comfortable separating themselves from what they hear because they know they should be skeptical of the media. Some are even happy to hear when the very country that treated them poorly is criticized in the news. Still, not all young Persian Jews can dismiss the reports as easily.

Some young Jewish Persians were worried about the impression such stories will leave on the general population. Elham said, "When I approach people and tell them I am from Iran, I know they will have that stereotype and I will have to get through it." Another young man named Iman said, "It does bother me sometimes, it's more your American friends who talk about it. My white friends mention it and they are worried." He said he tries to joke

the European Cultural Foundation (ECF). Local companies who made contributions included Coca Cola and Royal Court Suites Hotel.

Scheduling the first festival depended more on the political situation than on any other factor. He started planning the RIFF in 2002 – the second year of the intifada.

"Between changes in government, assassinations and Israeli incursions, it was difficult to find the right time for a film festival," he says.

Zuabi raised approximately $400,000 in cash and in-kind donations. He managed not only to bring "Monsoon Wedding" to Ramallah, but 69 other international festival winners as well.

Some films required dual negotiations with European and Israeli distributors. In the case of Pedro Almodovar's Bad Education, the Israeli distributor would not grant permission to the RIFF to screen the film. When Almodovar learned of the decision, he sent his still photographer, Lopez Calzine, to the festival with an exhibit of behind-the-scene photographs from the movie.

Support from renowned filmmakers has been encouraging. Jean-Luc Godard translated his latest film, Our Music, into Arabic and sent it to the festival for screening. Walter Salles sent his producer to talk to attendees about his latest movie, Motorcycle Diaries.

Even in a non-cinema culture, the RIFF managed to attract approximately 1,200 audience members a day, for a total of 7,000 over the duration of the festival.

Zuabi is on-target with fundraising for the 2005 RIFF. The success of the festival is also attracting volunteers and assistance from around the world, so this year the staff as well as the films will be truly international. As for the date, Zuabi hopes that the improved political situation will allow him to avoid the summer, holding the festival either in late spring or early autumn.

For more information on how to become involved in contributing to the festival, submitting a film or purchasing tickets, please contact the RIFF at info@ramallahfilmfestival.org or visit the website at www.ramallahfilmfestival.org.

On The Net

Only in America

Only in America... do drugstores make the sick walk all the way to the back of the store to get their prescriptions while healthy people can buy cigarettes at the front.

Only in America... do people order double cheeseburgers, large fries, and a diet coke.

Only in America... do banks leave both doors open and then chain the pens to the counters.

Only in America... do we leave cars worth thousands of dollars in the driveway and put our useless junk in the garage.

Only in America... do we buy hot dogs in packages of ten and buns in packages of eight.

Only in America... do we use the word 'politics' to describe the process so well: 'Poli' in Latin meaning 'many' and 'tics ' meaning 'bloodsucking creatures'.

Only in America... do they have drive-up ATM machines with Braille lettering.

Ever Wonder...

Why the sun lightens our hair, but darkens our skin?

Why women can't put on mascara with their mouth closed?

Why don't you ever see the headline "Psychic Wins Lottery"?

Why is "abbreviated" such a long word?

Why is it that doctors call what they do "practice"?

Why is lemon juice made with artificial flavor, and dishwashing liquid made with real lemons?

Why is the man who invests all your money called a broker?

Why is the time of day with the slowest traffic called rush hour?

Why isn't there mouse-flavored cat food?

Why didn't Noah swat those two mosquitoes?

Why do they sterilize the needle for lethal injections?

You know that indestructible black box that is used on airplanes? Why don't they make the whole plane out of that stuff?

Why don't sheep shrink when it rains?

Why are they called apartments when they are all stuck together?

If con is the opposite of pro, is Congress the opposite of progress?

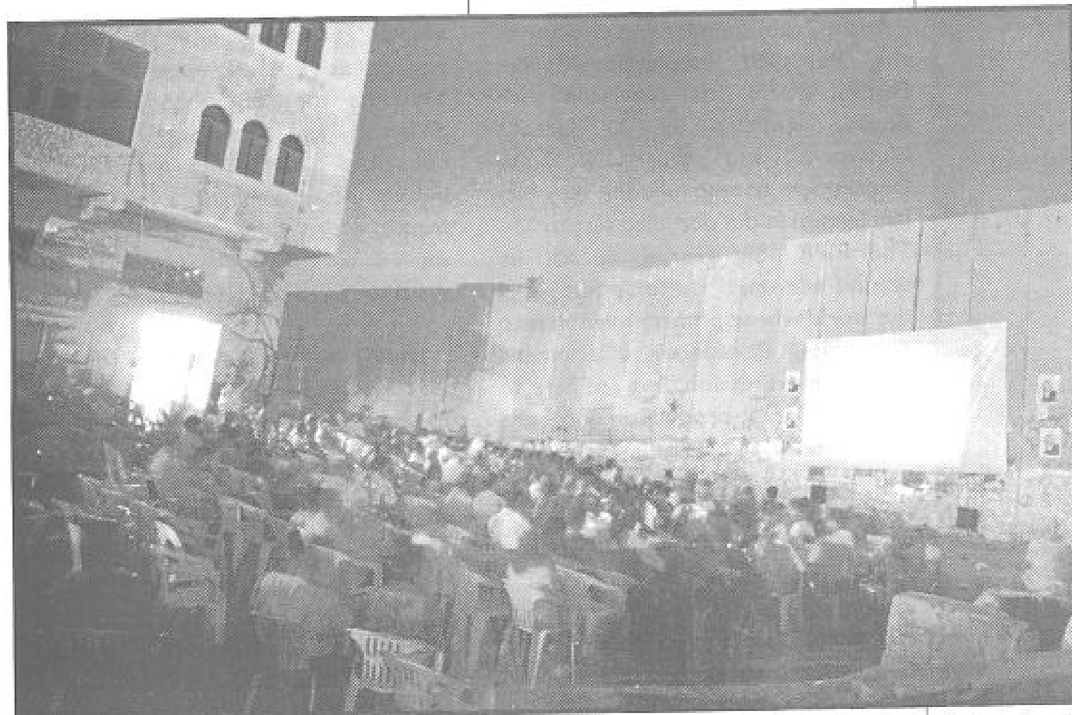
If flying is so safe, why do they call the airport the terminal?

Best), which he shot with a 3-chip digital camera. Hilu, in his mid-20s, is now enjoying his award; a scholarship to the Master's program at the National Film and Television School in London, whose alumni include the director Stephen Frears.

Another exciting festival event was a short-story competition on "The Moment I Grew Up," which was opened to 40,000 Palestinian High School students. The seven girls and one boy who won top prizes attended a Master Class workshop during the festival that helped them develop their stories into screenplays. In June of this year, the children will direct and shoot the screenplays under the sponsorship of Channel 4, the largest private television channel in the UK. The finished films will then premiere on Channel 4 during primetime.

The theme for the contest in 2005 will be "The Road Ahead." Britain's The Script Factory will open an outlet for Palestinians by working with the children to develop their stories into scripts.

The RIFF also sponsored an animation workshop for children selected from the Al Amary and Qalandia refugee camps. This program was funded by the British Council, the Tamer Institute, Gaslight Productions from Northern Ireland and Jersusalem Educational TV.



Zuabi is hoping that these programs may one day inspire more filmmaking within the Palestinian community itself.

"Every year, there is just one 'big' Palestinian film," he says. "This year it was Paradise Now by Hany Abu-Assad, which won the Blue Angel Award in Berlin. But although the filmmaker is Palestinian and the subject is Palestinian, the production is completely European."

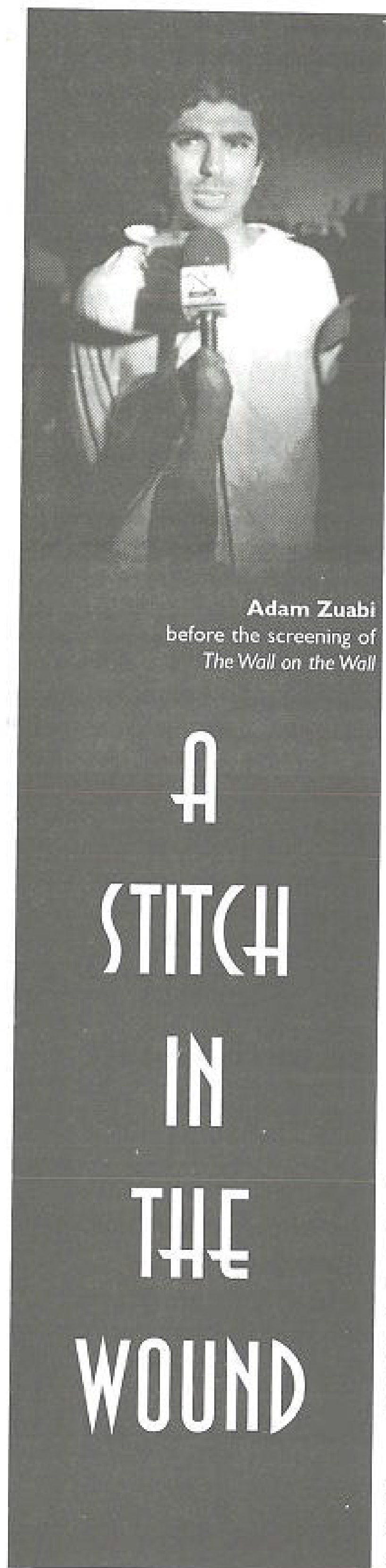
Most Palestinian filmmakers, he says, are former journalists and their films tend to "feel like journalistic reports. But there is a new generation that has gone to film school and these 30-something artists are beginning to produce some interesting work."

Zuabi himself was accepted to New York University's graduate film program, but deferred owing to a family emergency that took him to Italy. After acting as an assistant for Scala, he began working for the Association of Italian Directors and Producers (AIP). He dreamed up the idea for RIFF, he says, while attending the Venice Film Festival.

"I was privileged to be at a premiere of Monsoon Wedding, and Mira Nair (the director) was sitting five seats away from me," he recalls. "This brilliant movie inspired the audience to break into applause, as if at a jam session. I knew right then that I wanted to bring the film home to Ramallah. That night in my hotel room, I wrote the first draft of my proposal for the RIFF."

He began by getting support from the AIP, and soon his life was a whirlwind of attending festivals, consulting with festival directors and meeting with potential sponsors. The novelty of the RIFF has aided Zuabi in raising funds. Last year's festival was sponsored by such prestigious organizations as Europa Cinemas, The Spanish Cooperation and General Consul of Spain in Jerusalem, the United National Development Program (UNDP) and

By Alison Marek, Special to Iranian Jewish Chronicle; Photos: Calzine Lopez



Adam Zuabi before the screening of *The Wall on the Wall*

New Palestinian Film Festival Is Ready for a Second Year of Life

In one of the bloodiest regions of the globe – where misunderstanding and miscommunication can be deadly – Adam Zuabi, founder and director of the Ramallah International Film Festival (RIFF), has convinced such diverse entities as Al Jazeera Networks and the U.S. State Department to help fund the very first film festival in the occupied territories. The RIFF, now gearing up for its second edition, is the only festival in the world whose primary mission is to give young Palestinians a cinematic outlet for expression. "We are here to encourage local production and build audiences for the future," says Zuabi.

Born 30 years ago in Jerusalem to a Jewish mother and Palestinian father, Zuabi has personal reasons for wanting the festival to succeed. "I had to ask myself at an early age, am I going to suffer from schizophrenia, or am I going to accept both (of) these different cultures as part of my whole?" A typical day might start by meeting in Ramallah with potential investors, and end with an evening sipping coffee in a Tel Aviv café with friends. Traveling between these two worlds can be distressing, he says, because it becomes clear "just how comfortable a life most Israelis have and how much the Palestinians are suffering." The festival is a way for him to share the riches of one part of his heritage with the other.

Zuabi was inspired by the power of cinema at an early age. His father breeds and judges Arabian horses who are sometimes cast in local films. At the age of 7, Zuabi accompanied his father to a film set in Jerusalem where he was "enchanted" by the sight of adults recreating biblical stories, almost as if they were children. Watching the grips, the gaffers, the director and assistant directors convinced him to be a part of that world. After obtaining a law degree from the University of Birmingham, he moved to Italy and worked as an assistant to the director Ettore Scola.

Until the RIFF, his passion for film was not something that many Palestinians could share. With only one 35-mm projector in the entire region, most Palestinians have never seen anything other than pirated versions of Hollywood blockbusters. In contrast, the RIFF presented almost 100 films from around the world over the course of 5 days, exposing audiences to filmmakers as diverse as Italy's Nanni Moretti, India's Mira Nair and France's Jean-Luc Godard.

Just as important as the big-name films, however, were the competitive screenings by first-time filmmakers of Palestinian descent. Many of these films reflected the young people's concerns with life under occupation. Menem Adwan's documentary, "About the Other," for instance, was a conversation with an Israeli photographer about perception and the unwillingness to change an established point of view.

First prize in the competition was taken by Raed Al Helou for his poetic film "La'alo Kheir" (Hopefully, for the

and the "Jew as a master controller" stereotype that became popular from the Protocols. The stories look like any other fairy tale from the time. Only once in a while, instead of using trolls, witches or dragons, the villain will be a Jew. The rest of the story seems about the same.

It gives the Jews supernatural powers, like Gypsies. And rather than kidnapping princesses, they suck the blood out of children – surely a tale of supernatural fear more than anything. Perhaps these were common in the unscientific, superstitious times of Medieval Europe. And yes, these stories led to Jewish exiles, lynchings, and tortures under the Inquisition. But surely no one believes these fairy tales anymore, do they?

Blood Libel in the 21st Century

The most serious Blood Libel I ran into was around April 6, 2002. In San Francisco State University, the Muslim Student Association, General Union of Palestinian Students, and the Associated Students put up an advertisement for their Anti-Israel rally on April 9.

The flyer was pretty ugly, but ugliest of all was the picture of a soup can in the upper right corner. There was a baby with a drop of blood, and the inscription: "Palestinian children meat: made for Jewish rites under American license."

"Rites" is a word referring to religious ceremonies. So the implication is clear: Jews are using the blood and bodies of Palestinian babies for religious ceremonies. Just like the Europeans of the Dark Ages always said. Right there in politically correct, multicultural, anti-racist (unless its racism against Jews) San Francisco. In the 21st century.

The people who put up the posters denied that they knew about the "blood libel" implications. They were just "given" the flyers, and told to put them around campus. They even had the gall to imply that maybe their supplier was a Zionist trying to make them look bad!

But the blood libel has been becoming increasingly common in the Islamic world. Borrowing these myths from Europe, certain Arabs have been publishing detailed stories of these Jewish rituals. In 2002, Al-Riyadh, the Saudi Arabian government newspaper described a needle-studded barrel in which a 9-year old victim would be slowly drained of blood for the use of Jewish "vampires." And we wonder why there's hostility between Israel and the Arab world; with these kinds of caricatures being spread, how could there ever be peace?

The Truth of the Matter

Now I admit I am not much of a cook. And though my mother sometimes suggests I should learn, she never once allowed me in the kitchen during Passover, except to carry food from Point A to Point B. So maybe she does put gentile blood into the food and I am unaware of it. But I doubt it.

It goes against every Jewish dietary law to ingest blood. Especially human blood. The blood libel has absolutely no basis in reality. Conjured up out of pure human fantasy, it nevertheless has stimulated anti-Semitic hatred and violence. How do you argue something so non-sensical? I have no idea; when a "critic" of the Jews brings up the blood libel, there is no logical argument that could dissuade him; such a person is already well beyond logic. ➾

By Benjamin Epstein, Special to Iranian Jewish Chronicle

Anti-Semitic Mythology

One of the funny things about writing for a magazine is the time lag between the date when I actually write a column, and the date, many months later, when I see it appear in the journal. Publications are so much better organized than my own life; articles are arranged months in advance, and I can barely think two days ahead. It is an interesting sensation to open the latest issue and say to myself: "how long ago was it since I wrote that?"

This puts me in a dilemma, because I desperately want to give myself a shameless plug. I am having a stage reading of my play, "Western Classics" on Wednesday, April 13, hosted by First Stage at the Methodist Church on Highland and Franklin. Naturally, I would like to invite everyone to be there, so they can meet me, and more importantly, see this brilliant comic three act play I wrote. Who knows, maybe someone will want to sponsor and invest in this thoroughly amazing and unique work that would make the great Andrew Lloyd Weber green with envy (Or so I tell myself).

But I realize that by the time my column is printed, it may very well be May or June, and the play will be a long-forgotten event of the distant past. So how do I plug myself? What is the answer to the dilemma? Perhaps I should submit "errata" on one of my earlier columns, and replace some dull paragraph where I talk about life, truth, and happiness with a much more important column to advertise my show. After all, this is Los Angeles.

To be honest, I actually wrote the above three paragraphs for two reasons. The first is, of course, the shameless plug. The second is because this next anti-Semitic myth I am going to write about is not easy to introduce through personal experience. I did have a couple experiences with this myth. One I will get to at the end of the article, and the other involves someone I am friends with, but I do not want to embarrass her by telling that story.

This myth is absurd by modern standards, but on the other hand, it may very well be the most significant of all the anti-semitic stories. It does not pull any punches, that's for sure.

MYTH#6: BLOOD LIBEL

Any student of literature who is willing to stray from the beaten path will stumble upon stories by great writers that will no doubt embarrass most English teachers. Take the fairy tales from the brothers Grimm, for instance. When you are done reading the old, pre-Disney versions of Cinderella, the Frog Prince and Sleeping Beauty, you may stumble on a story about a young child sold to "the Jews" who bled the child to death, mangled the corpse, and did other nasty things. But fortunately, the townsfolk got wise to "The Jews" and drove them out, or killed them all.

Or maybe you will read some of Geoffrey Chaucer's Canterbury Tales. Your English teacher had you read the comic romance of the Miller's tale, or the early feminism of the Wife of Bath. But he probably did not assign the tale of one of the Nuns, who told of Jews stealing away another child and draining its blood.

Whether the blood libel is used to claim Jews use human blood to bake Matzo for Passover or hamantaschen for Purim, this is an ancient myth that dates back centuries. The Jewish virtual library has dozens of blood libel stories, and they follow a number of consistent themes.

Sometimes the Jews murder children. Other times, they spoil the holy sacrament of Christians (In one story, the Jews convince a fisherman to use the sacrament as bait to catch fish). Or they are false converts to Christianity and bear children born with bloody hands.

Looking through these tales dating back to the Middle Ages and the Renaissance, one can notice a certain difference between them


Street of Beirut

promising, Ross argued that the current potential for peacemaking is limited because the current dialogue has not broached the big three issues: "borders, refugees and Jerusalem." Yet, he did view the passing of Yasser Arafat as the removal of a great barrier to peace. Ross said Arafat was an "impediment to reform" under whom "there was no potential for change among the Palestinian people."

Ross portrayed Arafat's successor, Mahmoud Abbas, as a leader who sincerely believes in ending the violence and improving the lives of the Palestinian people. He also gave great credit for the improvement in the situation to Egypt's increased involvement, describing Egypt "as liberated by Arafat's death."

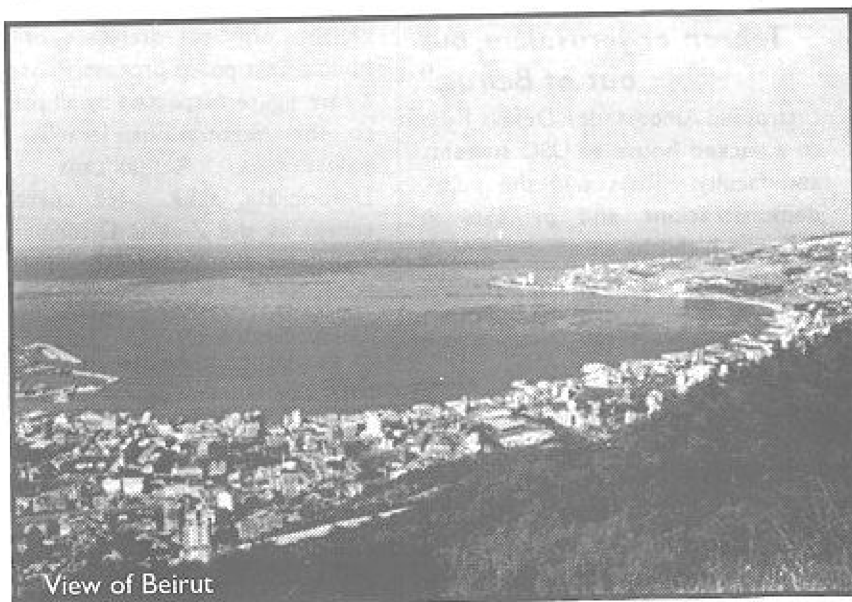
Ross went on to outline four critical recommendations for ultimately brokering lasting peace between the Israelis and Palestinians. First and foremost, the ceasefire agreement must be secured. Ross asserted that the United States must help both sides develop a common definition of the obligations through a professional coordinator and remove any ambiguities as to what is or is not permitted in the ceasefire and what repercussions there are for violating it. "If ambiguities are not removed from the obligations, the ceasefire will unravel," Ross warned.

Second, the decrepit Palestinian economy must improve. Labor-intensive jobs that meet the real needs of the Palestinian people must be created. He suggested Palestinians work on the construction of housing units funded by "oil-rich gulf states" as a means of improving their economy and meeting their daily needs.

Third, Ross cautioned that the single greatest threat to the ceasefire is Iran. He stressed that the United States must work with the British to make it clear to the Iranian government that there is a cost to circumventing the peace process. Ross also warned that an Iranian nuclear weapon would compel Egypt and Saudi Arabia to try to keep peace for leadership in the Muslim world by pouring untold resources into their own nuclear programs.

Finally, Ross emphasized that America must "get back in the diplomatic game and help both sides realize what has to be done." "There has to be a high degree of American activism," he said. "The President himself has said that we cannot rest until we solve this conflict." Ross expressed his belief that "lasting peace cannot be reached without American involvement."

"This issue is time-sensitive," Ross warned. "If we lose this moment, it will be ten more years before we get another moment like this."


View of Beirut

By Sam Yebri, Special to Iranian Jewish Chronicle



KNOWLEDGE = RESPONSIBILITY

Dennis Ross Speaks at USC

"The most important developments in the Middle East are not coming out of Baghdad, Tehran or Jerusalem, but out of Beirut," stressed Ambassador Dennis Ross to a packed house of USC students and faculty. Ross said the public demonstrations and protests in Lebanon highlight an atmosphere of change that is brewing in the Middle East, where more and more individuals are less fearful of authority and more emboldened to speak their minds. Ross asserted that this movement is growing throughout the Middle East and has even drawn strength from the "Orange Revolution" ushered in by Viktor Yushenko's victory in the Ukraine.

Dennis Ross served as Middle East envoy and chief peace negotiator under Presidents George H.W. Bush and Bill Clinton. Widely recognized as the principal architect of the Middle East peace process, Ross was a rare figure respected by all parties to the negotiations, Israelis and Palestinians, Republicans and Democrats, alike. He currently serves as the Ziegler Distinguished Fellow at the Washington Institute for Near East Policy. His new book, "The Missing Peace: The Inside Story of the Fight for Middle East Peace," has been acclaimed as the definitive work on the peace process. His recent daylong visit to the University of Southern California was co-sponsored by USC Law School, USC Hillel, USC School of International Relations, and Caravan for Democracy.

Ambassador Ross reiterated that the United States must be involved to secure lasting peace between the Israelis and Palestinians. He criticized President Bush's policy of disengagement that contributed to four years of turmoil and the deaths of over one thousand Israelis and two thousand Palestinians. Nevertheless, Ross did say President Bush deserved "high marks for creating the same standard for ourselves and for the Israelis on the issue of terror."

When asked how optimistic he was of the recent ceasefire and progress towards peace, Ross suggested that "right now there is potential not so much to make peace, but to end the war." Although he acknowledged that the recent steps taken by both sides were

he told them they had his full support. "All the critics, all the bleeding hearts - let them criticize me," he said, referring to both domestic and international criticism in the media. When questions were directed at the pilot who dropped the bomb, asking how he slept at night, Halutz stepped in and said that as the person who authorized the bombing, he slept well.

That prompted a campaign to "bring Dan Halutz to justice," including a petition by the refusnik support group Yesh Gvul in 2004 to have a criminal investigation initiated by the IDF, and an injunction that was filed to have him suspended from duties, which was rejected by the Israeli Supreme Court. Yesh Gvul vowed to take action to have international tribunals investigate Halutz for war crimes.

"I don't think that there is any court to which we have to give an accounting," Halutz told the newspaper Haaretz in 2002. There were two aspects of the mission: "First, a perfect positive result because we hit the person. The second result, for which we said we were sorry, is that uninvolved civilians were hurt."

Halutz has been adamant that it is legitimate to strike at "mega-terrorists," knowing that there will be civilian casualties, but says that there is no formula for determining "acceptable losses" of unintended victims.

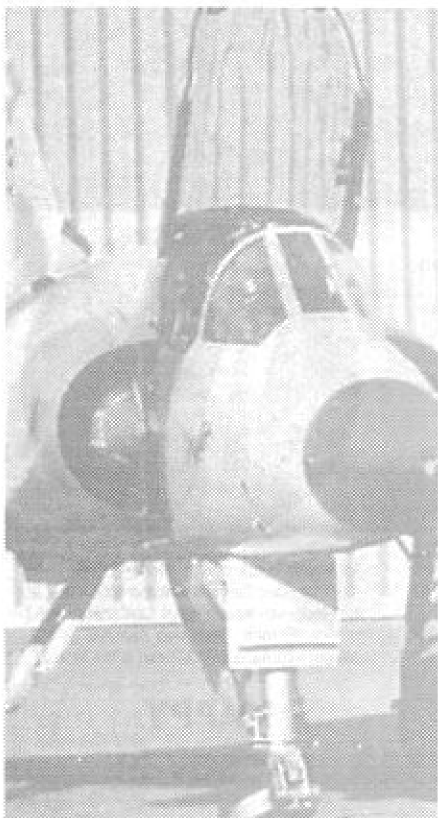
Yachad Party members have been critical of Halutz's appointment. Knesset Member Yossi Sarid commented that his nomination was a historic event, "because for the first time the IDF is headed by someone who sleeps well at night" after innocent people are killed. Knesset Member Ran Cohen said the appointment violates the IDF's "purity of arms" code.



■ *By Mike Moralis, Special to Iranian Jewish Chronicle*



MAJOR GENERAL DAN HALUTZ



The February appointment of Deputy Chief-of-Staff Major General. Dan Halutz as Chief of Staff of the Israeli Defence Force (IDF), effective in July, is a logical career move for the 56-year-old pilot and former air force commander who is considered a close family friend of Prime Minister Ariel Sharon.

Both his parents immigrated to Israel as children, his father from Iran and his mother from Iraq. Halutz is the first air force officer to hold the top IDF post, and his appointment signals new recognition that air power is central to Israel's plans for security, including location and elimination of terrorist threats. Halutz flew more than 80 operational missions during the 1968 War of Attrition and the 1973 Yom Kippur War, and shot down several enemy aircraft.

Halutz will step into the top military job at a time when the IDF will have to cope with the planned Israeli withdrawal from the Gaza Strip and northern West Bank settlements. It is also likely that he will have to address the need for a potential air strike to counter Iran's nuclear threat.

Early this year while on a trip to England, Foreign Minister Silvan Shalom said that Iran was only six months away from having the knowledge to build a nuclear bomb. An analyst at the Jerusalem Centre for Public Affairs said that aside from disengagement in Gaza, Halutz's main task will be dealing with "a nuclear Iran."

In March, Secretary of State Condoleezza Rice denied claims that the U.S. supports plans for Israeli military strikes on an Iranian site suspected of being involved in nuclear weapons development, including the Natanz uranium enrichment facility. However, the Sunday Times has reported that Israel's cabinet has approved plans for a combined air and ground attack on Iran's nuclear installations if necessary.

There are an estimated two dozen facilities in Iran related to nuclear development. The 1000-megawatt nuclear reactor being built at Bushehr with Russian assistance is a priority target, and last fall there were reports that the IAF had been practicing attacks on a scale model of the plant, built in the Negev desert. In 1981, the Israeli air force destroyed the Osiraq power plant being built in Iraq with French assistance.

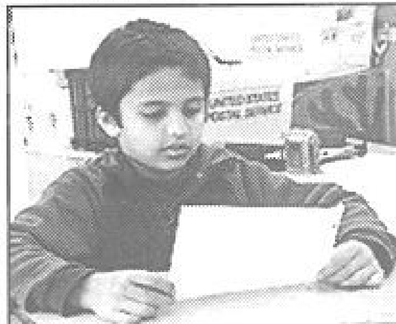
In an interview published in 2004 by Yediot Aharanot, Halutz pointed to Iran's view that Israel "must be wiped off (the face) of the earth, a nuclear capability should worry (us)," he said. Israel will wait for international pressure to control Iran's nuclear threat "until we reach the point in which we shall have to rely on ourselves."

Halutz, who was commander of the Israeli air force from 2000 through 2004, became a controversial figure due to his use of blunt language after authorizing a "targeted killing" in which a one-ton bomb dropped in a residential Gaza neighborhood in 2002. This operation killed Hamas militant leader Saleh Shehadeh, his wife and children, as well as several other Palestinians, mainly children.

Halutz called the mission a success, triggering a media frenzy. When Halutz met with the air force personnel involved in the mission,



apartments, with little money to live off, their children can't go to school, and they can't work because of Austrian laws, while they're waiting for their visas."



Leonard Glickman, President of the Hebrew Immigrant Aid Society (HIAS), said since 1983 his organization has been at the forefront of aiding Iranian Jews fleeing Iran. Specifically HIAS has helped them obtain transit visas to Austria, complete U.S. immigration applications, and provided educational and social services to them while they wait in Vienna for their visas, said Glickman.

"We feel we have been very successful in keeping the Vienna pipeline open for Jews and other Iranian religious minorities through a very challenging period for the U.S. refugee program," said Glickman.

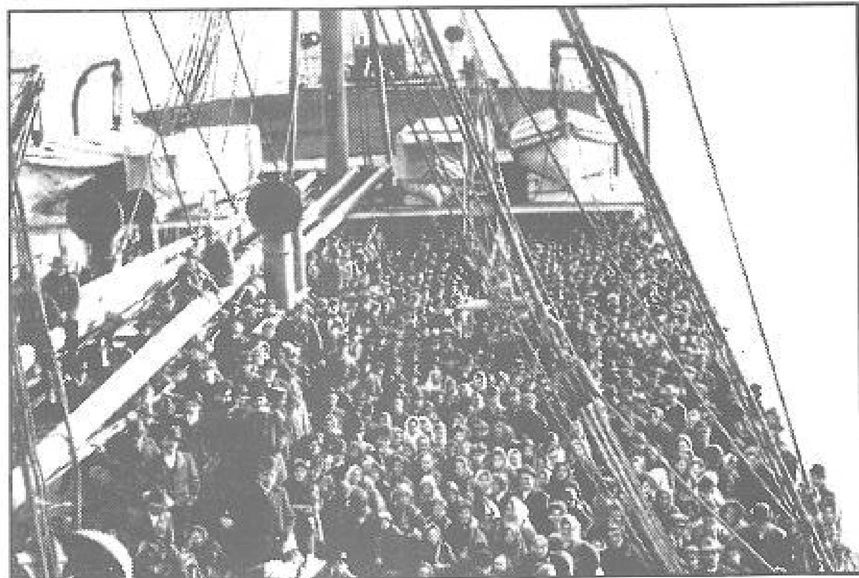
In the last 21 years HIAS has assisted a total of 14,200 Jews from Iran to immigrate to the United States and in 2004 alone aided 225 Iranian Jews in resettling here said Nastaran Afari, a HIAS representative in Los Angeles.

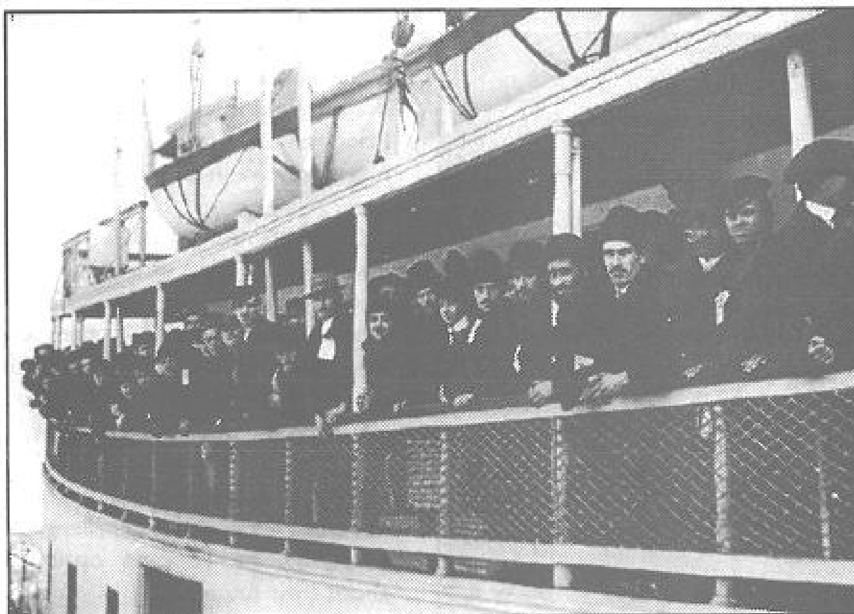
Currently nearly 15,000 to 20,000 Jews are still living in Iran, with the majority residing in the U.S. and approximately 30,000 Iranian Jews now live in Southern California, according to records from various local Iranian Jewish organizations.

Javaheri said that while his family has faced a number of challenges in resettling, he remains optimistic about their future.

"My hope is that my children will be able to get a proper college education and have better lives here," said Javaheri. "I know that I'll be able to find work soon but my wish is to be able to take part in volunteer community work here just as I'd done back in Iran for 35 years".

Karmel Melamed is a nationally published freelance journalist in Southern California. This article originally appeared in the Jewish Journal of Greater Los Angeles. Comments welcomed: karmelmelamed@yahoo.com





national Jewish leaders in Iran, said he has been surprised and disappointed with the in-fighting between many Iranian Jewish groups in Southern California.

"From my own immediate impressions, it seems as if Iranian Jews here are not as close as the Jews in Iran were," said Javaheri. "Many of our old Jewish traditions and values have been carried on in a limited basis here or not even practiced in certain circles".

The Javaheris and other new Jewish immigrants from Iran said amidst their difficulties in getting resettled, they have been grateful for the help given to them by the Jewish Vocational Service (JVS), Jewish Family Service (JFS) and other agencies affiliated with the Jewish Federation of Greater Los Angeles.

Elham Yaghoubian, one of four Persian language speaking counsels at the JVS, said the JVS has in the last 4 years aided approximately 200 to 300 new Iranian Jewish immigrants to locate adequate work and restart their lives here more rapidly.

"We refer them to appropriate ESL (English as Second Language) classes and vocational training," said Yaghoubian. "We also train our clients in job search techniques and provide job referrals".

Iranian Jewish immigrants struggling to make a living have also received support from local Iranian Jewish groups. Most notably the Torat Hayim Center, the Eretz-SIAMAK Center and the Hope Foundation have formed the 'Caring Committee' in order to temporarily subsidize some monthly expenses the new arrivals struggle to pay.

"Those that have just come from Iran expect the local Iranian Jewish community which is more established to support them but this isn't always easy because each organization here has limited funds available to help these people," said Manizheh Yomtoubian, co-founder of the Eretz-SIAMAK Center in Tarzana.

Organizations within the Caring Committee have helped Iranian Jewish immigrants to pay for rent, groceries, medical and legal bills, transportation, school tuitions and offered counseling for those facing depression because of their immigration, Yomtoubian said.

"Last year we had a one girl that was so depressed because she didn't have anyone here that she wanted to return back to Iran," said Yomtoubian. "Also some who are over 35 have family problems because they have difficulty learning English and have to depend on their children".

Yomtoubian also said the organizations within the Caring Committee are not only seeking donations but also support from those in the Jewish community that are able to provide temporary housing and work opportunities for new Jewish arrivals from Iran.

"More than money we need people that can give these new immigrants good paying jobs or rent a guest house or room to them during a short period," said Yomtoubian. "We would also like more help from the Iranian American Jewish Federation for these new immigrants from Iran".

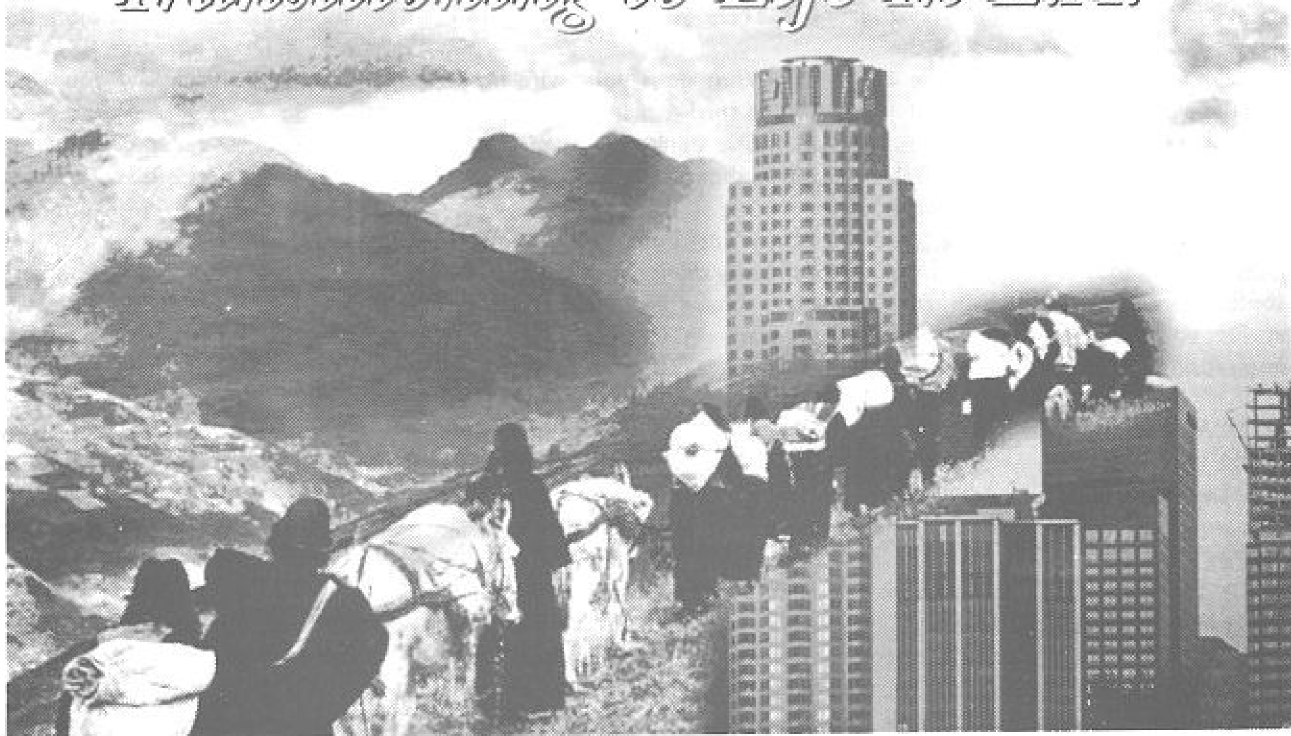
Local Iranian Jewish leaders said that while Jews continue to flee Iran in recent years, the number of those admitted to the U.S. have significantly decreased as a result of strict U.S. immigration laws following the September 11th attacks in 2001.

Mahvash Javaheri said her family spent almost seven months in Vienna, Austria waiting for U.S. immigration applications to be processed, and witnessed first hand the difficulties Iranian Jews are facing there.

"We were lucky enough to live with friends in Vienna and live off our savings," said Mrs. Javaheri. "Most Iranian Jewish families are living with four to five people in one bedroom

By Karmel Melamed

New Iranian Jewish Immigrant Family Reflects on Challenges of Transitioning to Life In L.A.



They left behind almost everything in Iran; their home, business and friends yet the Javaheri family, like many other new Iranian Jewish immigrants, have been trying to start their lives over again with the help of local Jewish groups.

Jahangir Javaheri, a businessman in the pharmaceutical industry in Iran, along with his wife Mahvash and two teenage sons have only been in Los Angeles for four months but are trying to adjust to their new environment despite facing many obstacles.

"We left Iran because we realized that our entire family had left Iran and we decided there were more opportunities for our sons here," said Javaheri. "But it's not been easy, people like us that have just immigrated to this country must start over with almost nothing".

For centuries Iran was home to one of the oldest Jewish populations in the world, yet the downfall of the late Shah of Iran's regime initially sparked a mass exodus of Jews from that country in the late 1970's and early 1980's. Since then Jews have continued to flee Iran's totalitarian Islamic fundamentalist regime seeking religious freedom and better economic opportunities in the United States.

Javaheri said his family and the majority of new immigrants from Iran primarily have difficulty learning English and have financial troubles because the currency exchange rate now is currently 900 Iranian Rials for every U.S. Dollar.

"You're not left with much when you exchange your currency and of course being able to speak the language here has been a challenge," said Javaheri. "Since we've moved here my wife and I have been taking English classes at O.R.T. four times a week at nights which has been very helpful".

Javaheri, who was also one of a few

LD: How much does your religion influence your music?

MM: I think it influences it a lot because my religion is such a big part of me so everything that I do, including my music is heavily influenced by religion.

LD: Who are your musical influences?

MM: Now I don't listen to so much music. The music that I'm making now is basically a build up of all the music I used to listen to before I became religious. I don't know if I have any fresh musical inspiration, but from my past it was a lot of Bob Marley. Even when I hear it for a second now, it gives me a re-inspiration musically. To hear someone singing with so much truth in his voice; that was always an inspiration to me.

LD: Who writes your music?

MM: I write all of the lyrics and my bass player and I share in writing the music.

LD: Describe the role religion plays in the life of your family.

MM: The rest of my family is not very religious. They are Jews that have faith, but they don't hold by all the laws. Although, my mom is becoming more religious.

LD:What do your friends and family think about your newfound religious beliefs and your new career?

MM: They think it's a great thing at this point. They are very supportive and have been.

LD: Where do you see yourself in five years?

MM: I still see myself doing music but also having more of a life. Right now, the music is totally encompassing us. We're playing a lot so it's hard to spend as much time with my wife and learning and all the things that keep you rejuvenated. So I would say I'd still want to do my music, but focus also on having children and having a life and everything else.

LD: How long have you been married?

MM: Since August.

LD: Mazal Tov!

MM: Thank you!

LD: What does your wife make of all of this?

MM: She thinks it's good. She is positive about it.

LD: What does the Lubavitch community think about your music?

MM: They're very supportive. My community in Crown Heights and Lubavitchers all over are super-supportive. Just tonight a Rabbi from Malibu came to learn with me just before the show and that's the type of thing Lubavitch is. The show tonight… it really felt like a family. We've been playing all over the country for two months, but when we play in L.A. it feels like a network of people that just feels like a family. That's what Lubavitch is like. Everywhere I go, I call the Rabbi up and he comes. It's super-cool.

LD: Do you find any challenges in balancing an observant Jewish life with your music career?

MM: The laws you can follow because you just make them a part of who you are. You don't give any leeway on them. No playing on Shabbat, no matter what. If a woman comes to shake my hand after the show, I just nicely have to say, 'No, I'm sorry I can't, it's a law. You can't touch.' So I try to explain it to people. The laws I'm pretty strict with. It's just a part of me. It's not so hard. It's like talking to someone who keeps kosher and you say to them 'You've never had a cheeseburger?' They don't know what it tastes like because keeping Kosher is a part of them.

LD: I thank you for your time and wish you success in your music career.

MM: Thank you for your support.

**Information on Matisyahu's life and background provided by Jdub Records.*



By Lisa Daftari, Special to Iranian Jewish Chronicle

Backstage Interview with Matisyahu... Hasidic Reggae Superstar



Matthew Miller was born in West Chester, Pennsylvania on June 30th, 1979. Following his birth, his family relocated to Berkeley, CA and eventually settled in White Plains, NY. Growing up, like many other Jewish parents, Matisyahu's parents sent him to Hebrew school a couple of times a week, but like many kids, he resisted the additional school hours and was frequently threatened with expulsion for disrupting the lessons.

By the age of 14, Matthew slid comfortably into the laid-back lifestyle of a teenage hippie. Having fallen in with the "Dead-Head" crowd, he grew dreadlocks and wore his Birkenstocks all winter long. He played his bongos in the lunchroom and learned how to beat-box in the back of class. By 11th grade, despite his carefree days, Matisyahu couldn't ignore the void in his life. After nearly burning down his chemistry class, he knew his mission must begin immediately. He decided to set off on a camping trip in Colorado. Away from his suburban life in White Plains, Matisyahu had the opportunity to take an introspective look at himself and contemplate his environment. It was there in the awe-inspiring landscape of the Rocky Mountains, that Matisyahu had an eye-opening realization: there is a G-d.

A person who was once skeptical of authority and rules, Matisyahu began to explore and eventually fully take on the Lubavitch Hasidic lifestyle. He thrived on the discipline and structure of Judaism, making every attempt to abide by Jewish Law. The Chabad-Lubavitch philosophy proved to be a powerful guide for Matisyahu. It surrounded him with the spiritual dialogue and intellectual challenge he had been seeking for the past decade. The turmoil and frustration of his search subsided, and now, two years later, Matisyahu lives in Crown Heights, splitting his time between the stage and his yeshiva.

Combining the sounds of Bob Marley and Shlomo Carlebach, yet remaining wholly original, Matisyahu's performance is an uplifting, powerful experience for all in his presence. Even the most pessimistic in his audience are inspired by his ability to so honestly convey such delicate topics as faith and spirituality. It is his dedication to his belief and openness to others that compels one to respect his artistry and message. It's in that fleeting moment when our skepticism melts and our souls open up, that Matisyahu enters with his booming sound of faith.*

LD: How and when did you find Judaism?

MM: I became religious four years ago in 2001. I always believed in G-d and as I got older I began feeling stronger about religion and felt stronger in my faith. As I went through more struggles and more through life, the way I was dealing with it was trying to have more faith. Eventually the faith wasn't enough. I wanted a lifestyle that would really harbor spiritual growth. As much as I tried to do that on my own, I kept getting stuck in different traps and I felt like becoming religious gave me a way to break through.

By Julia Nissim, Special to Iranian Jewish Chronicle

Passover Top Ten

Forego the bread and bring in the matzah folks, it's that time of year again. It's time for popovers instead of pastries and "K for P" products for all. The mere name, Passover, suggests it might be a holiday you could skip, you know, just let it pass you over. Yet, it's actually a sacred week that gives meaning and sustenance to the Jewish people. We triumphed as an Israelite Nation, freed ourselves from bondage, survived forty years in the desert through faith and determination (plus a little help from above) and then gave everyone a little gift I like to call The Ten Commandments. Of course, that doesn't mean it's illegal to joke around about it...

The Top 10 reasons why nobody lets Passover "pass them by."

10 It's a family thing. All 78 of your closest sister's, cousin's, friend's, neighbor's and pet's offspring gather around the table for a beautiful Seder.

9 Executives from Wonder Bread, Entenmann's, Panera and millions of other bakers and bread smiths attend their religious institutions in record numbers over the week to thank the heavens there were only eight plagues and eight days out of the year where we remember them...

8 It unites different faiths as we try to pawn matzah off at lunch to our non-Jewish friends and coworkers who swear they "love it."

7 Trendsetting is the name of the game...doesn't Passover's dietary restrictions remind you of a new fad diet that, not to mention any names, rhymes with "matkins?"

6 Scottsdale, AZ, Palm Springs, CA and the entire state of Florida can thank Passover for exposing our elders to living in a continuously hot climate.

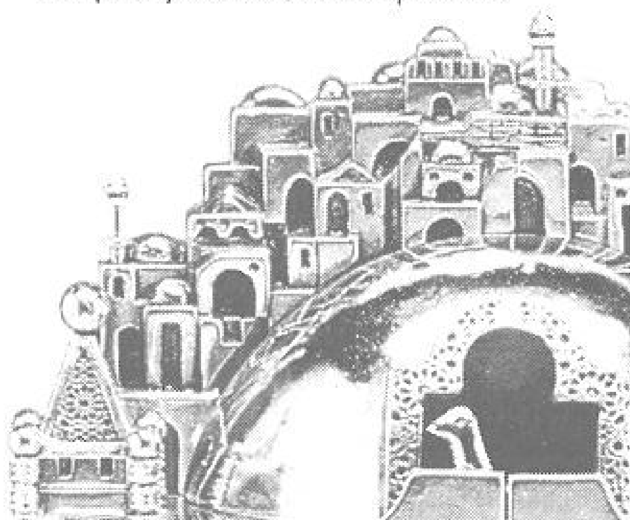
5 It was after 40 years of baking bread on their backs that Jewish women decided take-out was the way to go.

4 We learned that it's much better to fund and contract real estate, versus building it ourselves.

3 Once again, trendsetting as usual–four glasses of wine at one sitting sounds like the blueprint for modern day happy hours.

2 It's kind of like camp, and everyone loves camp. You sit around, singing, eating, telling stories and then wait for a ghost to appear.

1 It's the only time we can ever limit ourselves, especially mothers, to four questions!



Eretz-Siamak on-going Programs

Parashat Hashavooa, Ladies Round Table & Lunch

These popular, spiritual discussions about weekly Parashot, Commentaries, Kabbalah and the connections to everyday life are monitored by Ms. Gilla Nissan from the University of Judaism take place every Tuesday from 12:00 – 2:00 PM.

Teen Hebrew classes

Join our fun and educational Hebrew and Judaic studies classes on Mondays and Wednesdays from 4:00 to 6:00 PM. Contact us at 818-344-3121.

Eretz-Siamak Future programs

Israel's 57th Independence Day Festival

Sunday May 15, 2005 • 10:00 AM –7 :00 PM

This event is sponsored by the Eretz Alliance School

Location: Woodley Park *(Between Burbank Blvd. and Victory)*. Amusement park, Youth Activities, Arts & Crafts, Israel Pavilion, Main Stage, Children's Pavilion

Brunch/Open Discussion with Parents

Sunday June 5, 2005 • 11:00AM – 3:00 PM

($10.00 with advance reservation)

Topic: **Marriage Process in Our Community**

The Good – The Bad – The Ugly

A candid conversation between parents and the new generation *(in Farsi and English)*

Moderated by Mr. Dariush Fakheri

Casino Night Party

Saturday July 23, 2005 • 8:00 PM – 1:00 AM

(Presale $60.00 / At the door $75.00)

Featuring: Blackjack & Roulette, Live Entertainment International Cuisine, Drinks and Prizes

Drug Prevention Seminar

Sunday Aug 7, 2005 • 5:00 PM – 7:00 PM

Did you know that:

Some Jewish teenagers are drug dealers!!!

What makes some of our sons and daughters do drugs or sell them to others? Alcohol and opium addictions are killing Jewish teens, and in turn, their families.

Come and hear young Iranian Jewish addicts share their experiences, pains and some of their triumphant recoveries.

Listen to advocates, experts and counselors in this field.

GET INVOLVED NOW, BEFORE IT IS TOO LATE

Guest Speakers:

Mr. Dariush Fakheri, Mr. Dara Abaie, Dr. Shamsian

For reservations, please contact our office at: 818-342-9360/ 818-342-9303 / 310-843-9846

Assistance to needy families

Every month food coupons are given to over seventy needy families. These families can shop at Q-Market & Beni's Kosher Meat in the Valley and Levonia & Faraj Market in Los Angeles.

Our deepest appreciation to Mr. Binyamin Cohen who generously donated over 2000 Lb of rice to our needy families for Passover. Many thanks to Mr. Mansour Hakaka who provided transportation for the delivery of the rice.

Eretz-Siamak Cultural Center would like to thank Dr. Ezatoulah Sheybanee for donating flowers and plants to plant at the Center.

Furniture and home appliances were donated to Eretz-Siamak and were distributed to the needy families.

These angels help make our mission to help those in need possible:

Mrs. Iran Sedighian Kohanoff * Mr. Shirin Friedman
Mrs. Maliheh Yashar * Mr. Shokrollah Kamrava
Mr. & Mrs. Habib Pournazarian
Mr. & Mrs. Manoucheher Hemati Mehdizadeh
Mr. & Mrs. Bani * Tehran Party Rental
Mr. & Mrs. Ehsanollah Asherian
Temple City Adult Day Health Care
Premier Auto Credit * Mr. Haroon Omranian
Mrs. Sara Doustar * Mr. & Mrs. Yaghoub Shadi
Mr. & Mrs. Sirous Cohanim
Mr. & Mrs. Bijan Javaherian
Mr. Loghman Tehrani * Mrs. Mojgan Talassazan
Mr. & Mrs. Ramin Youbian
Mr. Aziz Nourmand * Mrs. Charlotte Kahen
Mr. & Mrs. Farshi * Mr. Kamran Hakimian
Mr. & Mrs. Simzar * Mrs. Rachel Kashfian
Mr. & Mrs. Kambiz Donel * Mrs. Rouhy Hourizadeh
Mr. & Mrs. Nejat Youabian * Mr. Soroush Tabibzadeh
Mrs. Minoo Golshan * Mrs. Mahshid Emrani
Mrs. & Mr. Mansour Faramarzipour
Mr. Farzad Saeidien * Mrs. Deborah Fatoorechi
Mrs. Kamran Nassi * Mrs. Ronita
Mr. Joseph Vosoghi * Mr. Elyeh Khalili
Mrs. Batya Ebrahim * Mr. Houshang Kohan
Mrs. Nahboobeh Misgaby * Mrs. Lida Afialion
Mrs. Shamsi Shirazi-Fard * Mrs. Linda Khalili
Mr. & Mrs. Fereydouny * Mrs. Yahya Yasharpour
Mrs. Shahin Poorat * Mr. & Mrs. Omrani
Ms. Farida Naim * Allen Textile, INC.

Eretz-Siamak Happenings



Matisyahu Concert

On Sunday April 10, 2005 the Reggae concert by Hasidic superstar Matisyahu, at the University of Judaism, was a smash hit. By popular demand a second show was added that same evening. This uplifting and inspiring concert was supported by the Eretz-Siamak Cultural Center's Young Professional Committee.

Bar/Bat Mitzvah

Congratulations to the following families:

Bar Mitzvah of Ryan Khalili took place on Saturday April 9, 2005.

Neiman Family celebrated the Abi Aben of their son on April 16, 2005.

Eretz-Siamak Cultural Center Shabbat kiddush services for this month were provided by: Khalili Family, Neiman Family, Rastegar Family, Sherian Family and Rasebi Family.

Passover Seder at Eretz Alliance School

The Pesach celebration on April 18, 2005 at Eretz Alliance School, was full of joyful songs and celebration as parents and children enjoyed the Passover Seder together. Many thanks to Mrs. Roya Fakheri who has devoted her time and energy to run, supervise and maintain the Eretz Alliance School.





Talk Back

We've had a tremendous response from our readers covering a wide range of topics. We welcome your diverse comments, questions, criticism and praise. All comments are excepted via E-mail at: IJChronicle@yahoo.com.
Please include your name and city. Comments should be no more than 150 words. We cannot guarantee that all comments will be published, as space is limited. We want to hear from YOU. Here's your chance to talk back!
~Iranian Jewish Chronicle Editorial Staff

Write to us at: IJChronicle@yahoo.com

I really enjoyed the article "Crepe or Cape" for Purim. My teen daughter followed the recipe for Moroccan Marinade. She enjoyed making the crepes and we enjoyed eating it. How about more articles with Jewish recipes?

~Minoo Yasmeh, Encino, CA

What an improvement your magazine is going through! I think the diverse articles are fantastic, informational, and helpful. I'm wondering if you'll have a section for kids sometime soon? My children always put down the magazine just as fast as they pick it up, because there's nothing for them. They'd really like some comic strips, or some sort of section catered to youth. Thank you.

~Mora S., Los Angeles, CA

How nice that you included a section on Jewish spirituality in the March issue. We are all searching for an avenue to best experience Judaism, and so many people turn to spirituality, leaving Judaism behind. "Meditation Jewish Style," by Dina Ripsman Eylon, really helped me find ways to meditate and do "spiritual" things, while still incorporating Jewish ideas and mantras. It has caused me to revisit Judaism from a spiritual standpoint. Thank you for inspiring me to look deeper into Judaism.

~Daniel M., San Luis Obispo, CA

The articles on the Idan Raichel Project and on Baba Kazah were really excellent. I enjoyed hearing of those events and bands. It would be nice, if in the future, you could put a calendar section in the magazine, telling your readers of cultural Jewish events before they happen.

~Dorris M., North Hollwood, CA

I enjoy Anna Goodman-Herrick's articles whenever she writes for the IJC. She seems to know what's up in Hollywood, and also what's hip and what's not. It's nice to know that while this magazine is educational, it's also hip... a rare combination!

~Lida F., Sherman Oaks, CA

I like the cooking section, but why don't you publish recipes for IRANIAN JEWISH food? Why don't you have mothers or grandmothers each month give their recipes for the food they makes for Shabbat or the Jewish holidays? I'll see if I can submit something, and hopefully other readers will too!

~Dina H., Culver City, CA

IRANIAN JEWISH CHRONICLE (CHASHM ANDAAZ)
Is published monthly by: Iranian American Jewish Association
A.k.a. SIAMAK (a non- profit organization)
An affiliated Organization of Jewish Federation Council of Greater Los Angeles
P.O. Box 3074 • Beverly Hills, California 90212 • Telephone: (310) 843-9846 • Facsimile: (310) 843-9266

Annual basic subscription rate is: $26.00. • Single copy: $3.00 U.S. Currency Only. • For subscription please call: 310-843-9846. Second-class postage paid at Los Angeles, California.

From the Editor



Lisa Forstein
Managing Editor

What do "they" think of "us"?

What do those who are gentile think of those who are Jewish? For the non-Jews of the world, and there are many, it is likely that their perceptions of us are based upon the Jews they know personally. It is also likely that their Jewish knowledge is solely based upon the media, or even worse, Hollywood. Sure, Jews are mostly portrayed in a positive light "behind the scenes," as many filmmakers, producers, actors and other performers are Jewish, and represent our people well. However, when it comes to film content, Jews are often represented in a very limited, stereotypical and persecuted light.

I find that if a movie has a central Jewish theme, or a Jewish character, it is either about the Holocaust or a neurotic Jewish parent-figure from Brooklyn. This is not true of all films, but I have yet to see one with a main Jewish character that simply falls in love, perseveres in her career and enjoys the fruits of her labors that are not tied into some stereotypical Jewish guilt or dilemma.

Hollywood plays a prominent role in educating the public about less well-known cultures and ideas (i.e. Indian culture in "Bend It Like Bekham" or existentialism in "I Heart Huckabees"). However, it's important for viewers to remember that to fully understand Indian culture or existentialism, these movies are merely the tip of the iceberg. When it comes to Jews in mainstream movies, we have "Schindler's List" and "The Pianist." We also have movie stars playing Jewish characters in "Keeping the Faith" and "Meet the Fockers." These movies serve their purposes as important educational Holocaust films, and as over-the-top humorous films. However, viewers must remember that Jews are much more than the Holocaust and obnoxious, touchy-feely characters.

We were not only persecuted in the Holocaust, but also during the Spanish Inquisition, the Communist Regime in the Former Soviet Union and the fall of the Shah in Iran. We were persecuted in Yemen, Bulgaria and Argentina. Why aren't we making films about those battles with our religious freedom? Why aren't we making films about the success of Iranian, Yemenite, German and Russian Jews who came to America to live freely?

It is vital that we remember the Holocaust, so that it will never happen again. And yet, isn't it happening again, just to different peoples this time, in Sudan and in other countries around the world? Hopefully we can make movies that emphasize "never again," in addition to highlighting the horrors that occurred.

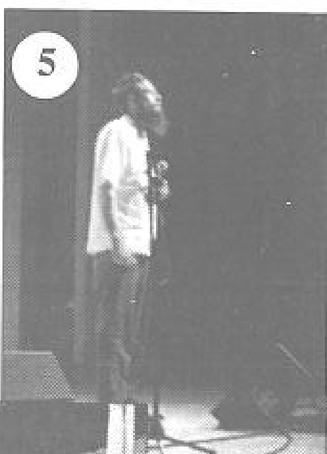
It is important to resonate with characters and to laugh at ourselves in comedic portrayals of our religion. Yet, it is also important to speak out in a positive light. It is vital to show the people who've never met a Jew, my freshman year roommate at Ohio State being the perfect example, that Jewish people are not all exaggerated loudmouths, who only want their sons or daughters to marry the richest doctor with the best family name in town.

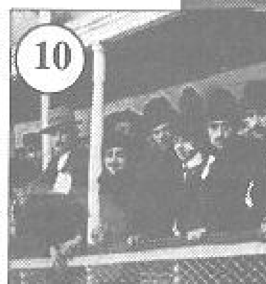
In the soul of every Jew is the unique realness of the human spirit. Rather than being the persecuted, the lavish, the rude, why not be the genuine, the real, the true? As future filmmakers, writers, performers, investors and moviegoers, let us learn to highlight other aspects of our true selves to share with the world. Let us show the general public, the thousands of Americans who've never met a Jew, just how similar we are – just how human we are. Perhaps that is one way we can prevent and avoid any future prejudice and anti-Semitism that grows out of ignorance and stereotyping. Through the dissemination of less than typical portrayals of Jews, we can promote a greater understanding of our diverse, yet common role as a people.

With vision for a future of inter-cultural understanding,

Lisa Forstein
Managing Editor

contents

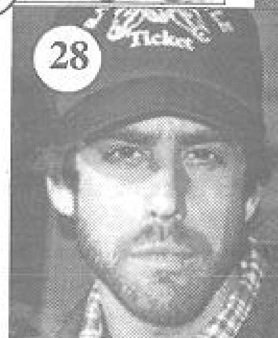

5


10


15

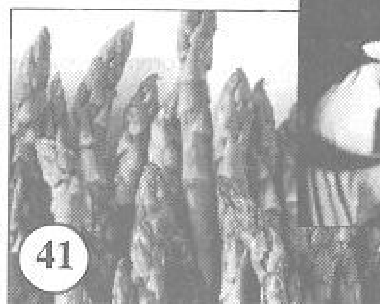

13


25



28


19


41

HAYIM TOVIM

ADULT DAY HEALTH CARE CENTER

مرکز گردهمائی بزرگسالان خییم طوییم



* محیطی گرم، دوستانه و دلنشین
* صبحانه و ناهار گلت کاشر تازه و گرم آماده شده در آشپزخانه مؤسسه
* متخصصین و کارمندان ایرانی با تجربه، مهربان و دلسوز
* روانپزشکان و روانشناسان آگاه
* فیزیکال تراپی، اکیوپیشنال تراپی (درمان از کار افتادگی) و ماساژتراپی
* موزیک زنده
* برنامه های آموزنده، تفریحی، شاد و سرگرم کننده
* کلاسهای زبان انگلیسی و آموزشی کامپیوتر
* آرایشگر حرفه ای جهت کوتاه کردن مو
* سرویس رفت و آمد رایگان







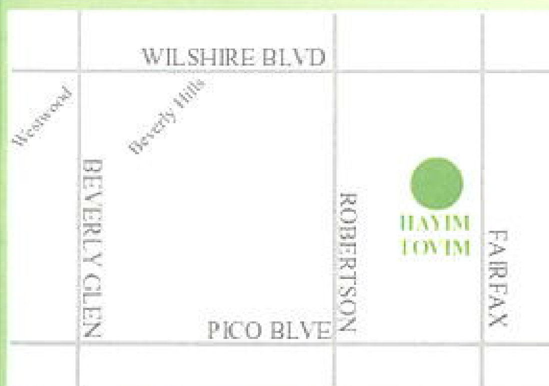
Monday - Friday: 8:30 a.m. - 3:00 p.m.

1061 S. Fairfax Avenue

(Between Olympic & Pico)

323-937-5646

مزایای این مؤسسه برای اشخاص دارای مدی کال رایگان و بدون هیچگونه هزینه برای شرکت کنندگان عزیز میباشد.







An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES



چشم انداز ®

CHASHM ANDAAZ ®

IRANIAN JEWISH CHRONICLE

No. 119 April 2005



International Judea Foundation
P.O. Box 3074 – Beverly Hills, CA 90212-9879

****************************** 3-DIGIT 900
1478
Jorge Psiengles
LA Press 5476 Wilshire Blvd.
Los Angeles Ca 90036

PRSRT STD
US POSTAGE
PAID
SANTA CLARITA CA
PERMIT # 5013